

ان النبوة مواءة تنبئ عن الفيض الهى  
والتجلى الرحماني وانطبعت فيها اشعة  
ساطعة من شمس الحقيقة وارتسمت  
فيها الصور العاليممثلة لها تجليات  
اسماء الحسنى

«خطابات»

# تجليات رحي

يا

## الهام و اشراق

تاليف :- كمال الدين بخت اور

بمبائى اسفند ۴۲

مارچ ۵۴

# وحي و روح القدس چیست

روح القدس یا وحی (۱) عبارت از فیض اسمانی و اشعه ساطعه از ملکوت الهی است که در سراپای قلوب مظاهر مقدسه تجلی می یابد. قالب کلمات هیات الفاظ قرار گرفته بشکل کتاب مدّون بوجود می آید. حقیقت این جلوه الهیه در کتب مقدسه با عبارات مختلف تعبیر در هر يك از ادیان و مذاهب بنام مخصوص بیان گردیده است در آثار اسلامی. و آیات قرآن کریم بنام روح الامین (۲) و روح القدس (۳) و گاهی هم بشدید القوی ملقب در کتب مقدسه عهد عتیق و عهد جدید بروح القدس و فیض پدر و جبرائیل در اصطلاح فلاسفه حکمای اسلام بعقل فعال یا عقل عاشور و اصطلاح متصوفین بعنقای مغرب

(۱) وحی در لغت بمعنای سخن خداوند است و سائیدن و القا کردن کاغذ نوشتن و بنهانی سخن گفتن و آشاع کردن آمده است چنانچه در المجد مذکور است وحی یحیی و حیاً الی فلان اشاره الیه او ارسال الیه رسولاً وحی الله کلاماً صاعده سرّاً او کلاماً یخفیة بمن غیره ایضاً وحی یقال فی الاستیعاب الوحي الوحي والوحا والوحا اى البدار البدار و در اثره للعارف فرید و جدی کلمه الوحي الوحي یا الوحا الوحا بمعنای البدار البدار یعنی بشتابید بشتابید آمد است در تعریف معنوی وحی شیخ محمد عبده در رساله التوحید گوید کل ما الفتنیه الی غیره و ما نزل من لدن الیه علی الانبیاء کما هی هم وحی بمعنای اشاره کردن آمده است چنانچه شاعر عرب گوید -

نظرت الیهما الطرفی نظرة فتخیرت  
 و اوحی الیهما الطرف انی احبها  
 دقائق فکری فی بدیع صفاتها  
 فان ذاک الوحي فی وجناتها

یعنی بسوی او نگریمت و افکار من در صفات بدیع او متجسس شد و نیز دیده او اشاره کرد که من او را دوست دارم و همان اشاره در گونه هایش از خود اثر باقی گذارد. (۲) در سوره الشعرا میفرماید نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين. (۳) ایتنا عیسی بن مریم البیتات آید که بروح القدس (۴) عنقای مغرب بضم میم و سکون غین و کسر واو است

(۴) تعبیر گشته و در کتب مقدسه پارسیان بهمن یا و هو من یا سرش نامیده شده است. هر چند که در کتب مقدسه قبل برای تبیین و توجیه این حقیقت اسمانی الفاظ و عبارات مختلفی بکار رفتند ولی این الفاظ مختلف بیان کنند که يك روح و يك حقیقت واحد می باشد و آن عبارت از فیض است که از عالم تجرّم بعالم (تعین) تنزل می یابد و از مصدر الوهیت صادر و بعالم امکان منعکس منتقل میگردد بقول شاعر.

عبارت ناشستی و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال نشیر

نیوضات روح قدسی که منشاء اصلی ادیان اسمانی بشمار میرود و منبع کلی تمدن های روحانی محسوب می شود از قدیم الایام مورد توجه و تحقیق حکمائی متقدمین و متاخرین قرار گرفته و هر يك از فلاسفه قدیم در باره توجیه ماهیت و کیفیت نزول آن بر مظاهر امر بتفکر و تجسس پرداخته اند و لکن کلیه مطالبی که از ناحیه علمائی الهی در مورد وحی بیان گردیده است انقدر عمیق نیست که تا بتوانند ماهیت و وحی قدسی را کما هو حقاً توجیه و سرعظیم و رمز عجیب الهامات غیبی را تفسیر نمایند حتی مظاهر مقدسه نیز که خود ملهم بالهامات غیبی بوده اند از بیان حقیقت حقی امتناع ورزیده و بعلت ضیق افق افکار انسانی قادر بر بیان ماهیت و وحی و روح اسمانی نبوده اند لذ انان سعی نموده اند که ان حقیقت معقول و معنوی را در کسوت تشبیه و استعارات مادی محسوس بیان نمایند تا شاید برای افراد انسانی که در مراحل ابتدائی عقل و درایت قرار داشته و در فهم حقایق روحانی ضعیف ناتوان می باشند قابل ادراک باشد مثلاً فرموده اند که وحی مانند مصباحی است که در مشکوٰة وجود انبیاء افروخته می گردد

وحی بمشابه ابشاری است که از قلّه جبل بازش رخ رفیعی بر قلب منیر انبیاء  
فر ومیر یزد

وحی مانند افتابی است که در مرایای قلوب انبیاء تجلی می یابد  
وحی مانند کبوتری است که از ملکوت آسمان بر هیکل انبیاء فر ومی آید (۱)  
وحی مانند صدای زنگ سلسله زنجیری است که طنین آن گوش باطن مظهر  
امر و امثاثر میسازد (۲)

البته واضح است که چون افکار بشری بعلت تحدید دایره عقل احساس  
و فقدان وسائل مادی قادر بر درک حقایق بلند روحانی نمی باشد لذا  
حقیقت وحی در کتب مقدسه قبل بشکل مادی و در لفافه تشبیه استعاره  
ادبی بیان گردیده است تا برای نوع انسانی تجلیات آسمانی قابل ادراک  
باشد والا انچه مسلم است این است که وحی حقیقی روحانی بوده و منزّه و  
مقدس از شیوانات مادی می باشد و با عقایدی از حکمای روحانی وحی یک تجلی  
آسمانی و یایک فیض الهی است که از ناحیه ذات باری تعالی ساطع و صور  
عالیه آن در میرات وجود انبیاء موتم میگرد.

## امکان وقوع وحی الهام

بعقیده اهل حکمت و ادب فضیلت علوم نظری بیکی از دو طریق  
ممکن یعنی بفکر یا بجدس حاصل میگرد. این دو روش با آنکه هر دو وسیله  
ادراک حقایق میباشند ولی با هم کاملاً متمایز اند فکر یا قبول فلاسفه (دوید)

(۱) این تشبیه را انجیل متی و یوحنا است

(۲) در جز اول صحیح بخاری مذکور است. ابن هشام رضی الله عنه سال رسول الله کیف یاتیک  
الوحی. فقال رسول الله احیائاً یا تینی مثل صلصلة الجرس -

ان نوع علی راد ذهن گویند که در نتیجه حرکت ذهن بسوی مبادی  
عقلیه و بازگشت بسوی مطلوب حاصل گردد توضیح آنکه فکر کردن  
مجموع دو عمل ذهن می باشد بدین طریق که فکر را ابتداء بسوی مبادی  
اولیه حرکت کرده و پس از آنکه در مبادی عقلیه تردد نمود بسوی مراد  
باز میگردد و مجموع این دو عمل راد ذهن انسانی فکر دایره یارویه خوانند  
مثلاً وقتی که سؤال میشود چرا انسان حاکم بر قوانین طبیعت می باشد  
برای جواب دادن ابتدا ذهن بسوی مبادی عقلیه حرکت کرده و متوجه  
میشود که انسان دارای عقل و ادراک بوده و برخلاف سایر موجودات که  
مجبور صرف اند مختار و آزاد می باشد و پس از حرکت بسوی مبادی  
بطرف مراد و مقصود بازگشت نموده نتیجه میگیرد که انسان اشرف  
موجودات است واضح است که فکر کردن مقید بقید حرکت می باشد و  
حرکت امری تدریجی و معنای تدریج آنست که زمان در آن مدخلیت دارد  
بنابراین فکر کردن همیشه در یک زمان کوتاه یا طولانی انجام میگردد ولی  
بعضی از اوقات ادراک حقایق بدون فکر یعنی صرفاً بجدس حاصل میشود  
و آن این است که فکر انسانی بدون آنکه بسوی مبادی اولیه حرکت کرده  
و از مبادی استمداد نماید مستقیماً بسوی مراد شتافته و بدون حرکت  
فوق الذکر بمطلوب میرسد و برخلاف فکر کردن که مستلزم زمان میباشند  
حدس بطور دفعی انجام میگیرد یعنی فکر انسانی در غنا از مطالب  
بمباری میرسد بدون آنکه زمان در آن دخالت داشته باشد این حالت  
را فلسفیون حدس و عرفا کشف نامند البته باید دانست این حدس با حدس  
حکیم سزاوار گفته است الفکر حرکت الی مبادی ومن صارد الی المرادی

مصطلح عرف عوام است تفاوت دارد چه غرض از حدسیکه در السن و افواه مردم میباشد (گمان) است ولی حدسیکه در منطق مستعمل می باشد یکی از مبادی یقینیه بوده و البته میان یقین با گمان تفاوت از زمین تا آسمان است

این را نیز باید دانست که هر حدسی صحیح و درست نیست مگر آنکه برهان صحت حدس را ثابت نماید در این صورت حدس صائب بوده و الا حدس خاطی خواهد بود.

حدس صائب چون جرثومه ای در افق فکر پدید می آید و چون غنچه ای در روح جوانه مینماید و شاید در بین هزارها انسان مطلع و متفکر یکی دارای این عطیه الهی یعنی حدس صائب باشد شخصی که دارای چنین کمال است نابغه یا GENIOUS نامیده میشود ممکن است دانشمندی سالهای متمادی بتحصیل و مطالعه و تحقیق پرداخته و فقط یکبار چنین حدس صائبی حاصل نماید با آنکه ممکن است بکلی ناقدان باشد چنانچه در تاریخ علوم مد کوراس که بعضی از دانشمندان با حدس کاشف قوانین پویه اند چنانچه نیوتون با حدس قانون جاذبه و ارشمیدس با حدس قانون مایعات را کشف نمود پس از آن که حدس علمی فلسفی را شناختیم لازم است متذکر شویم که حدس صائب وقتی که یکبار واقع گردید معلوم میشود که تحقیق آن ممکن بوده و استمرارش نیز ثابت میگردد.

اکنون نتیجه میگیریم که حدس صائب مستمرا بلا انقطاع چیز دیگری نیست توضیح آنکه حدس عبارت از حدس صائب بلا انقطاعی است که در آن خطا و اشتباه و اندازد.

وحی حدس صائب است بعلت آنکه مطابق با واقع بوده و منافی با برهان نمیشود و هرگز بخطا و اشتباه نمیگراید و این مطلب را در اصطلاح ادیان عصمت کبری نامند مقصود از عصمت کبری این است که انبیای الهی بالذات معصوم و محفوظ از خطا و اشتباه و گناه بوده و در حدس آنان خطا و اشتباه و اندازد از این جهت حدس آنان را حدس صائب نامند از جهت دیگر این حدس مستمر و بلا انقطاع است باین معنی که انبیاء الهی بطور دائم حدس صائب دارند و اگر نوبت در تمام ایام هر یکبار جائز حدس صائب میشوند اما انبیاء و مظاهر مقدسه پیوسته واحد این کمال میباشند یعنی وجود آنان سرچشمه فیاضی است که حقایق روحانی متصلا از آن تراوش می یابد بدون آنکه تعطیل یا انقطاع در آن حاصل گردد.

## دلائل تجربی دامکاتو وحی

در اوایل قرن شانزدهم که علوم تجربی تازه اوج میگرفت عده ای از علمای مدعی شدند که حدس حقیقی ثابت و مسلم نبوده بلکه امری خیالی و موهومی میباشد و تنها دلیل آنان این بود که حدس محسوس نیست که تا علوم تجربی صحت آنرا تصدیق نماید ولی در همان زمان گروهی اثر دانشمندان اثبات نمودند که فرضیه (هرچیز محسوس نشود موجود نیست) فرضیه صحیح نیست زیرا که بسیاری از حقایق عناصر محسوس نیستند اما موجودند پس اگر چنانچه ما حدس را محسوس نمیکیم علت این است که احساسات ما که وسیله ادراک ما است نمیتواند از سرحد اشیاء مادی گذر کرده و

حقایق روحانی و احساس نماید. پس عدم احساس ما دلیل بر عدم وجود  
شیئی نخواهد بود

علمای روحی که درباره حقایق روحانی تحقیق می کردند بدین  
نتیجه رسیدند که همچنانکه در وجود انسان جوهر روحانی وجود دارد که  
عقل و فکر از خواص آن بشمار می رود در وجود انبیاء نیز روح دیگری  
وجود دارد که آنان میتوانند بدان روح بدون فکر حقایق را صرفاً  
از طریق حدس صائب ادراک نمایند. گاهی نمونه های ناقصی از حدس  
صائب در افراد غیر عادی دیده شده است که بنوبه خود دلیل واضحی بر امکان وقوع روحی میباشند  
چنانچه در تاریخ یهود مذکور است که کودکی خردسال از سلاله  
اسرائیل بسیاری از حقایق آینده را پیش بینی نموده است که گفته های  
او در پیش یهودیان بوحی کودک مشهور است (۱) و همچنین در جزیره  
سیسیلیا کودک چهار ساله ای بنام مانجیا میل مطلع بر علوم ریاضتی  
بوده و بدون تحصیل مسائل ریاضی را حل میکرد و گفته اند که  
او بدون فکر در یک دقیقه جز در کعبه عدد ۳۷۱۶۴۱۶ را پیدا کرده است  
فرید وجدی در واژه المعارف خود در قسمت وحی یکی از علمای

(۱) در کتاب بحر العرفان جناب انصار مذکور است یکی از اجله علمای بنی اسرائیل که  
نامش پنهایس بود زوجه ای عقیم داشت هر وقت پنهایس بخانه بر میگشت نوزاد خود  
را گریان میدید فهمید که اشتیاق فرزند دارد از خداوند تقاضای فرزند نمود اجازت شد فرزند او را که  
اورانهمان نام نهادند کودک نر بود سخنانی را در کودکی بیان کرد پدر او را منع نمود  
فرزند تا دوازده سالگی خاموش بود و پدر و مادر وی گریه کردند که فرزند ما مال است  
پنهایس بدرگاه خدا دعا کرد و نعمان بتکلم آمد و وقتی که حرفهایش تمام شد  
جان سپید او را در قریه کفر یزعم مد فون نمودند  
(۲) کتاب واژه المعارف فرید وجدی

ادویائی را بنام میرس MYERS

نام برده است که وی استاد علم النفس دانشگاه کمبریج بوده و کتابی بنام  
شخصیت انسانی تالیف کرده است میرس در کتاب خود (۱) برای امکان وحی  
بطریق تجربه احوال بسیاری از دانشمندان را نقل کرده است که همه آنان  
مدعی بودند حقایق مکشوفه بر آنها بیشتر از طریق حدس بوده و بدون  
آنکه آنان زحمت فکر را تحمل کنند حقایق مثل سرچشمه از روح آنان  
تراوش یافته است. میرس مینویسد که گوندیاک فیلسوف مشهور و ریشه  
ولامارتین شاعر فرانسوی و پاسکال و هائری پوانکاره مدعی بودند که  
حقایق علمی و ادبی گاهی بدون فکر از روح آنان تراوش می یابد اکنون  
با توجه با اینکه دانشمندان بزرگ مدعی هستند که از فیض الهامات علمی  
برخوردار بوده اند پس ما چطور می توانیم الهامات روحانی انبیل الهی  
را انکار کرده و تجلیات و حرامر موهوم و خیالی بدانیم

(۱) هائری پوانکاره یکی از علمای طبیعی میگفت که

بکرات برای من اتفاق افتاده است که پس از آنکه یکنه شته تحقیقات و  
تجسسات طولانی علمی را بدون حصول نتیجه رها کرده ام ناگهان در زمان  
استراحت یا هنگام گردش بدون مقدمه و با کمال اطمینان فکری برق اسان خاطر  
ام مخطور کرده و راه حل مطلب ابدی مضم داده است

# کیفیت نزول وحی

با اعتقاد ادیان ساهی یعنی یهود و مسیحیت و اسلام هم چنین مذاهب ادیائی وحی عبارت از -

اموالهی و فرمان آسمانی است که بایک واسطه مادی که گاهی بشجر اخضر و زمانی نار مشتعل و وقتی ملکی مقرب و پیک امین یا جبرائیل میباشد بر شارع و پیامبر تفویض میگردد و شخص شارع نیز حقایق نازل از ملکوت الهی را که از جبرائیل اخذ نموده است بدون این که در آن دخالت و تصرف نماید با همان کلماتی که شنیده است به مردم منتقل و تعلیم میفهماید با اصطلاح اسلامی فرشته وحی یعنی جبرائیل موجود ما فوق انسانی است که با الهای آسمانی خود از عالم الهی نزول باین عالم می نماید و لوح محفوظ را بدست پیامبر میسپارد چنانچه در سوره

(۱) شجر اخضر اشاره بدین آیه قرآنی است که در سوره قصص میفهماید **فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسَّ آفِي أَنْهَا** البرزخ العالمین.

(۲) نار مشتعل اشاره بدین آیه قرآنی است که در سوره النحل میفهماید **فَلَمَّا جَاءَهَا** ان بورك من في النار ومن حولها.

(۳) جبرائیل در لغت بمعنای مرد خدا میآید و یکی از فلاسفه و عرفای بزرگ شوق در تفسیر جبرائیل گفته است **مراد از ملائکه خود رسول الله است و مراد از چهار بال چهار شأن است یعنی آیات الهی در دوره اسلام بر چهار شان نازل گردیده است** (۲۴) در معارف اسلامی گفته شده است که گاهی وحی بوسیله فرشته ای بشکل وحیه کلبی که از اصحاب خوس سیاهی پنجه دوره است نازل میگردد و در صحیح بخاری جزء اول سفر آمده است که پیغمبر در جواب ابن هشام فرمود **یت مثل لی الملائک رجلا فی کل مینی**.

فاطر آیه میفهماید **جاءت الملائكة رسلا اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع**.

ایضا در سوره النحل آیه میفهماید **ینزل الملائكة بالروح**

من امره علی من یشاء من عباده در کتب بنی اسرائیل نیز ذکر می آید که جبرائیل

بمیان آمده و در آنجا جبرائیل بشکل دیگری بیان گردیده است. این فرشته

بر همه انبیاء و نبیین های اسرائیل نزول کرده و آنان را از حوادث آیند

اخبار نموده است چنانچه این فرشته ابراهیم را از فرمان خداوند آگاه نمود و هاجر را که

در بیابان اسمعیل تنهامانده بود به مواظبت اسمعیل مامور گردانید چنانچه

در باب بیست و یکم سفر پیدایش مذکور است . . . . . فرشته خدا از

آسمان هاجر رانده کرده و وی را گفت ای هاجر ترا چه باشد ترسان

مباش بر خین و پسر ابرداشته بدست خود بگیر زیرا که از او امتی عظیم

بوجود آورد

ایضا در باب هشتم دانیال آیه شانزدهم مذکور است چون من

دانیال رویا دیدم و معنی آنرا طلبیدم آنگاه شبیه مردی نزد من

بایستاد و او از آدمی را از میان نهر و لای شنیدم که ندا کرده میگفت

ای جبرائیل این مرد را از معنی این رویا مطلع ساز.

و در باب نهم آیه بیست و یکم میفهماید چون هنوز در دعای من تکلم

من بودم آن مرد جبرائیل که او را در رؤیای اول دیده بودم بسرعت پروا

نموده بوقت هدیه شام نزد من رسید و مرا اعلام نمود و با من تکلم

شده گفت ای دانیال الان من بیرون آمده ام تا ترا فطانت فهم بخشم.

در انجیل نیز ذکر جبرائیل مذکور آمده و جز فرشتگان آسمان

محسوب گشته است و این فرشته است که ذکر یار بولادت یحیی و مریم را

بولادت عیسی بشارت داده چنانچه در لوقا باب اول از آیه ۹ الی ۳۶ مذکور است. ایضا در انجیل لوقا باب اول آیه نوزدهم به بعد میفرماید فرشته در جواب وی گفت من جبرئیل هستم که در حضور خدا من ایستم در ماه ششم فرشته از جانب خدا ببدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد

در اصطلاح کتب مقدسه پارسیان نیز حامل وحی که بقول ائین مزدیسنی روان زرتشت رابه پیشگاه اهورا مزدا راه نمائی میکند فرشته و همن یا سروس میباشند و بنا بر نوشته گاتها زرتشت بوسیله این فرشته از معرفت ایزدی بهره مند میگردد چنانچه در گاتها اشتودگای قطع ۹ مذکور است.

انگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا وقتی بود که و هومن بسوی من شتافت در قطع ۱۱ مذکور است انگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا هنگامی بود که و هومن بسوی من آمد و من نخستین بار از ائین تو تعلیم یافته قطع ۱۵ انگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا هنگامی بود که و هومن بسوی من آمد. آنچه که از مندرجات فوق استنباط میشود این است که در ادیان سامی و آریائی ارتباط ذات باری تعالی با پیامبران خود بایک واسطه مادی مانند درخت آتش یا بوسیله

کلمه هومن در پهلوی و هومن YOHUMAN بوده و از دو جز ترکیب شده است

و هو بمعنی خوب نیک که در فارسی (به) شده است و من همان منش است که بمعنای اندیشه میباشند پس و هومن بمعنای اندیشه خوب است و چون و هومن اندیشه خوب دارد لذا حامل اسرار الهی میگردد.

فرشته جبرئیل انجام میگردد کیفیت نزول وحی بدین شکل اگر چه منشاء الهی داشته و مورد اعتقاد ادیان سامی و آریائی میباشند و لکن بسیار ساده و ابتدائی بوده و با وجود اسمانی بودن ظاهر با واقعیت امر چندان تطابق ندارد چه که اگر اعتقاد مزبور با موازین دانش و علم و با اصول عرفان و حکمت ادیان موافق نشود ملاحظه خواهد شد که نزول وحی بدین شکل چندان مقرون بصواب بنظر نمی رسد البته واضح است این تفسیر و توجیه ساده از کیفیت نزول وحی فقط بعلت بی دانش کوه نظری مردم ادوار گذشته انجام گرفته است و چون افراد انسانی در قرون ماضیه قادر بر درک حقایق روحانی و نبودند و بسبب جهت قلت دانش و قصور افق بینش وضع توای دماغی حقیقت روح القدس و وحی اسمانی که جوهری معنوی روحانی میباشند ادراک نمیکنند لذا مظاهر مقدسه این حقایق معنویه را در لباس کسوت مادی بیان فرمودند تا این که قابل تصور و ادراک باشد و الا این بس واضح است که خداوند برای افاضه فیض خود محتاج به واسطه مادی نمی باشد چه که اولاً بنا بر اعتقاد ادیان خداوند همه جا موجود بوده و هیچ جا خالی از وجود او نیست تا در تجلی و تفویض محتاج بوسیله مادی باشد بحکم آیه اینما کنتم فهو معکم ای و نحن اقرب الیه من جبل الوریذ که در قرآن کریم نازل گردیده است بین خداوند و انبیای او فاصله و مسافت وجود ندارد تا برای ارسال وحی بواسطه و روابطی بشکل فرشته و بنا بر جبرئیل احتیاج شود

تا نبیا خداوند می توانند و مظاهر طبیعت تجلی نموده مکان و صور طبیعی محل و معرض تجلیات صفات خود قرار دهند چنانچه

بنا بر مندرجات قرآن کریم ذات مقدس الهی در آتش و درخت و کوه (۱) بر انبیاء خود ظاهر گردید باین توضیح مختصر تا زمانی که خداوند را شیاً طبعیت تجلی می کند می تواند در قلب روح مظاهر خود نیز که اشرف مخلوقاتند بدون واسطه و رابط جلوه نماید بعبارت دیگر و همچنانکه خداوند آثار و قدرت خود را در مجاری و مظاهر طبعیت ظاهر میسازد و جلال و جمال خود را در عظمت کوهها و در امواج دریاها و در طراوت درختها و جنگلها و در شکوه طلوع و غروب خورشید و در او از پرندة ها ظاهر میسازد همچنان قادر است که صفات کمالات خود را بطور کامل در هیکل پیامبران ظاهر عیان سازد و تا هنگامیکه جماد و گیاه بی شعور و بی اراده می تواند محل معروض تجلیات جلال و جمال الهی قرار گیرد انسان که اشرف مخلوقات مستعد نزول صفات الهی است بهتر میتواند جذبات الهی را در مراتب وجود خویش جلوه گر سازد.

بقول شمس تبریزی روا باشد ان الحق از درختی چرانبود دروا از نیکبختی ثالثاً . . . انبیاء الهی تعلیم فرموده اند که قلب انسان عرش رحمان بوده و اگر این دل از الودگی اب کل پاک و از شئونات عرضیه و تعلقاً بشریه منزله و مبرا گردد محل تجلی کمالات الهی تواند بود و خداوند در سراج دل مستوی خواهد گشت چنانچه در حدیث آمده است  
 لا یسعنی ارض ولا سماء لیکن یسعنی قلب عبدی المؤمن .

(۱) فلما تجلی رب للجل جله دگا و خر موسی (۲) ان یورک من فی النار  
 حافظ گفته است  
 بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی  
 یعنی بیا که آتش موسی نبوده گل  
 میخواند دوش درس مقامات معنوی  
 تا آن درخت نکته توحید بشنوی

مولانا در تفسیر این حدیث گوید

گفت پیغمبر که حق فرموده است من نگم هیچ در بالا و پست  
 در دل مومن بگنجم ای عجب گمراخواهی در آن دلها طلب  
 بنا بر این اگر معتقد باشیم که قلوب انبیاء مرات صافیة مجالی مطهره  
 برای جذب صفات الهی الهام آسمانی می باشند بنا بر این  
 موجودیک فرشته که واسطه بین خداوند و مظهر او باشد محتاج  
 نمیگردد.

جای گوید :-

حسن خویش از روی خوبا اشکارا کرده ای	پس چشم دیگران خود را تماشا کرده ای
ز اب گل عکس جمال خویش تن بنموده ای	مهر گل خنسا ماه سرو و بالا کرده ای
خود تو معشوقی و پنهان ز لباس عاشقی	هر که از خود جلوه خود تقاضا کرده ای
جلوه حسنت نگنجد در زمین آسمان	در درون سین جیانی که چو جاکه کرده ای

## وحی و الهام حقیقت معقول است

برای اینکه حقیقت روح قدسی و وحی آسمانی درست بشناسیم بدو  
 بایستی بدانیم که حقایق و واقعتهای دنیای خارج از مایا متحیر و محسوس  
 بوده و یا اینکه مجرد و معقول میباشد محسوسات و متحیرات آنستند از حقا<sup>بق</sup>

(۱) نیکس کارل در انسان موجود ناشناخته می نویسد . . . تکنیک های ما از آنچه چو می بیند ندارد  
 پییزی درک نمیکنند و جز بر روی اشیا نیک در قلمرو زمان و مکان می توان یافت  
 اعمال نمیشود و برای سنجش حرص و کین و دشمنی و قهر و زبانی و تخیلات دانشمندان  
 و الهام هنرمندان و ایمان مذهبی ناتوان است .



گویند که باحواس ظاهری انسانی یعنی باصره و سامعه و ذائقه و لامسه و شامه احساس گشته و با مقیاسهای مادی تقدیر و توزین میگردند و ترکیب و انقسام و تحلیل مییابند صورتیکه حقایق مجرد و معقول باحواس ظاهری محسوس نبوده بلکه فقط باشاری که ظاهر میسازند موجودیت خود را بثبوت رسانیده و بصفتی که بظهور میرسانند خود را معرفی و مشهور میگردانند بطوریکه عقول بشری تنها از طرق مشاهده آثار با مطالعه خواص میتوانند هستی آنان را ادراک و اثبات نموده و از این آثار بوجود توای موثره ای که ظاهر مجهول بنظر میسند معرفت حاصل نمایند و غیر از این راه دیگری ندارد جهان مادی با وجود اینکه از نظر ظاهر وجود محسوس مدرك میباشد ولی از نظر ماهیت مجهول و غیر قابل ادراک است بطوریکه مافقط ظواهر آثار اشیاء طبیعی را که در قلمرو زمان مکان قرار دارند ادراک نموده و از وصول بحقیقت جهان و ماهیت کیهان که معقول و غیر محسوس میباشد عاجز و ناتوانیم.

یکی از فلاسفه شرق گفته است « نفس طبیعت حقیقت معقوله است »<sup>(۱)</sup> یعنی هر چند که عالم طبیعت از مجرای تصورات و ادراکات ما محسوس بنظر می رسد و هر چند که صور جمادی و نباتی و حیوانی مادی تصور میشود ولیکن اگر فکر خود را از بعد حقایق مادی گذردیم خواهیم دید که عالم کون فقط تا سرحد مادیات متجزات محسوس بوده و همین که از این حد گذر کنیم هر قدر که بطرف معنویات و معقولات بالا تر برویم عالم عجیب تر و مهووز تر جلوه نموده و بالاخره مجهول و لایدرک میگردد.

(۱) لیکن بارت در کتاب ایشان می نویسد هنوز علم قادر نیست که در حقیقت اقع ماهیت برق و مقناطیس و لاکتر و مانیتیزم و جاذبه را توضیح دهد (۱) مفاوضات

بطوریکه علوم طبیعی ثابت کرده است حقیقت ماده و نیر و حقیقت اتم و حرکت حقیقت جاذبه حقیقت مقناطیس حقیقت تشعشعات کوبینه حقیقت روح و سایر حقایقی که در ردیف معقولات و معنویات قرار دارند باحواس ظاهری انسان قابل ادراک نمیباشند بنا بر این جا دارد که در اینجا با گوته الهامی همصدا گشته بگویم توانی انسانی برای سنجیدن حرکات دستگاه خلقت غیر کافی است با این محیط تنگ و منظره محدودی که مدد حواس خود می بینم ادعای کشف علل اصلی یافتن حقیقت خیالی خام در سرچشمه است . پس از اینکه نارسائی و ناقص بودن حواس ظاهری انسان معلوم شد اکنون این سوال پیش میاید که چرا حد و دثغور ادراکات انسانی تا این اندازه محدود بوده و چرا راه وصول بحقایق غیر مادی برای انسان مسدود است ؟ . برای جواب دادن بدین سؤال بایستی بدانیم که نوع انسانی برای سیر در افاق و مطالعه صور و اعیان عالم فقط دو وسیله عقل و احساس را در اختیار دارد و این وسایل نیز از نقد کامل و کافی نیست که تا بتوانند جهان را انطور که هست درک نمایند و یا اینکه بتوانند از بعد اشیاء مادی تجاوز نموده و بحقایق معقول و معنوی دسترسی یابند چه که گفتیم دستگاه وجود انسانی فقط توانایی ادراک اشیای دارد که در قلمرو مکان و بعد قرار دارند بنا بر این واضح است که این وسایل یعنی عقل محدود و احساس ناقص هرگز دست کوتا ما بردامن بلند حقایق و معانی نخواهد رسید همانطور که کانت فیلسوف الهامی در فلسفه نقادی خود متذکر شده است مدد گامان نسبت بعالم خارج تابع ساختن جسمانی مامیباشند و ما بحقایق اشیاء نمیتوانیم

## حقیقت وحی غیر قابل ادراک است

هرچند که روح قدسی و وحی آسمانی از حیث ذات و ماهیت غیر قابل ادراک میباشد لکن از حیث صفات مجهول نبوده و بشر میتواند آثار ناشیه از روح قدسی را که علم وسیع نامحدود و قدرت معنوی خارق العاده و کمالات بی حد حصر است در وجود انا نیکه معروض این روح عظیم قرار گرفته اند مشاهده نماید و از این آثار قوای موثره الهامات غیبی را بشناسد البته علت اینکه الهام و وحی از نظر حقیقت و ذات مجهول و غیر محسوس میباشد این است که بشر بعلة نقص ادراک و تحدید دایره عقل و احساس خود قادر بر درک حقایق غیر مادی نمیشد و وسیله برای درک حقایق مجرد و معقول در اختیار ندارد و بالتسبیح نتنها حقیقت وحی بلکه حقیقت کلیه حقایق و قوای معنوی برای انسان غیر قابل ادراک میباشد مثلاً الهامات هنری هنرمندان و قریحه ادبی شعرا و ادبا نبوغ خلاق فلاسفه حکما مجهول بؤله معلوم نیست که بنوع چگونه و چرا بوجود میاید از جهت دیگر این قوای درونی همیشه در اختفا بوده و تا زمانی که در قلمر مقیاسهای مادی قرار نگیرد یعنی خود را بوسائل مادی مثلاً قلم یا بیان یا هنر مصور و مصوت (۱) ظاهر نسازد غیر قابل احساس خواهد بود بحدیکه هرگز کسی بر مراتب علم و دانش شخصی عالم و بر میزان ذوق و هنر نایفد هنرمندان آفت مطلع نخواهد گردید و مقام هنری هنرمندان و نبوغ و دهاء دانشمندان و درایج

(۱) هنر مصور مثل مجسمه سازی و نقاشی  
هنر مصوت مثل موسیقی و ادبیات

پی ببریم و در جهان شناسی و روان شناسی و خدا شناسی عقل ناتوان و مدركات ما اعتباری و نارسا میباشد میگوید تصورات ذهنی انسان با واقعتهای عینی مطبق نمیشد و کات فرانسوی نیز در تأیید این نظریه میگوید ما خود موجودات را ادراک نمیکنیم بلکه صورتی از آنها در ذهنی ما وارد میشود و یقین نداریم صورت ذهنی ما موافق با حقایق عینی و اشیاء خارجی باشد بهمین علت است که عارف بزرگ اسلامی مولوی مثنوی گفته است اگر هر چه نبودی همچنان بودی پیغامبر با ان نظرت یزید بین منور فراید نکردی اللهم ادنا الاشياء كما هي

یارب همه مشکلات بگشای مرا  
از دل همه زنگ خورده بزدای مرا  
رحمی کن و بخشایشی از لطف و کرم  
هر چیز چنانچه هست بنمای مرا

علمی علمای روشن روان از نظر ما همیشه مجهول خواهد ماند شیخ  
سعدی خوب گفته است -

زبان در دهان ای خرمندچیت کلید در گنج صاحب هنر  
چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پیله و در  
الهام و وحی نیز مانند علم جنبه معقول روحانی داشته و فقط با آثار  
وصفات و تراوشات ظاهری شناخته میشود و انسان فقط با شناخت  
و معرفت آثار الهام و وحی میتواند مقام روحانی مظاهر مقدس را  
درک نموده و امتیاز آنان را از افراد عادی تشخیص دهد و غیر از  
این راه طریق دیگری برای ادراک حقانیت و رسالت آنان ندارد.

## ظهور آثار و کمالات روح القدس

برای اینکه آثار و صفات ناشی از روح القدس را درست بشناسیم  
و کمالاتی را که الهامات غیبی در هیكل اسمانی و مظاهر مقدسه  
بوجود میآورد ادراک نمائیم لازمست بدانیم که وحی اثریک روح مافوق انسانی است  
که مانند کلیه حقایق معنوی از لحاظ ماهیت غیر قابل احساس بوده  
و فقط با آثار و صفات معرف و موصوف میباید شناخته شود و روح نباتی  
بقوة نامیه و سایر کمالات گیاهی مکشوف میگردد و روح حیوانی بغیر  
حیوانی شناخته میشود همچنانکه روح انسانی با آثار خود که عقل حافظه  
و درک تفکر است با اثبات میرسد بهمین مقیاس روح قدس نیز با آثار  
و کمالات ممتاز خود شناخته میشود و تنها با شناخت این صفات و  
کمالات است که امتیاز معنوی پیامبران که مهبط و معرض این روح عظیم  
اسمانی قرار میگیرند از مردم عادی و همچنین فلاسفه ظاهری واضح  
و معلوم میشود و اکنون برای اینکه آثار و کمالات ناشی از روح القدس  
را بیشتر بشناسیم بدو بایستی بدو اصل کلی که ذیلاً بیان میگردد عطف  
توجه کنیم.

اصل اول بحث ما این است که خداوند جامع جمیع کمالات وجود  
کمالی است

اصل دو بحث ما این است که صفات کمالات الهی که ما انرا  
روح القدس می نامیم در هیكل انبیاء و پیامبران او ظاهر گشته قلب آنان

با معرض تجلیات خود قرار میدهد

با توجه به این دو اصل کلی و مسلم که اصول اولیه ادیان و مذاهب جهان را تشکیل میدهد این نتیجه بدست میاید که انبیای آسمانی واجد همان کمالاتی هستند که ذات باری تعالی دارا است چه گفتم انسان محلی و معرض تجلی صفات حضرت الوهیت بوده و مراتب صافی و مجالی مستعدی ای هستند که میتوانند صفات الهی را در او حتمی جذب و منعکس نمایند. قادرند صفات آسمانی را در هیكل مادی خود ظاهر عیان سازند و بالتجربه همچنانکه خداوند منبع علم و مخزن اسرار و حقایق میباشد انبیاء نیز وارث و حامل همان اسرار و حقایق می باشد همچنانکه خداوند مبدأ حیات و حرکت و قدرت و خلقت است انبیاء او نیز بقیض تجلیات کمالی حق

خاسته همین کمالاتند با این تفاوت که صفات و کمالات الهی ذاتی و قدیم و نامحدود بوده و حال آنکه کمالات انبیای او موهوبی محدود و محدود میباشد ولی در هر صورت چون انبیاء محل تجلی کمالی هستند لذا فقط با آن کمالات الهی که از انسان ظاهر عیان میگردد میتواند مقام روحانی آنان را شناخته و حقانیتشان را اثبات نمود.

اکنون با توجه بدین مقدمه اشاری و کمالات ناشیه از روح القدس را در وصف کلی یعنی علم و قدرت مورد مطالعه قرار میدهم

ستاره بدو نشیید و ماه مجلس شد  
دل رمیده ماه و انیس و مونس شد  
نگار من که بمکتب زلفت و خط ننوشت  
بغیره مسئله آموز صد مدرس شد

❦

## علم انبیاء لدنی است

تاریخ حیات و اشار باقی مانده انبیای الهی حاکی است که آنان دارای یکنوع ادراک فطری و علوم ذاتی بوده اند بطوریکه بدون اکتساب علوم عالیه ظاهری بر حقایق اشیاء مطلع گشته و روابط ضروریه بین حقایق عالم اینخواه احسن ادراک می نمودند البته این درک وسیع و عمیق معلول نفثات روح قدسی بوده و سلسله انبیاء بهمدد این روح می توانستند حقایقی را که برای افراد انسانی مجهول و لایدرک میباشد بدون خطا و اشتباه توجیه و تفسیر نمایند و بدین وسیله حقایق علمی تازه ای به عالم انسانی عرضه نمایند شاید بدین علت برخی از دانشمندان معتقد بودند که وحی عبارت از القاء علوم عقلیه است چنانچه حکیم ابوعلی سینا معتقد بود که وحی عبارت از القاء علوم عظیمیه است که از جانب خداوند رحمن بنفوس مستعد یعنی انبیاء و مظاهر مقدسه انفاضه میگردد و از نیوضات القائنات عقلی یکنوع علمی وسیع که از اعلم لدنی و موهبتی میتوان نامید بوجود میاید این علم بدون تعلیم و تعلیم تحقیق و تتبع حاصل گشته و برخلاف علوم اکتسابی که ناقص

و محدود است علم لدنی لامحدود و کامل بوده و محیط بر حقایق اشیاء از کلی جزئی میباشند آیات مذکور در قرآن کریم مانند .

وما اوتیتهم من العلم الا قليلا

(۲) و همچنین ایه علمك ما لم یکن تعلم

(۳) و ایه اتیناه من لدنا علما .

(۴) اشاره بهمین علم لدنی است .

# کمالا انبیاء محتاج به تربیت نمیشدند

بلی این که وجه امتیاز علم لدنی را از علوم اکتسابی بطور کامل توجیه کرده باشیم لازم است که بدانیم علوم تحصیلی و اکتسابی علمی است که در نتیجه تعلیم و تعلم و بر حسب استعداد ذاتی فطری شخص بوجود میاید و آموزش و پرورش و تحقیق و تتبع شرط لازم و ضروری برای کسب ای بشمار میرود در صورتیکه علم لدنی بدون تعلیم و تعلم تظاهر مییابد توضیح آنکه انسان هر قدر که دارای کمالات سرشار و نبوغ خلاق باشد با وجود این برای ظهور استعداد خود محتاج بتعلیم و تعلم بوده و تا زمانی که معدن وجود انسانی تحت تربیت صحیح قرار نگیرد جواهر مکنونه و قوای مستوره آن بر عرصه شهود نخواهد پیوسته .

چه که بحکم قانون طبیعت برای رشد شخصیت تقویت قوای

(۱) نقل از رساله فیض الهی حکیم ابوعلی سینا .

فکری و علمی انسان محیط مناسب و وسائل کافی و شرط لازم و ضروری بوده تا این شرایط فراهم نگردد استعداد سرشار و حتی نبوغ خلاق جلوه کاملی نخواهد داشت چنانچه بسیاری از مردم که بالفطره نبوغ ذاتی و لیاقت سرشاری داشتند بعلت فقدان محیط مساعد تربیتی در جهالت باقی مانده و نتوانستند استعداد و لیاقت طبیعی خود را بنظرو

رسانند و لکن باید دانست بانگه تحصیل علوم و اکتساب دانش شرط لازم برای تقویت فکر و تکامل عقد و ظهور کمالات روح میباشد و حتی شرط ضروری برای ظهور نبوغ نوابغ و تجلی استعداد سرشار نواد بر بشمار میرود ولی با وجود این چنین قانون طبیعی و قاعده کلی استثنای پذیر بوده و در مورد انبیاء و کیفیت روحی آنها مصداق ندارد بطوریکه پیامبران اسمانی برخلاف این قاعده کلی سنت عمومی طبیعی بدون این که در محیط مساعد علمی قرار گرفته و یا اینکه ترتیب تعلیم دیده باشند عالم بر اسرار و حقایق میگردد نمیتوانند بدون این که وارد مکتبی شده و نزد استادان علوم دانشی امونته و اندوخته و مراحل عالیه علوم را سپری ساخته باشند بفطرت ذاتی بر عالی ترین مقامات و مدارج علم و کمال ارتقاء مییابند و بوحی الهی بر اسرار کیهان و روابط زندگی انسان و بر اختیاجات زمان خود مطلع میگردد آنان میتوانند مانند یک فیلسوف وسیع النظر عالی ترین مکتب های فلسفی را بوجود آورده و حقایق زندگی را به بهترین وجه تفسیر و توصیف نمایند و مانند یک ادیب حساس

لطیف ترین و زیبا ترین سبکهای ادبی و فرهنگ لغات نوین بوجود آورده و در ایجاد اشار نظم و نثر مسجع استادی ماهر گردند و مانند یک سیاستمدار و قانون گذار کهنه کار صحیح ترین قوانین اجتماعی را برای اداره جامعه خود وضع نمایند بطوریکه احکام و قانون و فلسفه و فرهنگ و ادب آنان در قرن و اعصاء قناری اهنای افکار بشری و دستور العمل صحیح برای حیات انسان بوده و به بهترین وجه اقوام و ملل را تربیت و اداره نماید.

و در صورتیکه سایر افراد بشری حتی فلاسفه و متفکرین بزرگ عالم با زحمات و مصائب فراوان تحصیل و تدریس مداوم بمقامات علمی و ادبی رسیده اند و پس از سالیان دراز تحقیق و تتبع و سپردن افاق و انفس توانسته اند بحقیقتی راه یافته افکار فلسفی تازه یا سبک ادبی نو و یا اینکه قوانین ارزنده ای بجامعه انسانی عرضه کنند بقول شاعر

سالها کف بسر خویش چو دریا زده اند

تا ز دریای حقیقت گهری یافته اند

چشم این سوختگان اب سیاه آورده ات

تا سر چشمه حیوان نهری یافته اند  
استورات میل انگلیسی دو کتاب بردگی زنان مینویسد علم مانند کاخ رفیع بنیانی است که هر کس را توانائی عروج بر قلعه آن نیست مگر کسانی که سالیان دراز رنج تحصیل را بر خود هدو او کرده و بتدریج بر بالای آن صعود نمایند و پس از آنکه بر قلعه آن رسیدند

میتوانند سنگی بر سنگهای این بنای عظیم بیفزایند» (۱) و لکن تعجب در همین جا است که انبیای الهی بدون آنکه مراتب و مراحل دانش را پیوده باشند حقایق نوینی بجامعه انسانی عرضه داشته اند (علم انبیاء حضوری و تحقیقی است)

فلاسفه الهی گویند علم که عبارت از یک نوع معرفت و شناسائی عمیقی است ممکن است حصولی و تصویری بوده یا اینکه حضوری و تحقیقی باشد علم حصولی و تصویری علمی است که از مشاهده صور خارجی در ذهن حاصل میگردد مانند علم بجماد و نبات و حیوان اما علم حضوری و تحقیقی درکی است فطری که بالذات یعنی بدون مشاهده امور و اشیاء خارجی بوجود میاید و بدون تاثیرات خارجی کسب میشود این علم مانند دانائی و وقوف انسان بوجود خود دانسان است علما این نوع علم یعنی علم حضوری و تحقیقی را بذات باری تعالی نسبت داده و گویند که حقیقت کلیه موجودات عالم کون از مادیات و معنویات و متحیزات و مجردات و جزئیات و کلیات در علم الهی مستتر بوده و آن ذات ازلی بدون اینکه امر حقایق خارجی متاثر گردد بحوادث ماضی و مستقبل واقف و بر حقایق اعیان و صور مادیه و معنویه علیم بصیر میباشد و بقول یکی از عرفا بزرگ «علم ذاتی حق محیط بر اشیاء قبل و وجود اشیاء و بعد وجود اشیاء یگانه است»

بعبارت دیگر علم یا فعلی است او یا انفعالی علمی انفعالی علمی است  
(۱) کتاب بردگی زنان

که از معلومات خارجی عالم طبیعت پدید میآید مانند علم ما نسبت  
 باسمان و خورشید و ستارگان ولی علم فعلی علمی است که معلوم  
 خارجی از آن علم پدید میآید مانند علم مخترع و مهندس  
 معماری بصفت خود که نخست در علم فعلی او موجود بوده  
 و سپس در خارج بوجود آمده است بعقیده علمای علوم الهی  
 علم الهی فعلی است چه که او این جهان را بعلم خود بوجود آورده و  
 هستی بخشیده است بنا بر این علم الهی در عالم امکان علم حاصله از  
 صور اشیاء نیست بلکه علم تحقق آنهاست چنانچه شیخ الرئیس  
 حکیم ابوعلی سینا در رساله فیض الهی گوید بدانکه خدائی تعالی عالم  
 است بذات خود و بجمیع معلومات بعلم واحد بتحویکه علم عالم  
 معلوم یکی است و علم حق تعالی بمعلومات بر سبیل تغییر و تبدیل  
 نیست تا بتغییر معلوم و عدم او متبدل گردد.

پس از آنکه چگونگی علم و معلومات الهی را اختصاراً خاطر نشان  
 ساختیم اکنون بایستی بدانیم که انبیاء الهی محل القاء علوم عقلیه  
 بوده و بعلمت اینکه معرض تجلیات صفات الهی میباشند لذا آنان نیز  
 دارای علم فعلی حضوری حق بوده و میتوانند بر حوادث گذشته  
 و آینده مطلع گردید و حقایق مستور و اسرار غیبیه را ادراک نمایند  
 چنانچه در کتب مقدسه مذکور است که انبیاء بزرگ ظهور انبیاء بعد  
 و ابشارت داده و حوادث آتی را اخبار و نذار فرموده اند.

(۱) و عند مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البت و البحر

(۲) در قرآن کریم مذکور است تلك من انباء الغیب نوحيها اليك

## قدرت انبیاء چیست

مقصود از قدرت انبیای الهی نیروی علمی وسیع و قدرت روحانی  
 و معنوی شدیدی است که از عالم حق بعالم خلق افزوده  
 میکند این قوای معنوی هر چند از حیث ماهیت غیر محسوس  
 و غیر قابل ادراک و رویت میباشد و لکن از جهت صفات محسوس بوده  
 و ما میتوانیم آثار این قدرت را که از روح نباض و فیاض انبیاء تراوش  
 مییابد و در قلوب و ارواح بشری تاثیر میگذارد ادراک نمائیم و  
 همچنین میتوانیم آثار این قدرت آسمانی را که در ظهور ادیان بطور  
 مستقیم در جریانات و حوادث تاریخ دخالت میکند مشاهده کنیم  
 آثار مختلفه این قدرت آسمانی در مباحث آینده بطور کامل مورد  
 مطالعه قرار خود گرفت ولی آنچه در اینجا باید مطرح شود مبدء  
 این قدرت عظیم است چه در برد و امر باید دانست که منشاء قدرتهای  
 معنوی ذات باری تعالی بوده ان حقیقت ازلی همچنانکه  
 مبدء و موجد قدرتهای مادی میباشد منشاء قدرتهای معنوی هم  
 هست و قدرتی را که برای سلسله پیامبران در نظر میگیریم در حقیقت  
 انعکاسات همان قدرتی است که ذات باری تعالی داراست

بدین معنی که ما ذات الهی را قادر مطلق میدانیم باعتبار اینکه

او خلاق است او محرک است او ایجاد کننده است او نظم و اداره کننده  
جهان بوجود آورنده قوانین و مقررات آن است اراده و مشیت و  
قدرت اوست که بر عالم کون حکمروائی داشته و آنرا اداره و هدایت  
میفرماید بدین اعتبار و وقتی که میگوئیم انبیاء قدرت الهی اربند  
مقصود ما این است که آنان نیز حائز قدرت و قوای الهی و مافوق  
انسانی میباشند و میتوانند تمدنی را بدون وسائل مادی بوجود  
آورند قادرند که بدن تحصیل علم ظاهری توانین دقیق و  
صحیح برای اداره اجتماعات بشری وضع کنند و نظم انتظامی  
متین و اتحاد و وحدتی محکم در جامعه انسانی ایجاد نمایند و  
همچنین قادرند که قوای محرکه و نیروی اداره کننده ای برای  
نوع بشری قرار گرفته و افراد انسانی را از خصیضت باوج غرّت بکشانند  
اکنون با توجه بمعنای قدرت که اختصاراً بیان گردید آثار و صفات  
مختلفه این قدرتهای آسمانی را که در وجود انبیاء و پیامبران تعالی  
مییابد بدو نوع قدرت روحی و روانی و همچنین قدرت اجتماعی  
تقسیم نموده و هر یک را بطور جداگانه مورد مطالعه قرار میدهم.

اول آثار قدرت روانی و معنوی انبیاء که ذیلامورد مطالعه  
قرار میدهم شامل قدرتهای زیر میباشد.

- اول - قدرت تاثیر و نفوذ انبیاء در قلوب ارواح
- دوم - قدرت رویت و استماع و ادراک از دور
- سوم - قدرت پیشگویی حوادث آینده
- چهارم - قدرت جذب و کشش

پنجم - قدرت حرکت برخلاف مسیر جامعه  
ششم - قدرت پایداری و استقامت  
هفتم - دوام و بقای مدنیت الهی

حکمای متقدمین در اثبات قدرت الهی گفته اند چون  
واجب الوجود یعنی خداوند نحوه اعلاهی هر وجود و کمالی است  
لذا علم و قدرت و اراده در وجود او بحد کمال مستتر میباشد  
دوم - چون ذات باری تعالی عطا کننده قدرت به خلق  
است بنابراین خود فاقد آن نتواند بود.

سوم - نظام آفرینش که بالضروره بفاعلی نیازمند است  
فاعل صانع حتماً دارای قدرت میباشد



# قد نفون و تاثیر انبیاء عقول و ارواح

یکی از آثار روح قدسی روحی اسمانی که بطور کامل در هیكل انبیای الهی ظاهر میگردد و از صفات مشخصه و ممتازة آنان بشمار میرود قدرت تاثیر در قلوب و ارواح و همچنین نفوذ در عقول و افکار است.

مقصود من از تاثیر در قلوب ارواح ان نوع اثری است که منجر به تحولات اخلاقی شده و در انسان رفت عواطف و وجدان و صفای باطن بوجود میآید و در نتیجه این تاثیرات روحانی اخلاق انفرادی و ادب اجتماعی مردم تغییر یافته و در کلیه شئون مردم یعنی در راه و رفتار افراد جامعه ترقی مشاهده میگردد و عاقبت از اصلاح و تربیت فرد فرد مردم اصلاح جامعه که هدف ظهور انبیاء است تحقق میآید. تعالیم روحانی و اخلاقی که بوسیله یک مربی اسمانی بجامعه انسانی عرضه میشود چنان قدرت نفوذی دارد که میتواند در مدت قلیل مفسدات اجتماعی را از ازل ساخته و فضائل عالیة انسانی را جایگزین آن گرداند و قادر است که هر چه و مرج اخلاقی را بشنظم و انتظام و ظلم و عداوت جای خود را بعدالت و اتحاد و جنگ و کینه و دشمنی و ابوحثت و الفت و یگانگی تبدیل نماید و عاقبت یک مدینه فاضله ای که فلاسفه یونان امرزوی تحقق آن را می نمودند در ظل تعالیم انبیاء بوجود آورد. چنانچه پیغمبر اسلام با نفوذ روحانی

و تاثیر و تربیت معنوی ادب و عادات و ذلیله اعراب را از ازل ساخت و همان قبائل که قبل از ظهور اسلام از نژاده بگو و گردن دختران و ظلم بگلامان و کتیزان و قتل و چپاول یکدیگر پروائی نداشتند بعد از ایمان به اسلام از جنگ خونریزی بیزاری جسته و متحد گردیدند و اعمال غیر انسانی خود را ترک گفته و در ظل تعالیم اسلام وحدت عقیده و وحدت کلمه حاصل نمودند چنانچه پیغمبر در قرآن کریم اشاره ای بدین مطلب کرده و میفرماید.

واذکروا نعمت اله اذ کنتم اعداء فالق بین قلوبکم.

یعنی ذکر کنید نعمت خداوند چه شما زمانی با هم دشمن بودید خداوند بین قلب های شما الفت بخشید ایضا میفرماید لوانفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم.

اگرچه تاثیر تعالیم پیغمبر اسلام در روح و فکر و زندگی گاهی عرب خارج از حد احصا بوده و بسیاری بیان آن کتابها کفایت نکند و لکن اگر نغوا هر خلاصه آن تاثیرات را بیان کنیم بقره زیر خواهد بود.

پیغمبر اسلام محنت اول توحید را در محیط عرب سیدن بنا نهاد

در اجتماعات کوچک عرب را که بطریق ملک الطوا یعنی نژادگی میکردند بوحثت ملی تبدیل کرد و خط و سواد و علم و دانش را توسعه داد.

مالکیت شخصی و فردی برای عموم مردم مقدر و تثبیت نمود.

حکومت مرکزی بوجود آورد و طبقه زنان حقوق اجتماعی بخشید

آداب و سنن زشت استعرب و املاغاساحت و اعراب را از جهت قوای

اخلاقی و روحانی تقویت نمود.

همچنین در ظل تعالیم مسیح مفسد اخلاقی و اجتماعی رومیان  
 زایل گشته اداب رذیله انسان مانند دوش و انتقام و عیاشی  
 مفراط و اختلاف طبقاتی شدید از بین رفته  
 و تمدنی جدید روحانی بر روی خرابی های تمدن مادی روم  
 بوجود آمد و اگر بخواهیم تاثیرات تعالیم حضرت عیسی مسیح را  
 در زندگی رومیان اختصاراً بیان کنیم بخوبی خواهد بود  
 الغاء اختلاف طبقاتی شدید و اعلان و ایجاد حریت و مساوات بین مردم  
 طرفداری از حقوق بشرگان <sup>۱</sup> القاء سنن شست و میان مانند دوش  
 و انتقام و جنگ <sup>۲</sup> تحریم عیاشی و شراب خواری.

اکنون با توجه بشواهد زنده ای که از تاریخ ادیان گذشته  
 بیان گردید میتوان گفت که اتحاد و وحدت محکم و تکامل روح  
 اخلاق که در نتیجه تعالیم روحانی ادیان بوجود آمده است بی سابقه  
 بوده و تنها انبیا الهی توانسته اند در اعماق روح مردم نفوذ کرده  
 و تحولات عمیقی در طرز رفتار و اداب و اخلاق آنان بوجود آورند  
 حتی فلاسفه و سبغ النظری مانند سقراط بوعلی با وجود قدرت  
 شدید علمی نتوانستند محرک اخلاقی برای افراد انسانی باشند بلکه  
 آنان فقط توانستند خود را بسرحد کمال برسانند امام فخر رازی  
 گفته است که افراد انسانی از حیث تکامل قوه نظری و عملی نفس ناطقه  
 سه دسته تقسیم میشوند دسته اول - آنها تیکه نه خود کاملند و نه  
 دیگران را بکمال توانستند رسانند دسته دوم - که خود کاملند ولی  
 دیگران را بکمال نتوانستند رسانند حکما و فلاسفه از این دسته میباشند

دسته سوم - که هم خود کاملند هم و دیگران را بکمال میرسانند  
 این دسته انبیا الهی میباشند . . . . . البته معلوم است  
 که تاثیرات عمیقی که سلسله انبیا در ترقی و تکامل روحی و اخلاقی  
 جامعه انسانی بوجود میاورند خود دلیل بر این است که آنان دارای  
 چنین کمالات روحانی میباشند چه که بر طبق موازین علمی هیچ  
 اثری بدون قوه موثره بوجود نمی آید و اگر انبیا الهی فاقد کمالات  
 باشند معطی کمالات نتوانند بود - شاعر گوید

# کیفیت نفوذ و تاثیر انبیا

اگرچه گروهی از مردم نوانغ علمی و اجتماعی را صاحب نفوذ کلام میدانند و آنان را مانند انبیاء حائز تاثیرات عظیم در هیت اجتماعی میدانند ولی اگر درست دقت کنیم متوجه خواهیم شد که نفوذ و تاثیر و راکه انبیای الهی و مظاهر مقدس در عالم انسانی بظهور رسانیده اند از نظر کیفیت و شدت با نفوذ حکما فلاسفه و همچنین با تاثیر پیشوایان علمی و سیاسی فرق کلی دارد و لذا اگر چنانچه در بزرگان و پیشوایان سیاسی و اجتماعی بشر تاثیر و نفوذ کلامی پیدا میشود این تاثیرات غالباً محدود و موقت و سطحی بوده و بیشتر معالول قدرتهای مادی و یا علمی آنان میباشد در صورتیکه تاثیرات انبیای الهی متکی بر هیچ عامل مادی نبوده بلکه صرفاً معنوی و روحانی می باشد یعنی بدون اینکه عوامل مادی در آن دخیل باشد بوجود میآید و از جهت دیگر تاثیراتش برخلاف نفوذ علماء و امراء که محدود و سطحی است عمیق و نامحدود میباشد اکنون برای اینکه مطلب را بیشتر توضیح داده و فرق نفوذ انبیاء الهی را با دیگران بهتر بشناسیم اختصاراً کیفیت نفوذ آنان را که دارای چهار وجه امتیاز یعنی تاثیر نامحدود و تاثیر عمیق و تاثیر بلا واسطه و تاثیر دائمی و مستمر میباشد خاطر نشان ساخته و هر یک را بطور جداگانه مورد بررسی و مطالعه قرار میدهم.

اول - تاثیر نامحدود ..... تاریخ زندگانی نوانغ و فلاسفه بزرگ عالم حاکی است که آنان با وجود اینکه صاحب قدرتهای علمی و اجتماعی وسیعی بوده اند معیناً در افکار و ارواح بشری تاثیرات بسیار محدود و ضعیفی باقی گذاشته و با وجود وسعت نظر وحدت بصر فقط عده معدودی را تحت نفوذ افکار و عقاید خود داشته اند.

مثلاً سقراط که بقول حکما فلسفه را از آسمان بزمین آورد و یونان قدیم را از تراوشات فکری خود متأثر ساخت و شاکردانی مانند افلاطون و ارسطو تربیت نمود معیناً دایره نفوذش آنقدر تنگ و ضعیف بود که از محیط دانشگاه اتن و کشور یونان تجاوز نکرد و اگر چه عده ای بدورش جمع شده شاکردی او را پذیرفتند ولی هیچکدام بخاطر عقاید سقراط جان و مال خود را نثار نکردند.

ولکن در مقابل سقراط عیسی مسیح را تصور کنید که با وجود اینکه بظاهراً عامی و عادی بود و شخصیت علمی و اجتماعی فوق العاده نداشت مهذا در مدت سه سال زندگانی چنان تاثیر عمیق روحانی در اطرافیان خود نمود که طبقات مختلفه در مبطیب خاطر تعالیمش را بر دیدگاه قبول گذاشته و طوق محبت و عبودیتش را برگردن نهادند و بخاطر اعلاء حکمش هستی خود را فدا نمودند تاریخ پر ماجرای قرن اول مسیحیت حاکی است که آنان بخاطر کلمه عیسی مسیح باقتش - میرفتند و یا اینکه طعمه شیران درنده میشدند

بنابر این مسیح توانست برخلاف حکمای زمان خود در توده‌ها  
مختلفه بشری نفوذ کرده و اجناس نژاد های مختلف و ملل متفاوت را  
بسوی تعالیم خود جذب نماید و از اجتماع و تشکیل آنان اجتماع  
واحد و متحدی بوجود آورد در صورتیکه هیچ کدام از فلاسفه جهان  
با وجود قدرت فکر شدت عقل و زکاء و وسعت افق دانش و بینش  
خود خلاق مد نیت تازنده نبوده اند پس اگر نخواهیم بطور خلاصه وجه  
افتراق تاثیرات فلاسفه را با پیامبران آسمانی بیان نمائیم باید  
بگوئیم فلاسفه فقط ایجاد کننده یک کتاب با آثار مختلف قلمی بوده  
اند در صورتیکه جلال آسمانی علاوه بر تدوین کتاب و آثار مختلف  
جامعه واحد و متشکلی را نیز در ظل کتاب و آثار خود جمع نموده و  
تمدن تازنده ای بوجود آورده اند محمد رشید صاحب المناد از دانشمندان  
مصر در کتاب وحی محمدی می نویسد

فیلسوف بزرگ بوعلی سینا پیش خدمت تربیت شده و مطلع دانشنامه  
(بهمن یار پارسی) که بعلم و فلسفه شیخ رئیس معتقد بوئی تعجب  
میکرد که با آنکه شیخ دروای دانا تر و بلند پایه تر از محمد است چگونه  
مطیع و پیرو اوست و غالباً عقیده خود را بشیخ میگفت ولی ابن سینا از  
اوس روی بر میگرددانید و تو بیخش مینمود تا اتفاق افتاد شب بسیار  
سرد و پر برفی در اصفهان (یا در همدان) بودند شیخ هنگام  
سحر پیش خدمت را بیدار کرده از او آب خواست تا وضو سازد  
ولی پیش خدمت بشدت سرما و باقی بودن مقدار زیادی از شب  
متعذر شد و امر قای خود را بجای آورد شیخ رئیس دوباره هنگام

اذان صبح او را بیدار کرده و باز آب برای وضو خواست این بار هم  
بشدت سرما متعذر شد و چون اذان صبح گوجمله اشهدان محمد  
رسول اله را داد کرده شیخ پیش خدمت را گفت بشنو اذان گویچه  
میگوید گفت چنین میگوید شیخ رئیس باو گفت حال موقع ان  
رسیده ترا بر این گمراهی که زمانی است در ان هستی اگاه سازم  
تو نوکری هستی که جز خدمت من کاری نداری و بیش از تمام  
مرحوم مراد بزرگ و جلیل القدر میدانی و تعظیم تو نسبت بمن بحدی  
است که مرا از پیغمبر خدا برتری داده و روانمیدارید پیرو و مطیع  
او باشم و با وجود این در کوچکترین و آسانترین خدمتی که در خانه بتو  
جاء میکنم با من مخالفت کرده بشدت سرما متعذر میشوی و این  
اذان گوی ایرانی پیش از سفید شدن از خانه اش بیرون آمده و  
بر فراز این گلدسته که سردترین نقاط شهر است می رود تا چون  
سفید شده بدمد باذان خود نام محمد عربی را که پس از چهار صد  
و اندی زنده کند و این کار را از همان چنین عقیده و ایمان  
و بندگی که دانش کرده و اجر خود را از خداوند می خواهد.

## تاثیر عمیق

تاثیری را که ما برای حکما و فلاسفه جهان در نظر میگیریم با تاثیرات  
روحانی انبیاء فرق کلی دارد چه که تاثیرات حکما عم از حکمای  
الهی و مادی ظاهری معمولاً و سطحی بوده و عمیق تاثیرات روحانی و  
معنوی انبیاء دانند آمد.

مثلاً - حکمای بزرگی مانند افلاطون و ارسطو و حکیم ابوعلی سینا با وجود فضل و کمال و سیعی که داشتند نتوانستند شخصی را بدو وجه از تربیت و انسانیت برسانند که حاضر برای فداکاری شد و جان شیرین نثار معتقد است علمی خود یا اینکه فدای منافع دیگران نماید و لکن تاریخ ادیان حالی است که انبیاء الهی چنین تأثیری شدیداً ایجاد نمودند بطوریکه جمیع عقیری از مومنین بخاطر احکام و امر آنان بمشهد فدا شدند چنانچه بشهادت تاریخ مسیحیان اولیه بخاطر کلمه مسیح از همه چیز گذشته و چندین بار بدست امپراطوران خونخوار روم مانند نرون و دومیتان قتل عام گشته و طعمه شیران درنده شدند همچنین مسلمانان اولیه بخاطر نام رسول الله و اعلاء اسلام رنج جهاد را بر خود هموار نمود و بسیاری از آنان در این جهاد کشته شدند و شاید بهمین علت است که میزان حق و باطل و مقیاس کفر ایمان در کتب مقدسه و شهادت و گذشت از جان و مال مقرر گردیده است چنانچه پیغمبر فرموده است -

يا ايها الذين هادوا ان رعبتم انكم اولياء الله فتمنوا الموت ان كنتم صادقين و

اکنون سؤال میشود که یک انسان که فطرتاً تابع غلبه بر انسانی است چگونه میشود که توفیق غریزه خود را که حب ذات است از دست

داده و با میل و رغبت خود را فدای منافع دیگران سازد

علمای علوم روانی در جواب این مسئله گویند که حس حب ذات تحت (۱) ای یهود و یها اگر گمان میکنید شما از اولیای خدا هستید پس تمنای مرگ بکنید اگر راست هستید -

تأثیر احساس قویتری که احساس روحانی ایمانی است واقع گشته و ضعیف میگردد و حس ایمانی بر حس حب ذات غلبه مییابد در این صورت یک انسان برخلاف میل فطری و بر خلاف حس حب ذات خود را فدای دیگران میسازد -

تأثیر مستقل و بلا واسطه . . . . . تأثیراتی که در تعالیم و قوانین پیشروان علمی و سیاسی دیدار میشود تأثیراتی است که اغلب با وسائل و واسطه مادی انجام گرفته یعنی حکما بقدرت علم و سیاسیون بقدرت زور و اغنیاء بقدرت پول و علمای روحانی بعلت انتصاب بمقام نبوت و رسالت توانسته اند افکار و اراده خود را بر کسی نشاندند و مقاصد خود را بمنصه ظهور رسانند و یا بعلت اینکه بطرفداری از طبقه محروم جامعه قیام گشته و با خواسته ها و آمال و آرزوهای مادی توده اجتماع همراهی نبوده اند توانسته اند محبت خود را در قلوب مردم ایجاد نمایند چنانچه رهبران سیاسی نفوذ و تأثیرات خود را در جامعه از این طریق بدست آورده اند البته واضح است این تأثیر که با واسطه مادی انجام گرفته است با تأثیرات روحانی انبیاء که بدون واسطه مادی با وجود مخالفت توده مردم و برخلاف معتقدات و انتضادات آمال ازوها جامعه تحقق یافته است فرق کلی دارد چنانچه تأثیرات انبیاء قائم بالذات بوده و تأثیرات دیگران قائم بغير میباشند -

تأثیر مستقیم و دائمی . . . . . نفوذ و تأثیری را که بونحی از

بزرگان و پیشوایان در اجتماع بوجود میاورند معمولاً موقت بوده و اغلب تا زمان دوراهیات آنان دوام و بقاء مییابد و بمحض اینکه افتاب جود شان از افق این عالم غروب کرد نفوذ اجتماعی آنان نیز خاتمه یافت و کم کم اسم و رسم و شخص آنان از صفحه قلوب افکار مردم محو و زایل میگردد در صورتیکه نفوذ روحانی انبیاء نه تنها با مرگ و شهادت آنان معدوم نمیشود بلکه روز بروز شدیدتر گشته و با گذشت زمان افراد بیشتری را تحت تاثیر تعالیم و دستورات خود قرار میدهد چنانچه شهادت تاریخی و مندرجات کتاب مقدس نه مانع مسیح بر بالای تپه جلجتا مصلوب میشد و از نزاع حواری و یکصد و بیست مومن داشت ولی پس از شهادت حضرت تعدد مسیحیان رو با افزایش گذاشته و با تاثیرات معنوی تعالیم مسیح بحدی رسید که عالم آنروز را فرا گرفت و ملل مختلفه را در ظل خمیه یک رنگی وارد نموده و از اقوام ملل متفاوته تمدن واحدی را بوجود آورد و هما بطوریکه یکی از مورخین بنام "لکی" در کتاب تاریخ اخلاق ادو پا گفته است تاریخ کوتاها سه سال از زندگی مسیح ببری تجدید اخلاق و نرم کردن قلوب تهذیب و تزکیه احساسات بشری پیش از تمام نوشتهجات عقلا و رسائل فلاسفه موثر بوده است " نکته جالب این جاست که تاثیرات روحانی مسیح بعد از شهادتش بیشتر گشته بشدت او پستوسعه گذشتت و امروز هم که تقریباً دو هزار سال از آن میگذشت هنوز سلطنت روحانی مسیح باقی و تمدنی را که او بوجود آورده است با وجود حوادث و موانع عالم تاکنون موجودیت خود را حفظ نموده

است همچنین بعد از وفات پیغمبر اسلام اجتماع اسلامی روز بروز توسعه یافت بسیاری از مسالک آسیائی را در ظل خود در آورده و بزحم عظمت و قدرت اسلام در اسپانیه و جبل الطارق با هتزاز در آمد و مدت مدیدی بر کلیه کشورهای آسیائی حکومت نمود امروز هم که هزار و اندی سال از آن گذشته است هنوز آثار آن از جلال و عظمت آن اسلامی باقی و نفوذ او موجود میباشد با توجه بدین لامل زندگانی تاریخی نتیجه میگیریم که سلسله انبیا اساسی در این عالم گذاشته اند که تا ابد باقی و دائمی خواهد بود حال اگر مشاهده کنیم که مهندسی سدی بنامی نهند که هزاران سال در مقابل زمان و حوادث ایام مقاومت نموده و باقی می ماند. باین نتیجه میرسیم که شخصی مهندس از فن معمار مطلع و در کار خود استادی ماهر بوده است همچنین وقتیکه می بینیم تعالیم انبیا الهی برخلاف آثار فلاسفه ظاهری که سطحی و موقت میباشد روز بروز ترقی یافته و دایره نفوذ آن وسیعتر میگردد بدین نتیجه میرسیم که نفوذ و تاثیرات روحانی انسان با دیگران فرق کلی و اساسی دارد.

# نفوذ و خلاقیت کلام بهترین معجزه انبیا است

بزرگترین معجزه ای که میتوانیم برای انبیای الهی تصور کنیم نفوذ و خلاقیت کلام آنان است چه از آنجائیکه هر اثری دلالت بر قوای موششرا دارد لذا تا تاثیر و نفوذ حاکی از آن است که کلام ایشان آسمانی و ما فوق حدود بشری بوده و از منبع عالیتری سرچشمه میگردد. متناهی و محدودند قادر بر خلاق عالم و کامل و نامحدود میباشد کلام او نیز کامل و نامحدود بوده و خلاق و نافذ میباشد بنا بر این بزرگترین معجزه ای که از شرح مظاهر الهیه تراوش می یابد خلاقیت است چیرا این تا تاثیرات روحانی شخصت آسمانی و ماموریت آسمانی آنان را بخلق ثابت می نماید بنا بر این معجزاتی که برخی از تشویقون مذاهب بد نفس رسول نسبت میدهند نه تنها صحیح نمیشد بلکه وسیله هدایت نیز نمیگردد و شاید بهمین علت است که بسیاری از حکما و عرفاء معجزات ظاهری انبیا را ذکر کرده و آنرا غیر قبول دانسته اند چنانچه غزالی در المنقذ گفته است ممن ذلك فاطلب اليقين بالسبوة لا من قلب العصا تعبانا و شق القمر (۱)

مولانا در مورد معجزه بیک نکته دقیقی اشاره کرده و گوید شکافتن دریا سخن گفتن سنگ ریزه و شق القمر یک اثر خارجی است و پیغمبر در این اشیاء خارجی تاثیر میکند برای اینکه بدین وسیله بتواند در قلب انسان تاثیر داشته باشد حال ایا بهترینیت که

(۱) یعنی از این مطلب طلب میشود مقام نبوت نه از تقلیب کردن عصا به آردها شق کردن قمر.

پیغمبر بعبوض تاثیر در جهادات و لهای مردم را متاثر میسازد.  
 معجزه کان بر جهادی کرد اثر  
 یا عصا بالبحر یا شق القمر  
 گر اثر بر جان نرند ب واسطه  
 متصل گردد به پنهان رابطه  
 بر جهادات ان اثرها عاریه است  
 ان پی روح خوش متوازیه است  
 تا انان جامد اثر گیر و ضمیر  
 جان انسان بی هیولای ضمیر  
 بر نرند انزجان کامل معجزات  
 بر ضمیر جان طالب چون هیات



## دلایل نقلی در باب انبیا

تأثیرات عمیق روحانی مظاهر الهیه و نفوذ مستمر و دائم التوزاید آنان در پیدایش ادیان و تربیت و تکامل حیات انسان که در گذشته ایام بوقوع پیوسته است نتنها مورد تصدیق و قبول تاریخ بش میباشند بلکه کتب مقدسه نیز در آیات مختلفه تصریح میکنند که چنین تأثیرات روحانی که شرائط آنرا فوقاً مورد مطالعه قرار دادیم بی نظیر و مثیل بوده و فقط مخصوص و مختص مظاهر امر و مشارق وحی میباشند و لذا پیشوایان اجتماعی سیاسی و لویانکه در عالی ترین مدارج علمی و قدرت اجتماعی قرار داشته اند معجزات فاعل چنین نفوذ معنوی بوده اند شاید بهمین علت نفوذ روحانی انبیا لکی از آثار وحی شناخته شده و در کتب مقدسه این اشارات دلایل صدق و حقاقت انبیا بشمار برده است مثلاً قرآن کریم تأثیرات روحانی پیغمبر اسلام را تحت عنوان (اجابت) و (خلافت) مورد مطالعه قرار داده و تذکر میدهد که اجابت که بمعنای متاثر شدن افراد از یک قوای موثره روحانی است فقط مخصوص انبیای الهی میباشد و بهترین دلیل بر صدق ادعای آنان بشمار میرود چه تنها آنان حائز چنین تأثیرات روحانی در هیئت اجتماعیه بوده اند چنانچه در سوره الشوری میفرماید -

والذین یحاجون فی الدین بعد ما استجیب لرحمتهم و احضت عند ربهم یعنی کسانی که خصومت میکنند با خداوند بعد از آنکه اجابت کرده

شد مرا و حاجت و دلیل ایشان باطل است نزد پروردگار شان اگر در این آیه درست دقت کنیم ملاحظه میشود که کلمه (استجیب) مقرر ذکر شده است یعنی اگر اجابت بکنفر بطور کامل و عمیق باشد دلیل بر حقانیت نبی است تا چه رسد باینکه هزارها نفوس بد و ایمان آورده و جان و مال خود را در راه امر شد نثار و ایتنا کنند.

ایضاً - در سوره رعد میفرماید له دعوت الحق والذین یدعون من دونه لایستجیبون لهم بشی الا کباسط کفیه الی السماء لیبلغ فاه و ما هو بالخبیر و ما دعاء الکافرین الا فی ضللی - یعنی برای خداوند است دعوت حق و کسانی که میخوانند مرد مرا از غیرت اجابت نمیکند ایشان را بچیزی مگر مانند کسی که دستهای خود را باز میکنند بسوی آب که بد هنش برسد و این عامل از آنکه آب نمیرسد و دعوت کافرین نیست مگر در ضلالت -

همچنین در کتاب اشعیا بآیه میفرماید

چنانچه بادان و برف از آسمان میبارد و بر آنجا بر نمیگردد بلکه زمین را سیراب کرده و آنرا باور و پروراند میسازد و برزگر تخم و خورنده را آنان می بخشند همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد و خواهد بود و نزد من بی ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را خواستم بجا خواهد آورد -

ایضاً - در سفر تثنیه باب هجدهم مذکور است -

و اگر در دل خود گوئی سخنی را که خداوند نگفته است چگونه تشخیص نمایم هنگامیکه نبی با سم خداوند سخن گوید و اگر این چیز واقع



نشود و بانجام نرسد این امری است که خداوند نگفته است بلکه  
ان نبی از روی تکبر گفته است انرا و نترس.

ایضاً در انجیل متی باب هفتم مذکور است.

اما از انبیاء کذب احتراز کنید ایشان را از میوه های ایشان خواهید  
شناخت ایا انگور را از خار و انجیر را از خس می چنید یا.

در رساله بعرا نینان باب چهارم مذکور است.

زیرا کلام خداوند مقتدر و برنده تر از هر شمشیر و دمه و فرود  
ونده تاجد اکنند نفس و روح و مفاصل و مغز را و مہیز افکار و نیت  
های قلب است.

انجیل متی باب پانزدهم آیه ۱۳ هر زحالی که پدر آسمانی من نگاه  
باشد کند او شود کنفوس میگوید هر دی که از طرف آسمان مامور  
است در دل های ارمیان نفوذ میکند و از آنرو در چنین صلح برقرار  
میگردد اگر کسی بدقت ملاحظه و کنجکاو کند که سرچشمه نفوذ  
ها کجاست انوقت میتواند طبیعت آسمان و زمین موجودات  
دیگر را بشناسد.

در امثال سلیمان باب ۱۲ آیه ۱۹ مذکور است

لبس استنگو تا اید استوار میگرد اما زبان دروغگو طرقت الحین است

در قههور راود باب ۲۴ آیه ۱۱ مذکور است نصیحت

خداوند ابداً باقی و تقدیرات قدیش دور بدور قائم

در مساتیر در نامه و خوشو جمشید مذکور است

پرسندت بچه شناختی پروردگار ایگو بفرز آمدن بر دل

# قدرت و ریت استماع و ادراک از دور

انچه که از مطالعات تاریخ حیات انبیای الهی استنباط میگردد  
انان بتائید الهامات آسمانی می توانستند بدون حواس ظاهری یعنی  
بدون رویت و استماع حقایقی را ببینند و بشنوند و بدون مطالعه و  
تجزیه و تحلیل اسرار زندگی و حقایق طبیعی را ادراک نمایند همچنان  
تا در بودند که خطورات قلبیه افراد بشری را از مسافات بعیده استنباط  
نمایند.

این حالت روحی که در هیكل انبیاء بوقوع پیوسته است مورد توجه  
حکمای الهی قرار گرفته بخصوص علمای روانی و پسیکولوجی این  
کیفیت نفسانی را تحت عنوان تلپاتی مورد تحقیق قرار داده اند  
انچه مسلم است این است که تاکنون نتوانسته اند کیفیت سراسر این  
شعور رموز را کشف نمایند البته علت عدم موفقیت دانشمندان  
در حل این معضل هم این است که تلپاتی یعنی رویت و استماع از مسافت  
دور یک کیفیت مادی و فیزیولوژیکی نیست که تا بتوان آنرا در اثرب  
علوم مادی تجزیه و تعلیل نمود بلکه این نوع ادراک صرفاً یک سیر  
روحانی است که فقط در هیكل انبیاء بظهور میرسد و لذات آنها را  
همی که برای شناختن این شعور رموز یعنی تلپاتی بنظر میرسد  
نقطه مطالعه و مشاهده اثار اوست البته معلوم است این کیفیت  
خارق العاده بوده و با علوم مادی و قوانین مادی طبیعی تطابق  
ندارد چه بنا بر این قوانین طبیعت حوادث و حقایق نرمانی احساس و

ادراک میشوند که با احساسات مائتاس حاصل کرده و یکی از حواس مابین مثلثاً چشم با بگوش و با عصب را متاثر سازند و با اینکه اشاری باقی بگذرانند که عقل ما بتواند با مطالعه این اشارت قوای موثره را بشناسد.

مثلاً شنوائی زمانی حاصل میگردد که ارتعاشات صوتی و پرده صماخ گوش ما را متاثر سازد بینانی وقتی بوجود میاید که ارتعاشات نورانی عصب با صره ما را متاثر سازد ادراک زمانی بدست میاید که اشار معلوم روسی افکار ما را بقوای موثر هدایت کند در غیر این صورت استماع در ویت و ادراک غیر ممکن الحصول خواهد بود اکنون با توجه باین قاعده کلی طبیعی مشاهده می کنیم که انبیاء الهی برخلاف ناموس طبیعت حوادث بسیار دوری را ادراک نموده افکار مردم را بدین ملاقات ظاهری ادراک میکردند و بدون اینکه با عوامل خارجی متاثر شوند حقایقی را میدیدند و می شنیدند و وقایعی را می فهمیدند و درک میکردند و این ادراکات که بدون وسائل و اسباب مادی انجام میگرفت خود بهترین دلیل بر علو روح و قدرت فکر انسان است مثلاً آنچه که از نزد گانی کوتا عیسی مسیح معلوم میگردد وی میتواند افکار دیگران را بخواند و در برخورد اول خبث طینت یا صفای جبلت اطل فیان خود را بدون اشتباه درک نماید چنانچه در انجیل مذکور است که عیسی مسیح در کنار درختخانه اردن گردش میکرد و وقتی که وی شمعون و اندریاس را دید انسان را برای القاء کلمه حق مستعد و لایق دانسته و خطاب بانان فرمود بدنبال من بیایید تا شما را صیاد انسان گردانم و آنان هم بدون مخالفت تعالی می ران پذیرفته

و از مومنین وی محسوب شدند .

## پیش گوئی و پیش بینی حوادث آینده

یکی دیگر از اشارت قابل توجه وحی اسمانی و روح قدسی که در هیکل مظاهر مقدسه الهی بظهور میرسد و صفا کمالی خود سر از رجال اسمانی ظاهر و عیان میسازد یکنوع ادراک وسیع و نامحدودی است که از جهت قدرت و وسعت با ادراکات محدود و سطحی انسان فرق کلی دارد توضیح آنکه وحی اسمانی برخلاف عقل شعور انسانی که محدود و محصور بزمان میباشد محدودیت نمی پذیرد و برخلاف فکر و سرائت بشری که از حوادث گذشته و آینده ایامی خبر و تنها بزمان حال توجه میکند وحی اسمانی میتواند برگزیده تارک و آینده مجهول نیز مطلع گشته حقایقی را که گذشت زمان پرتو تاریکی بر روی انسان کشیده و از نظرها محو کرده است و یا حوادثی که هنوز بوجود نیامده است روشن نماید البته این روشن بینی وسیع و درک کامل یکی از اشارت همان جوهر حقیقتی است که در اصطلاح ادیان انرا وحی روح القدس نامند و طبقه انبیاء بفضل و برکت این روح میتواند نسبت بوقوع حوادثی که هنوز بر خاطرها خطور نکرده است اطلاع یافته و از وقایع مفید یا مضره که در زمانهای آینده بوقوع

کلمه تلیاتی انرا و آخر قرن نوزدهم بوجود آمده و مرکب از دو کلمه یونانی میباشد - (تله بمعنای دور و پاتی بمعنای حس و شعور است)

خواهد پیوست بشر را اخبار روانند از نمایند و همچنین ظهور انبیاء و پیامبران بعد از خود را بشارت داده و زمان و مکان ظهور آنان را تعیین نمایند و همچنین بقدرت همین روح حوائج مادی و معنوی بشر را تشخیص داده و برای رفع آن حوائج قوانین مدنی وضع و سایر جامع را تعیین نمایند در صورتیکه این کیفیت روحی یعنی گذر از بعد زمان و درک حوادث آینده انسان برای متفکرین بزرگ عالم میسر نبوده و حتی آنانیکه نبوغ سرشاری داشته اند از حوادث آینده جامعه انسانی بی خبر بوده و حتی از تشخیص سر نوشت خود و سر نوشت آثار و کتب قوانینی که بوجود آورده اند عاجز و ناتوان بوده اند.

پس بزرگترین وجه امتیازی که میتوانیم برای انبیاء الهی در نظر بگیریم این است که آنان با وجود این که بحسب ظاهری و عامی بوده اند معجزات قدرت ادراک و سیعتری را در اختیار داشته و در نتیجه کسب فیض از منبع فیاض عالم هستی حقایق بیشتر و معانی عمیق تری را درک نموده اند چنانکه کتب مقدسه مذکور است که انبیاء بنی اسرائیل حوادث بعد از خود از جمله ذلت و عزت اسرائیل و همچنین ظهور مسیح و مطلوب شدن او را که موعود منصوص تورات بود بطور واضح بشارت دادند.

همچنین مسیح وقایع بعد از خود یعنی اضمحلال دولت مقتدر روم و پیروزی مسیحیت و همچنین ظهور تسلی دهندگی ای را بعد از خود اخبار فرمود و همچنین پیغمبر اسلام غلبه مسلمانان را بر دشمنان بیان نمود این پیشگوئیهها برخی صریح و روشن بوده

اذ جاء نصر الله والفتح وایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا

و برخی بطرف کنایه و استعاره بیان گردیده است برخی از علمای مادی تصور نموده اند که پیشگوئی انبیاء جنبه الهی نداشته بلکه یک کیفیت فیزیولوژیکی بوده از خواص روحی انسانی بشمار می رود. ولی مطلب این جاست تا آنجا که علوم روانی و پسیکولوژی حکم کرده است نمیتوان ادراک وقایع آینده را یک خاصیت فیزیولوژیکی دانست و نمیتوان اثر از خواص ماده یعنی مغز تصور نمود. زیرا که یک خاصیت و اثر مادی هرگز نمیتواند از بعد زمان گذر کرده و وقایع بسیار دوری را که صدها سال بتحقیق آن باقی مانده است ادراک نماید چه همانطور که خود ماده محدود و محصور در زمان میباشد خاصیت او نیز تا چهارهین محدودیت را مشمول بوده قدرت آنرا ندارد که خود را از قید و بند زمان آزاد سازد بنا بر این ناچار را باید اقرار کنیم که پیش بینی و پیشگوئی حوادث آینده معلول قدرتهای مادی نبوده بلکه این سیر معنوی صرفاً جهت روحانی و الهی دارد.

همچنان که انسان بقدرت روح انسانی در اعماق اجسام گذر نفوذ کرده و قادر بر درک حقایق و روابط اشیاء مادی میباشد رجال آسمانی نیز بتائیدات روح قدس که بهر ائب قوی تر از روح انسانی میباشد میتوانند از بعد ماده و قلمرو زمان و مکان گذر کرده بر حقایق معنوی و حوادث مجهول اتی مطلع گشته و وقایع آینده بشر را توجیه و تفسیر نمایند.

ولی قدرت تشخیص که فقط مخصوص انبیاء است شاید کافی ترین برهان بر قدرت ذکر عظمت روح و بهترین دلیل

برحقانیت آنان محسوب گشته و مشخص و مسبین وجه امتیاز آنان  
از افراد بشری باشد.

ممکن است بعضی ها بگویند که قدرت پیش بینی و پیشگویی  
مخصوص انبیاء نبوده و افراد غیر آسمانی نیز بوسیله علوم و  
مقیاسهای علمی قادر بر انجام آن بوده و قایح و پدیده های طبیعی  
را پیشگویی نموده اند چنانچه علمای طبیعی با محاسبات عددی  
و مقیاسهای ریاضی حوادثی از طبیعت را مانند خسوف و کسوف  
و همچنین آتشفشانی کوهها و جذر و مد دریا و همچنین سیاحت  
اجرام آسمانی را پیشگویی نموده اند ولی مطلب دقیق اینجا است  
که تشخیص یک پدیده و یا حادثه طبیعی بسیار ساده بوده و از آن  
جائیکه طبیعت جریان متحد الشکلی دارد لذا باسانی میتوان حوادث  
طبیعت را پیش بینی نمود و با مقیاسهای ریاضی و محاسبات عددی  
وقوع حوادثی را تشخیص و تعیین نمود و لکن رویت و ادراک جریانها  
اینده اجتماعات بشری که برخلاف حوادث طبیعی جریان متحد الشکل  
ندارد و با محاسبات ریاضی مربوط نمیشد نه تنها مشکل بلکه  
محال است بنا بر این برای هر فرد عادی یعنی آنان که در رتبه بشری واقع  
و محکوم قوانین طبیعت و محدود و محدود در زمان و مکان میباشد  
غیر مقدر خواهد بود چه هر دو هم منظور که اشاره شد اجتماع بشری  
برخلاف عالم طبیعت تحت یک نظام ثابت و ناموسی لهیت غیر قابل  
ندارد که تا بتوان حوادث اینده اجتماعی را با تمسک بقوانین ثابت  
آن محاسبه کرده و مسیر آنرا ترسیم نمود چه بسا ممکن است یک

حادثه غیر مترقبه و یا یک عامل پیش پا افتاده مسیر زندگی ملی  
را تغییر داده و آنان را بسوی ترقی و تعالی و یا بسوی انحطاط و تدنی  
بکشاند بنا بر این اجتماع بشری را خصوصیتی است که پیشگویی حوادث  
آن نه تنها مشکل بلکه محال و غیر ممکن میباشد حتی در سربازری  
تخت نرویا سایر روزشهای دسته جمعی که یک حادثه بسیار ساده  
است نمیتوان بطور یقین معلوم کرد که کدامیک از بازیکنان  
برنده خواهند بود تا چه رسد به اینکه بخواهیم حوادث اجتماعی  
را پیشگویی نمود شکست پیروزی تمدنها یا برد و باخت ملت  
ها را در صحنه عالم معلوم نمائیم حالا برای اینکه موضوع را بیشتر  
روشن کرده باشیم بهتر است فرق علوم طبیعی را با علوم اجتماعی  
بدانیم.

## فرق علوم طبیعی با علوم اجتماعی

چون هدف هر علم عبارت از یافتن روابط علت و معلول بین حقایق و حوادث عالم می باشد بنابراین هدف علمی اجتماعی هر غیر از یافتن این روابط علت و معلولی و برقرار کردن ارتباط بین حوادث و وقایع اجتماعی چیز دیگری نمیتواند باشد ولی باید دانست که کشف علل حوادث اجتماعی برخلاف علوم طبیعی که آسان بدست می آید بسیار مشکل بوده و گاهی هم پیدا کردن این روابط علت و معلولی محال و غیر ممکن می باشد -

توضیح آنکه در علوم طبیعی و اجتماعی برای دانستن و فهمیدن اینکه واقع ای علت واقع دیگر هست یا نه باید دو اصل زیر مورد توجه عالم و کاشف علوم اجتماعی علوم طبیعی قرار گیرد.

اول . . . . .

عالم اجتماعی باید ببیند که آیا هر چه واقعه اول وجود داشته باشد واقعه دوم هم وجود دارد یا نه

دوم . . . . . باید بداند که تغییری که برای هر یک آنها مثلاً معلول رخ میدهد آیا این تغییر بواسطه تغییرات حاصله در علت بوده و یا دو اصل علل دیگری بوجود آمده است - پس از آنکه دو اصل فوق الذکر با ثبات رسید معلوم میشود که بین دو واقعه مزبور روابط محکم علت و معلولی وجود داشته است .

همانطور که گفته شد در علوم طبیعی که متکی به تجربیات

می باشد آزمایش کردن و وقایع حوادث و یافتن روابط بین انسان بسیار ساده بوده و مثلاً برای دانستن اینکه آب در نود و نه درجه تبخیر شده و بین حرارت و بخار روابط علت و معلولی وجود دارد کافی است که آب را در مجاورت آتش قرار داد و نتیجه آنرا به بینیم ولی برای دانشمندان اجتماعی میسر نیست که به سهولت بتواند وقایع اجتماعی را مورد تجربه و آزمایش قرار داد و با ایجاد تغییرات در واقعه های اجتماعی قانون کلی کشف نماید بنابراین عالم جامعه شناس بجای آزمایش و ایجاد تغییرات در یک جامعه فقط مشاهده وقایع در بین اقوام مختلفه و یادداشت و مقایسه اختلافان وقایع می پردازد و بدین وسیله با مشاهده نتایج تغییراتی که در هر یک از این وقایع اجتماعی میان اقوام مختلفه در طی قرون گذشته رخ داده است .

بکشف قوانین عمومی اجتماعی توفیق می آید بنابراین تنها طریق کشف قوانین اجتماعی مشاهده وقایع بوده و در حقیقت تاریخ وقایع برای کشف قوانین اجتماعی مانند میکروسکوپ برای مطالعه وقایع طبیعی می باشد و عالم جامعه شناس برای کشف غیر از این وسیله دیگری نمی تواند در وی تنها تواند با مشاهده وقایع و تهیه امارات وقایع اجتماعی و تفسیر و علل آنرا توضیح نماید مثلاً عالم اجتماعی برای کشف عواملی که باعث کثرت طلاق و ازدواج و جنایت میشود .

به تهیه امارات میورزد چنانچه در کائمه

بامارات ثابت کرد که خودکشی و انتحار در شهر بیشتر از ده و در میان افراد مجرد بیشتر از افراد متأهل و در بین افرادی که اولاد دارند بیشتر از افراد بدون اولاد در میان افرادی دین بیشتر از متدینین میباشد.

با توضیحی که داده شد معلوم میشود که علوم اجتماعی با علوم طبیعی دو فرق کلی و اساسی دارد.

یکی اینکه در علوم طبیعی قوانین کلی که مفسر وقایع جزئی باشد موجود بوده در صورتیکه علوم اجتماعی تا کنون نتوانسته است برای تفسیر وقایع تاریخی و اجتماعی قوانین ثابت و نوامیس لا یتغیری در اختیار داشته باشد و بهمین علت حوادث اجتماعی از نظر انسان غالباً غیر مترقبه و اتفاقی بنظر میرسد چنانچه پیدایش جنگها و انقلابات و ظهور و بروز ادیان و قیام مصلحین و پیشوایان علمی و ادبی و اجتماعی جمیعاً غیر منتظره بوده و علل آنها و زمان و مکان ظهور آنها و همچنین علل بسیاری از حوادث اجتماعی دیگر مانند و امر بقای نهضت های اجتماعی یا انحطاط و زوال انسان از نظر انسان مجهول باقی مانده است.

دوم - اینکه چون در علوم اجتماعی قوانین کلی و ثابت وجود ندارد لذا هیچکس نمیتواند جریانات اجتماعی جامعه بشری را پیش بینی نموده و وقوع حوادثی را پیش گوئی نماید و اگر در علوم طبیعی بعضی از حوادث مانند آتشفشان ها و زلزله ها و

خسوف و کسوف پیش بینی میشود بعلمت آنستکه در عالم طبیعت قوانین ثابتی وجود داشته و پیوسته علل ثابت و مشخص معالیل مشخصی را بوجود میآورند در صورتیکه چنین کیفیتی در جامعه انسانی وجود ندارد.

البرت انشتین در کتاب نظریه خود صفحه ۱۳۷ مینویسد.

در میکانیک با دانستن وضع فعلی و سرعت حرکت ذره در هر لحظه معین و با معلوم بودن قوانینی که تاثیر میکنند میتواند استیمن خط مشی آینده را پیش بینی کنیم بنا بر نظریه ماکسول اگر میدان برای لحظه معینی معلوم باشد میتوانیم از روی معادلات مربوطه اوضاع مختلف میدانها و درجاها و زمانهای مختلف اکتشاف کنیم همانگونه که با معادلات مکانیکی میتوانستیم تاریخ حوادث مربوطه بیک ذره مادی را تنظیم کنیم معادلات ماکسول نیز این شایستگی را بمانند میدهد که داستان پیدایش میدان و تحولات آنها را کشف کرده تاریخ آن را مدون سازیم.

اکنون با توجه بمسائل فوق الذکر نتیجه میگیریم که چون جامعه انسانی برخلاف جهان مادی فاقد قوانین ثابت و لا یتغیر میباشد و چون حوادث اجتماعی برخلاف پدیده های طبیعی جریان متحد الشکلی ندارد لذا نمیتوان حوادث آینده اجتماعی را پیش بینی نموده و از یک واقعه مقدّم کیفیت زمان و مکان وقوع واقعه موخر تعیین و تشخیص نمود اکنون با توجه بدین مسئله سؤال میشود پس چگونه انبیای الهی توانسته اند و وقایع اجتماعی آینده بشر را

توجیه و تفسیر نمایند و چگونه ظهورات بعد از خود را بشارت داده  
 و زمان و مکان ظهور آنان را تعیین نمودند. اندک منبع این ادراک وسیع  
 و ما فوق انسانی کجا است و علت این دید نامحدود چیست اگر  
 بگوئیم که حواریات اجتماعی فقط بوسیله (مشاهده وقایع) و یا  
 (تهیه امار و احصائیه) تبیین میگردد این وسائل محدود کافی  
 برای تفسیر حقایق آینده نبوده فقط میتواند حوادث فعلی را  
 تبیین نماید و انگهی انبیای الهی چنین امکاناتی در اختیار نداشتند  
 اندک با مشاهده وقایع تاریخی و یا تهیه امار علت و کیفیت  
 وقایع آینده را بیان و مسیر تاریخی آینده انسان را تعیین نمایند.  
 پس تنها جوابی که باقی میماند و صحیح و درست بنظر  
 میرسد همان تائیدات روح القدس است یعنی انسان چون  
 موید بروح قدسی بوده اند و از مبداء عالی تری که عالم ما  
 وراء طبیعی است الهام میگرفته اند لذا توانسته اند خود را  
 از تقیدات طبیعی یعنی از قید و بند زمان آزاد ساخته و حواری  
 بسیار دوری را ادراک و پیشگوئی نمایند و وقایع مجهول آینده  
 را مانند گذشته تفسیر کنند.

و شاید یکی از بهترین اشارات روحی آسمانی که دیگران فاقد آن  
 بوده اند همان پیشگوئی و پیش بینی حوادث آینده باشد.  
 و اکنون برای اینکه مطلب را بیشتر روشن کردیم  
 بذكر شواهد و امثالی از کتب مقدسه میپردازیم.

## پیشگوئیهای علمی و تاریخی قرآن

در بادیه امر لازم است که بدانیم پیشگوئیهای قرآن بدو  
 قسم منقسم میگردد قسمی از پیشگوئیهای قرآن مربوط بحوادث  
 تاریخی و اجتماعی بوده و قسم دیگر مربوط ببیان حقایق طبیعی و  
 مسائل علمی است که تا قبل از ظهور اسلام کسی در محیط عربی بدان توجه  
 نکرد بود و اولین بار بوسیله قرآن بیان گردید.

اول - پیشگوئی های تاریخی (غلبه رومیان بر ایرانیان)  
 یکی از آیات شریفه قرآن که حاوی پیشگوئی مهم تاریخی می  
 باشد 'ایه الم غلبت الف' است که در سوره روم بیان گردیده است  
 برخی از مفسرین اسلامی مانند فیض کاشی و بیضاوی  
 و زمخشری در تفسیر این پیشگوئی گویند که مراد از این 'ایه غلبه  
 رومیان شکست خورده بر ایرانیان است توضیح آنکه پس از فتوحات  
 پی در پی سرداران بزرگ ایران شهرهای فلسطین و سوریه و  
 بین النهرین بالاخره مصر بدست مسلمان افتاد و سپس آن  
 'انکه بزرگترین حاکم و سردار دولت روم مشرقی یعنی حاکم  
 مصر که هر کلیوس نام داشت شکست خورده و در سال ۶۱۷ میلادی  
 از دست سردار بزرگ ایران از شهر براز قرار کرد دولت روم آخرت  
 در ترین متصرفات خود را از دست داده و پیروزی بزرگی نصیب  
 ایرانیان گردید. خبر این پیروزی در عربستان نیز منتشر شده

و بگوش اعراب مکه رسید و آنان را خوشحال نمود ولی مسلمانان را  
متاثر ساخت علت این خوشحالی اعراب از شکست رومیان و فتح  
ایرانیان این بود که در آنوقت عربستان تحت نفوذ دولت ایران  
بود و از طرف دیگر اعراب بت پرست بارومیان موحد و اهل  
کتاب چندان نظر خوشی نداشتند لذا بمحض شنیدن شکست  
آنان خوشحال شدند و اما مسلمانان از شکست رومیان بسیار متاثر  
بودند زیرا که رومیان اهل کتاب بوده و نامه ای را که پیغمبر  
بر امپراطور روم فرستاده بود گرامی شمرده بودند در صورتیکه  
پادشاه ایران یعنی خسرو پرویز نامه پیغمبر را پاره کرده بود  
لذا مسلمانان از ایرانیان سخت ناراضی بوده و نمیخواستند که  
ایرانیان غالب بر رومیان شوند.

در چنین موقع پیغمبر اسلام نیز درباره ایند رومیان  
و ایرانیان اظهار نظری فرمود که درست برخلاف نظر دیگران بود  
بدین نحو که پیغمبر بشارت داد که شکست رومیان در بضع سنین  
که با اصطلاح عرب از سه تا ۹ سال میشود بقلبه و سلطه تبدیل  
خواهد یافت.

چنانچه در سوره روم میفرماید

الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون  
فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ ینصر المؤمنون  
بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم و عداله لا یخلف  
وعداه ولیکن اکثر الناس لا یعلمون.

این آیه که در حد و دسالهای ۶۱۹ و ۶۲۰ میلادی یعنی تقریباً  
دو سال قبل از هجرت پیغمبر نازل شده بود پس از چند سالی  
که قرآن بضع سنین یعنی از سه تا ۹ سال است تحقق یافت و  
شکست رومیان بر غلبه تبدیل گردید.

بعض از مفسرین اسلام مانند زمخشری و بیضاوی و ملا محسن فیضی گفته اند که  
مقصود از آیه غلبت الروم غلبه دلیان بر ایرانیان است که شرح آن بطور تفصیل بیان گردید  
ولی عدای دیگر مقصود از این آیه را غلبه مسلمانان بر رومیان دانسته اند دست  
اول غلبت را بضم غ و فتح ل و سیغلبون را مضارع معلوم گرفته و نتیجه گرفته  
اند که اگر چه روم مغلوب (ایران) شد ولی بزوری غلبه خواهد کرد.

دسته دوم غلبت را بفتح غ و فتح ل و سیغلبون را مضارع مجهول گرفته  
و چنین معنی کرده اند که هر چند روم غلبه کرد ولی مغلوب اسلام خواهد گردید  
چنانچه رومیان در زمان عصر مغلوب مسلمانان گشتند و انا فتحنا القیصره  
مصدقی کامل پیدا کرد.



بدین طریق که (هراکلیوس) که از طرف امپراطور روم حاکم مصر  
گشته و در اثر حمله ایرانیان فرار اختیار نموده بود در سال ۶۲۲  
قشون خود را دوباره مجهز نمود و بار منستان حمله نموده و  
موفق شد که انجارا از دست ایرانیان خارج نماید و از این  
تاریخ روز بروز تصرفات رومیان بیشتر گشته تا اینکه در سال ۶۲۷  
همه ممالک خاور میانه را از ایرانیان باز گرفتند و چون بزرگان  
ایران این شکست ها را نتایج بی لیاقتی خسرو پرویز پادشاه مغرور  
و عیاش و ستمگاد ایران میدانستند لذا موقع را مغتنم شمردند و او را  
از سلطنت خلع و پسرش قباد دوم را که معروف بشیرویه است بجای  
او گماردند.

وقتی که قباد دوم بجای پدر نشست مجبور شد با امپرا  
طور فاتح روم سازش نماید و بوسیله عهد نامهای جنگهای  
ایران و روم را خاتمه دهد این عهد نامه در تاریخ ۶۲۹  
میلادی منعقد گشته و بر طبق آن کلیه ممالک مصر و سوریه و  
اسیای صغیر و بین النهرین غربی را بدولت روم واگذار نمودند  
و ایه غلبت الروم در بضع سنین مصداق کامل پیدا نموده و  
پیشگوییهای پیغمبر بحیر عمل درآمد البته تحقق این پیروزی

بعد از شکست غیر قابل تصور بود چه رومیان ضعیف و ایرانیان  
بسیار قوی شده بودند حتی برای تحقق این پیشگویی میان  
سلمین و کفار شرط بندی میشد چنانچه ابی ابن خلف یا ابوبکر  
شرط بندی نمود که اگر رومیان غلبه کنند صد  
شتر با ابوبکر بدهد و وقتی این پیروزی تحقق یافت که ابی ابن  
خلف در بستر بیماری بود و چون خبر غلبه رومیان را شنید وصیت  
کرد که صد شتر را به بیت المال مسلمین بخشیدند.

# پیشگوئیهای تائخ کتاب عتیق و عهد جدید

قبل از آنکه پیشگوئیهای کتب مقدسه را برقرار بین این ستور روشن سازیم ضروری است که بدانیم بنا بر مندرجات اسفار خمسہ تورات و همچنین کتب انبیای اسرائیل پیش بینی و پیشگوئی فقط و فقط مخصوص انبیای حق و صادق بوده و انانیکه موید بروح الهی و وحی اسمانی نباشند قدرت ادراک و بیان حوادث آینده را نداشته و از نبوات که خبر دادن و اذار کردن وقایع مستقبل است عاجز و ناتوان خواهند بود.

این خود بهترین دلیل بر صدق و حقانیت کلام نبی خواهد گردید چه نبوات و اذارات نبی اگر تحقق یابد معلوم است که رسالت اسمانی داشته و الا که از نزد خود تکلم نموده است.

چنانچه در باب هیجده هم سفر تثنیه میفرمایند.

هنگامیکه نبی باسم خداوند سخن گوید اگر آن چیز واقع نشود و یا بانجام نرسد این امری است که خداوند نگفته است بلکه آن نبی آنرا از روی تکبر گفته است پس از او شترس ایضا در باب سیزدهم این آیه میفرماید اگر در میان تو نبی یا بیننده خواهی از میان شما برخیزد و ایت یا معجزه ای برای شما ظاهر سازد و آن ایت یا معجزه برای این واقع شود که بوسیله آن تو را خبر داده گوید خدایان دیگری را که عقلت بدان نمی رسد پیروی نمایم.

در کتاب ارمیای نبی مذکور است. ان نبی که بسلامتی نبوت کند اگر سلام او واقع گردد انگاه معرف خواهد شد که خداوند در حقیقت او را فرستاده است) اکنون پس از آنکه میزان حقانیت انبیا را از نظر تورات دانستیم و انبیای حق را از انبیای کذب به تشخیص دادیم لازم است متذکر شویم که سلسله انبیای اسرائیل که در ظل تعالیم حضرت موسی در مدت ۴۳۰ سال مبعوث گشتند بشارات و نبواتی داشتند و هر کدام بعضی از حوادث آینده یهود را پیشگوئی نمودند و سلسله آنان را باعتبار بیان این نبوات نبی نامیده اند چه نبی بمعنای خبر آورنده میباشد.

انان بابیان و پیشگوئی حوادث آینده قوم اسرائیل را از شکستها و درنجهها و محرومیتها آگاه نمودند مثلاً انبیای بنی اسرائیل جمله بخت النصر را که در سال ۵۸۷ قبل از میلاد و حمله بطوس را که هفتاد سال بعد از میلاد مسیح اتفاق افتاد و منجور بخرابی معبد یهود و اسارت ۹۰ هزار اسرائیل گردید انداز نمودند.

و همچنین بعد از حضرت موسی ظهور دو پیامبر بزرگ را که مسیح و پیغمبر اسلام باشد مؤذرا داده و پیدایش دو تمدن نظیر یعنی مسیحیت و اسلام را از سلسله ابراهیم و عده فرمودند.

که اکنون محض مزید اطلاع برخی از ان نبوات و بشارات را خاطر نشان میسازیم.

## بشارت او پیشگوئی تورا در مورد ظهور پیغمبر اسلام

سفر پیدایش باب هفتم - تورات

در مورد پیدایش ملت اسلام از نسل ابراهیم و اسماعیل چنین مینویسد اما در خصوص اسماعیل ترا اجابت فرمود مرا اینک اورا برکت داد لا و بارور گردانم و اورا بسیار کثیر گردانم و در آن روز که رئیس

از وی پدید آیند ایضا در باب و یکم مذکور است .

و از پسر کنیز نیز امتی عظیم بوجود آورم زیرا ان از نسل تو است

البته معلوم است امتی که از نسل اسماعیل بوجود آمد اسلام

بود چه یهود و نصاری از نسل اسحق میباشند -

همچنین در باب هیجدهم از سفر تثنیه میفرماید .

پهوه خدایت نبی را از میان برادر انت مثل من برای تو مبعوث خوا

گردانید اورا بشنوید ایضا در باب سی و سوم سفر تثنیه مذکور است

پهوه از سینا آمد و از سعیر برایشان طلوع نمود از ناران درخشان

گردید و با کرد های مقدسین میآلبسته نادان کوه حرا است اشار

بظهور پیغمبر اسلام است

بشارت انجیل در مورد ظهور پیغمبر اسلام

انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۶ و ۱۷ و ۲۶

عیسی گفت من از پدر سؤال میکنم و تسلی دهند که دیگر بشما عطا

خواهد کرد تا همیشه باشما بماند

انجیل یوحنا باب ۱۵ این آیه ۲۶

لیکن چون تسلی دهند که اورا از جانب پدر نزد شما میفرستم خواهد

آمد .

مکاشفه یوحنا .

و بد و شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده ای مدت هزار و

دویست و شصت روز نبوت نماید . (۱)

بشارت بنظهور مسیح در تورات

راجع بتولد مسیح از باکره در کتاب اشعیا باب ۷ آیه ۱۴ میفرماید

اینگ باکره حامله شده پیری خواهد زائید و نام اورا عمانوئیل خواهد

خوانند .

راجع بمکان ظهور مسیح در میحاء نبی باب پنجم آیه ۲ میفرماید

و تو ای بیت لحم از آنکه اگر چه در هزاره های یهود کوچک هستی از

تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی

خواهد کرد -

(۱) یکروز در کتاب عهد عتیق یکسال است چنانچه در باب چهارم حزقیال

میفرماید . . . . . یکروز را بجهت توسالی قرار داده -

## قدرت جذب و کشش انبیاء

علوم بشری با شباهت رسایند است که در عالم خلقت اجسام و عناصر خود طبیعی جاذب و مجذوب یک دیگر بود و همدیگر را جذب مینمایند و در نتیجه تجاذب و تالیف این ذرات ماده اولیه بوجود میآید و از ترکیب مواد اولیه موجودات در بعد عالم تشکل حاصل میکند مثلاً در عالم بسیار خرد اتمی ذراتی بدور هسته مرکزی جذب و در یک مدار ثابت متحرک میگردد و در نتیجه حرکت ذرات بدور هسته مرکزی ماده بوجود میآید و مواد نیز باهم جمع گشته و موالید ثلاثه عالم یعنی جاد و نبات و حیوان موجودیت مییابد همچنانکه این جاذبه عمومی در عالم بی نهایت بزرگ نیز سبب میشود که کرات آسمانی در یک مدار ثابت بدور محور مرکزی یعنی خورشید متحرک گشته و از تالیف و تجاذب انسان منظومه شمسی بوجود آید.

از آنجائیکه گاهی قوانین طبیعی با قوانین اجتماعی تطابق دارد لذا همین کیفیت در عالم انسانی نیز صادق میباشد بدین نحو که در اجتماعات بشری افرادی بوجود میآیند که بالفطره حامل قوای جاذبه روحانی بوده اند و می توانند با تاثیرات روحانی قلوب و ارواح را بسوی خود جذب و از تجمع و تالیف آنان جامعه مدنی تازه ای بوجود آورند البته واضح است که این قوای نافذ

جاذبه و خلاقه که در وجود هیات کل آسمانی و پیامبران پیدا میشود ناشی از تجلیات روح قدسی میباشد چه تا زمانیکه قوای روحی و معنوی انسان بحد کمال خود نرسیده باشد این کشش غیر ممکن بوده و تا وقتیکه انسان واجد کمالات آسمانی و قوای سرشار معنوی نباشد نمی تواند اطرافیان خود را تحت تاثیر فکر و روح خویش قرار دهد. پس کسی که چنین قدرت نافذ و نیروی جاذبه عظیمی را از خود ظاهر میسازد مسلماً فردی است که از نظر وسعت فکر و عظمت روح با دیگران فرق داشته و حامل قوای روحانی عظیمی میباشد.

در این بحث نکته ای که بیشتر از همه قابل اهمیت و دقت میباشد این است که این کشش و جاذبه معمولاً ارتباط مستقیم و بستگی کامل با قدرت روحی و معنوی شخص جذب کننده دارد. یعنی هر قدر که قوای روحانی شدید تر باشد بهمان میزان قدرت کشش و جذب عمیق تر و وسیع تر میگردد توضیح آنکه طبق قوانین طبیعی پیوسته نیروی کشش بستگی و ارتباط با سرعت شتاب و جرم شی دارد فی المثل دستگای یک ساعت نیروئی که تولید میکند می تواند عقربه ساعت را ب حرکت آورد و مسلماً این نیروی ضعیف و دستگای ساعت برای حرکت دادن جرم بزرگ تری

..... چنانچه در علوم طبیعی با شباهت رسیده است حرکت تناسب

تابشی با جرم و سرعت شی داشته و فرمول آن چنین نوشته میشود -  $F = M \cdot a$

کافی نمیباشد یعنی مثلاً برای حرکت دادن قطار تون نیروی محرکه بسیار شدیدی لازم است بهمین میزان کشش و جاذبه شخص آسمانی یا نافع علمی و اجتماعی تناسب مستقیم با نیروی معنوی و قدرت روحی وی دارد یعنی هر قدر که میزان نفوذ و قدرت تاثیر از لحاظ کمیت بیشتر باشد و در تعداد نفوس بیشتری تاثیر بگذارد همچنین هر قدر که این تاثیرات از لحاظ کیفیت عمیق تر باشد بهمان میزان نبوغ روحانی و قدرت معنوی شخص تاثیر کنند و بیشتر است اکنون با این توضیح میتوانیم قدرت معنوی و روحی انبیای الهی را که توانسته اند بدون وسایل مادی در میلیونها انز مردم جهان تاثیرات عمیقی بوجود آورند درک نموده و قدرت خارق العاده آنان را بطور محسوس ادراک نماییم.

## قدرت حرکت برخلاف مسیر جامعه

یکی دیگر از اثار قوای روحانی و نیروی معنوی انبیای الهی که بنوبه خود قابل تعمق و شایسته تدقیق و تدبر میباشد قدرت حرکت آنان برخلاف مسیر جامعه است بطوریکه آنان غالباً برخلاف اعتقادات و انتظارات مردم مبعوث گشته (۱) و اغلب مخالف با روح و جهت اجتماع خود حرکت میکنند و گاهی هم اصول و مبانی اجتماعی و معتقدات مذهبی را که جامعه بدان متکی است منسوخ می سازند اصولاً باید دانست که پیامبر برای ایجاد رفورم و رونسانس در شؤونات اجتماعی و مذهبی و برای تحول تجدید در قوانین و احکام و فلسفه و ادبیات یک قومی مبعوث می گردد بنابراین مریی آسمانی که مأمور ایجاد چنین تمدن تازه ای گردیده است هرگز مجبور نیست که بمبانی و اصولی که جامعه بدان متکی است متکی باشد چه او برای تخریب اصول کهنه فرسوده و تعمیر بنای نو و تاسیس مدنیت تازه مشغول گردیده است بنا بر این لازم است تجدید و تجدد و رفورم و اصلاح حرکت برخلاف سنن و ادب کهنه اجتماع است و بهمین علت است که پیامبران بدون اینکه بوضع فعلی اجتماع توجه نمایند بتدوین روشهای نوین و سنن تازه مبادرت میورزند و قوانین قدیم

رامسوخ و قواعد جدیدی برای اداره مردم وضع میکنند حتی  
گاهی برخلاف قواعد ادبی قوم سخن میرانند  
شاید بهمین علت ظهور آنان در حقیقت یکنوع  
قیام بر علیه مفسد و سنن و آداب کهنه جامعه است قیام بر علیه  
منافع جامعه تغییر میگردد و تعالیم تازه آنان ولو اینکه صحیح  
و درست باشد به مذاق سنت پرستان خوش آیند نبوده و  
تعصب مذهبی آنان را بر علیه انبیاء تحریک میکنند  
لکن تعجب اینجا است که پیامبران با وجود اینکه درست در جریان  
مخالف اجتماع سیر میکنند و با وجود اینکه  
با مخالفت توده ملت مواجه میگردند مع هذا میتوانند افکار  
خود را بر نروایای تاریخ اجتماع نفوذ داده و بر ظلمت تاریکها  
جامعه غالب گردند و قادرند که بر مخالفین خود که غالباً از طبقه سنت  
پرستان تشکیل میشود تسلط یابند چنانچه مسیح برخلاف  
افکار و اعتقادات یهود و بر علیه سنن و آداب مذهبی اسرائیل  
سخن گفت بطوریکه سبت را شکسته و بسیاری از قوانین تورات  
رامسوخ نمود و بهمین علت فریسیان و علمای یهود بر قتلش  
کمر بستند با وجود امین حضرت مسیح با شهادت اخلاقی  
کامل به تبلیغ مشغول گشته و در قراء و قصبات کوشش کرد و مردم  
را بملکوت خود دعوت فرمود و چنان تاثیر روحانی نمود که  
حکومت عظیم روم را متزلزل و تمدن مادی روم<sup>(۱)</sup> کبرونیای

انروز حکومت داشت معدوم ساخت و تمدن جدید روحانی بنا  
فرمود همچنین پیغمبر اسلام یک تنه بر علیه مفسد عرب قیام  
کرده و برخلاف عقاید عرب که بت پرستی بود اعلان توحید  
فرمود اگرچه اقوام و عشایر عرب بحکم آیه و همت -

کل امة برسولهم بر علیه پیغمبر پیمان عداوت و میثاق  
دشمنی بستند و لکن تمام کوششها و مجاهدات آنان عقیم  
و بلا اثر ماند و پیغمبر اسلام با وجود قلت مومنین ضعف توای  
مادی و با وجود حرکت برخلاف معتقدات عرب توانست امر  
خود را نفوذ داده و تمدن عظیمی را بوجود آورد این است  
مصدق این بیان اسمانی که در قرآن کریم میفرماید کم من  
نسة قليلة غلبت فئة کثیرة تا باذن الله البته لازم بتوضیح نیست  
که حرکت برخلاف جریان جامعه قدرت خارق العاده ای لازم  
داشته و تانیروی اسمانی مویبد نباشد چنین حرکتی غیر  
ممکن الحصول میباشد مثلاً فرض کنیم هنگامیکه رودخانه عظیمی  
در بستر خود حرکت میکند قدرت او مجددی است که میتواند همه  
چیز را اعم از درختهای کهن سال و ماهی های عظیم الجثه را  
تحت الشعاع نبردی خود قرار داده و حتی دهکده ها را ویران  
سازد در جریان این رودخانه همه چیز محکوم و مجبور بقاء  
خواهد بود حال بفرض اگر ماهی کوچکی اراده حرکت بر  
خلاف این جریان را داشته باشد بایستی باشد از راه همین جریان  
بلکه بیشتر قدرت داشته باشد چه غلبه قدرت کشش رودخانه

(۱) یعنی چقدر از ملل کلیل که غلبه پیدا کردند بر سر کثیره با اجازه خداوند

قدرت بیشتری ازان لازم دارد بهمین مقیاس کسی که برخلاف جریان یک اجتماعی حرکت میکند برای اینکه غالب شود باید باندازه همه آن اجتماع قدرت و نیروی معنوی داشته باشد البته معلوم است که غیر از انبیا افراد دیگری واجد چنین قدرتی عظیمی نبوده اند چه فقط آنها توانستند برخلاف مسیر اجتماع خود حرکت کنند

## پایداری استقامت و حلی نبیاء

برای اینکه استقامت شدید روحی و پایداری عجیب و بی نظیر رجال آسمانی را که در مقابل هجوم و مخالفت توده های عظیم و کثیر مردم بظهور رسانیده اند و گاهی هم باندیر ساختن جسم و جان خود عالی ترین رتبه ثبات و پایداری را در عالم انسانی ظاهر ساخته اند درست توضیح دهیم بدو بایستی بدانیم که در اجتماعات بشری هر فکر و ایده تازه ای که در زمینه علوم و معارف و یا ادیان و مذاهب بوقوع می پیوندد غالباً با مخالفت مردم روبرو گشته و هر تجدید و تحولی که بوجو میاید ابتداء با دشمنی سنت پرستان (ارکائیست) جامعه مواجه میگردد اصولاً معلوم نیست که انسان کهنه پرست چرا از تجدید و تحول ترس و بیم داشته و چرا از قبول افکار و عقاید نو متوحش میگردد شاید یکی از علل آن عادت و دل بستگی شدید بر سنن قدیمه و میل مفراط بر حفظ شعائر کهنه گذشتگان باشد حال سر قوشت انسان در این مورد مانند سرگذشت کشتی شکسته گانی است که در دریای بیکران ساحل نجاتی نمی بیند و چندان بنگرانی و بیم میافتد که نسجیده و کور کوران به تقلید یکدیگر حتی بتقلید آنانیکه طعمه دریا شدند بهر تخته پاراسست و فرسوده ای چنگ میزنند و از جستجوی راه حقیقی نجات و

ساموئل سوامیلز گفته است برای شنا کردن بسمت مخالف جریان رودخانه قدرت و استقامت لازم است و الا هر ماهی مرده ای میتواند در جریان موافق آب شنا کند.

اگرچه هر ملتی باید سنن گذشتگان خود را حفظ کند لکن هرگز نباید سنت قدیمه مانع از تکامل اجتماعی گردد بلکه سنن و آداب قدیمه بمنزله پلکانی است که هر نسلی باید از آن پله ها بالا برفت و سپس برای بهبودی وضع خود پله دیگری بر فراز آن بنا نهد ولی مع الاسف گاهی سنن قدیمی آنقدر بشعرا مسحور خود میسازند که انسان هر فکر و آیدای تازه علمی و اجتماعی روحانی را ولو اینکه عالی و مفید باشد ندیده گرفته بدون آنکه بصحت و ارزش آن توجه کند با آن مخالفت میورزد.

و به همین علت است که علمای علوم طبیعی و مصلحین اجتماعی مانند سقراط و اسپینوزا و گالیله و جوردانو برونو و لوتر مورد تعدی و تجاوز سنت پرستان زمان خود قرار گرفته و هر کدام بنحوی مورد تجاوز و تعدی واقع گشتند<sup>(۱)</sup> همچنین بعلت آنکه انبیای الهی سنن و آداب عقاید کهنه مردم را منسوخ و بت های خیالی آنها را شکستند با مخالفت و اعتراض مواجه گشته و با وجود اینکه حاملین پیام تازه اخلاقی و دستورات عالیه حیای اجتماعی روحانی بودند معرذامورد هجوم دشمنی توده جاهل قرار گرفته و هر يك بنحوی از انحاء مورد آزار و اذیت واقع گردیدند

(۱) چنانچه اسپینوزای مقدس از ترس ابناء کلیسیا متواری گشته و از شهری بشهری فرار نمود و عاقبت در نقطه دور افتاده ای در نهایت فقر و تنگدستی وفات نمود.

و همچنین گالیله بجزر بیان مرکزیت خورشید و کمریت زمین بدستور پاپ پنجم بندان افتاده و در همانجا کور گشته و نایافت و یکی از شعراء باره او نوشت کسی چشمش در درآسوی عجایب آسمانها باز کرد خود کور از جهان رفت.

سقراط بجزر بیان عقاید تازه بوندان رفت و در آنجا شربت زهر را سوگشید و بمردم

نیل بساحل مراد غفلت میورزد از این رونه تنها بدریا نورد ان دلیر و هوشیاری که بنجاتشان می شتابند روی نمی آورد بلکه قصد جان آنان را نیز میکند.

در اجتماعات بشری سنت های عتیق و کهنه که بزبان جامعه شناسان تابوها<sup>(۱)</sup> گفته میشود

در حکم همان تخته پاره بوده و رجال آسمانی و مریبان روحانی نیز مانند دریا نوردان بی باک و فداکارند شاید علت دشمنی مردم و مخالفت افراد با مریبان آسمانی این بوده است که توده مردم نمی خواستند بعلت ایمان و اقبال بازان سنن و آداب کهنه قدیمی را که از ابناء و اجداد وارث گرفته بودند فراموش کنند چنانچه در قرآن آمده است انا وجدنا ابائنا علی امت و انا علی امت و هم مقتدون بعقیده علمای علوم انسانی بشر در تمام ادوار تاریخ حیات خود اسیر عرف و عادت سننی بود که هر نسلی کور کوران به پیش خود تبعیت نموده و بر حفظ آن از هر نوع تجدد و تغیر پرهیز میکرده است بدین علت سنت پرستی یکی از امراض خطرناک اجتماعی است که پیکر جامعه را دچار اطمه و سکت میسازد و سد بزرگی در راه ترقی بشر فراهم میکند.

(۱) کلمه تابو از لغت اهالی پولی نزی

اقتباس شده است بدین شرح که وقتی یگنفر سیاح انگلیسی موسوم به کاپتین کوک در سال ۱۷۷۱ در جزیره تونگا سیاحت مینمود مشاهده کرد که اهالی نسبت باشیاء یا اشخاصی معینی حرمت خاصی قائل هستند و آنها را بزبان خود تابومی نامند وی ان کلمه یعنی تابو را بانگلیسی ترجمه کرد و این کلمه بتدریج عمومیت یافت.



پیغمبر اسلام فرمود شیبتنی الایتین یعنی دو آیه مرا پیر کرده که یکی آیه ان استطعت ان تبغی نفقاً فی الارض او سماً فی السماء بود و دیگری آیه فاستقم كما امرت<sup>(۱)</sup> است که در قرآن کریم خطاب بر پیغمبر بیان گردیده است و معنای ظاهری این است ای محمد اگر میتوانی چاهی در زمین بکن و خود را مخفی دارد یا اینکه با زوبانی با آسمان عروج کن. و آیه دیگر این است که ای پیغمبر استقامت کن همچنانکه ماموری قرآن کریم در آیات دیگر تأیید الهی و توفیق آسمانی را شامل کسی دانسته است که بخداوند ایمان آورده و در راه امر او اگر بیلا و مصیبتی گرفتار شود صبر و استقامت را پیشه خود سازد چنانچه میفرماید

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اتنزل علیهم الملائکه (۲)

(۱) یعنی ای محمد اگر میتوانی چاهی بکن در زمین و یا زوبانی بگذارد آسمان

(۲) سوره هود آیه ۱۱۱ یعنی استقامت کن این چنانچه ماموری

لا یعنی کسانی که میگویند پروردگار ما خداست و استقامت هم میکنند نازل

میکنیم بر ایشان ملائکه تأیید را

سلسله انبیاء و مر بیان آسمانی مورد ایذاء و استهزاء مردم عوام واقع گردیدند

چنانچه در قرآن کریم میفرماید . . . . . افکلما جاتکم رسول بما لا تهوی افضکم استکبرتم فربما کذبتم و فریقاً تقتلون . (۱)

ایضاً میفرمایند یا حسرتا علی العباد ما یا تیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون (۲)

موضوعی که در زندگی انبیاء و پیامبران آسمانی قابل توجه می باشد این است که آنان در مقابل سیل اعتراضات مردم به ثبات و استقامتی بی نظیر قیام نموده و در برابر تعدی تجا و زعوا پایداری و ایستادگی کردند و با شهادت کامل و بی نظیر بشهادت رسیدند چنانچه مسیح بر بالای صلیب دشمنان خود را رحمت نموده فرمود ( ای پدر از گناه این مرد مرگد زنی را نادانند) تاریخ ادیان حاکی است که این صبر و استقامت عجیب فقط مخصوص مظاهر آسمانی بوده و از افراد عادی چنین ثبات و پایداری بظهور نرسیده است شاید بهمین علت است که یکی از صفات برجسته و ممتازة انبیای الهی از نظر کتب مقدسه قبل و همچنین مندرجات قرآن کریم صبر و استقامت شناخته شده است چنانچه گویند که

(۱) هر آنچه آمد شمار از سولانی برخلاف هوای نفسانی شما دوری کردید شما فرقه انهارا تکذیب کردید و عده را کشتید.

(۲) ای افسوس باشد بر بندگان نیامد ایشان را رسولی مگر آن را استهزاء و مسخره نمودند.

## دوام بقای اثارتدوینی و تکوینی پیامبران

تنها چیزی که از وجود مظاهر الهیه بظهور رسیده و برای همیشه در این عالم باقی میماند و سالها بلکه قرنهای متمادی بعد از صعود شارع مقدس دوام مییابد مجموعه اشاری است که میتواند انزابد و اثارتدوینی و تکوینی تقیم نموده و دوام بقای اثارتدوینی و تکوینی سبب میشود که نسلهای مختلف بشری بشریعه الهیه هدایت شده و بحکم اصل (ان اثارنا تدل علینا) از مشاهده و مطالعه این اثار قوای موثره انزایشناسد و بمعرفت مظاهر مقدسه عین معرفت الهی است فائز گردند منظور من از اثارتدوینی مجموعه آیات و حقایقی است که از روح شارع تراوش یافته و بشکل کتابی بدون تدوین مییابد و پس از شارع اسمانی باقی ماند و سرچشمه معارف و فرهنگ برای مدیتهای عظیم و همچنین دستور العملی برای زندگی اجتماعی اقوام و ملل کثیر میگردد چنانچه کتب اسمانی قرآن و انجیل که دو اثارتدوینی از دو مظهر اسمانی یعنی حضرت محمد رسول الله و عیسی مسیح است سرچشمه تمدن اسلامی و مسیحی میباشد.

و اما مقصود از اثارتکوینی نفس جامعه و تمدنی است که بدست شارع بوجود مییابد بدین نحو پایه ها اولیه تمدنی که بوسیله شارع ایجاد گشته بتدریج توسعه و تکامل مییابد این اثار

تکوینی مانند اثارتدوینی باقی رسالههای متمادی دوام یافته و پس از آنکه شارع اسمانی بجهان باقی عروج کرد پایه های مدنی را که ریخته است و کاخ رفیع تمدنی را که با تعالیم روحانی بوجود آورده است بتدریج تکامل یافته و هر روز وسیع تر و عظیم تر میگردد.

و سالهای متمادی بدون اینکه حوادث اجتماعی و جذبات و مدهای سیاسی تنزل ازلی در ارکان آن بوجود آورد باقی میماند بطوریکه نسلهای مختلف بشری که در خط سیر تاریخ یکی بعد از دیگری بوجود مییابند میتوانند با مشاهده این دو اثارتدوینی و تکوینی یعنی کتاب امت و با اصطلاح دیگر قانون و مدنیت مقام معنوی موجد انزاد رک کرده از این اثار ظاهری قوای خلاقه و فعاله موسس انزایشناسند و نیز میتوانند حقیقت

شجره لا شرقیه و لا غربیه را از اثار یافته اش ادراک نمایند و شاید بدین علت است که کتب اسمانی یکی از دلائل صدق و حقانیت انبیای الهی داد و دوام و بقای تعالیم آن دانسته است چه معلوم است که اگر آیات و تعالیم الهی مانند مصنوعات بشری دستخوش تنزل و فنا گردد و اشکال بزرگ پیش خواهد آمد.

اولا - اگر چنانچه اثار تادوینی و آیات و تعالیم معنوی مظاهر الهیه که برای تربیت و تکامل بشر بوجود مییابد دچار فساد و انهدام گردد و اگر امت مدنی را که آنان بوجود میاورند در دستخوش فنا و تحلیل شود در این صورت با معدوم گشتن

دو اشرفه وینی و تکوینی نسلهای بشری چگونه میتوانند  
 بکمال معنوی که غایت ظهور انبیاء است برسند و با فقدان آثار  
 پیامبران چگونه میتوانند مقام و ماموریت اسمانی انسان را  
 بشناسند و قدر و منزلت انسان را بدانند و چگونه بعرفان  
 الهی که بوسیله معرفت مظاهر امر و مشارق وحی او میسر میگردد  
 توفیق مییابند و بعبودیت بندگی الهی قیام میکنند  
 ثانیاً - اگر چنانچه ظهور ادیان و بعثت پیامبران بنا بر  
 مشیت و اراده غالبه حضرت یزدان است پس چگونه میتوان  
 برای امری که قائم و مبتنی بر اراده الهیه است انعدام اخلاقی  
 تصور نمود و تا زمانی که اراده و مشیت الهی بر نسخ و تغیر  
 شریعتی تعلق نگیرد چگونه میتوان انسان را فانی و معدوم دانست  
 یا توجه میدلائل فوق الذکر این نتیجه حاصل میگردد  
 که ادراک و اثبات قوای مادی یا قوای معنوی عالم هستی به  
 مشاهده و مطالعه اشارات ان میسر بوده و غیر از این راه طریق  
 دیگری موجود نمیباشد -  
 مثلاً - خوردشید با آثار و صفات و روح نباتی و حیوانی و  
 انسانی با آثار و صفات ظاهری آن معروف و موصوف میباشند  
 و از آنجائیکه با انعدام آثار مادی شناسائی قوای موثره و محرکه  
 نیز مشکل و ممتنع میگردد لذا نتیجه میگیریم که دوام و بقای  
 اشارت وینی و تکوینی پیامبران اسمانی عقلاً لازم و ضروری  
 است تا بدین وسیله عقول و افکار انسانی بتواند با مشاهده

مطالعه اشارات باقیه و موجوده قوای خلایق ای را که در کلام مظاهر  
 مقدسه الهیه بوجود آمده است بشناسد و بعرفان انسان که  
 عین عرفان است واصل گردند بنا بر این واضح است که اگر  
 چنانچه کتب مقدسه دوام و بقای ادیان را دلیل محکم بر  
 اثبات حقانیت سلسله انبیاء میدانند علت این است که اگر چنانچه  
 آثار

تکوینی و تکوینی انبیای الهی از این عالم معدوم شود سراهی  
 برای ادراک مقام و ماموریت اسمانی انسان باقی نخواهد ماند  
 باضافه چون تعالیم الهیه بمشیت و اراده غالبه بوجود میآید  
 لذا برای کلام و تعالیم الهی انعدامی تصور نمیتوان نمود  
 چنانچه قرآن کریم در بیان وجه افتراق میان حق و باطل  
 بطریق تشبیه و استعاره متذکر میگردد که امر باطل مانند  
 حبابهای روی آب است که با کوچکترین موجی نابود میگردد  
 و اما حقیقت در مثل مانند آب است که در زمین باقی مانده و اشجار  
 و نهالهای پر برگ و بار بوجود میآورد چنانچه در سوره الرعد  
 میفرماید كذلك يضرب الله الحق والباطل فاما الزبد  
 فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض كذلك  
 يضرب الامثال

در آیات دیگر قرآن کریم برای بیان فرق میان حق  
 و باطل تشبیه دیگری اتخاذ گشته است بدین نحو که کلمه حق  
 را بدرخت طیب که سریشه های محکم و میوه های شاداب دارد

تشبیه نموده و کلمه باطل را بدرخت ناپاکی که سریشته پوشیده و خشک  
دارد تعبیر نموده است

چنانچه در سوره ابراهیم میفرماید:

المرکب کیف ضرب الیه مثلاً کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و  
فرعها فی السماء توفی اکلها کل حین.

ومثل کلمة خبیثه کشجرة خبیثه اجثت من فوق الارض مالها من  
قدار.

در انجیل نیز باب هفتم متی مذکور است -

از انبیای کذب به احتراز کنید که بلباس میثها نزد شما میایند  
ولی در باطن گریان درنده میباشند ایشان را از میوه های  
ایشان خواهید شناخت ایا انگور از خار و انجیر را از خس می  
چینید همچنین هر درخت نیکو میوه نیکو میآورد و درخت بد  
میوه بد میآورد -

در انجیل متی کلمه این که پدر من نکاشته باشد گفته شده و  
بزرگان کند لا شود -

روح بزرگ قانون نویس تنها معجزه ای است  
که میتواند صدق مأموریت آسمانی او را بخلق  
ثابت نماید. (دوسو)

## قدرت اجتماعی انبیاء

یکی دیگر از دلایل صدق و حقانیت و اثبات علو روح شخصیت  
انبیای الهی که انسان را در چار تحیر و تعجب میسازد و اثر حقیقی  
که در وجود آنان تجلی نموده است حکایت میکند قدرت  
خلاقه و ادراک سرشار اجتماعی آنان است بطوریکه رجال  
آسمانی با قوای مافوق انسانی میتوانند احتیاجات مقتضیات  
جامعه ای را که برای احیای آن مبعوث شده اند درک نموده  
و مسیر آینده تمدنهای انسانی را بدون کوچکترین انحراف  
و اشتباه استنباط و پیش بینی نمایند و با توجه بد و اصل  
یعنی (مقتضیات فعلی) و (تکامل آینده) که شرط لازم و ضروری  
برای فن قانونگذاری است قوانین صحیح و عادلانه ای برای  
اجتماعات بشری وضع کنند شاید در بد امر اهمیت مطلب  
انطور که شایسته است روشن نباشد ولی برای اینکه مطلب را  
بیشتر توضیح داده و قدرت اجتماعی انبیای الهی را که در انشاء  
و وضع قوانین و شناخت مقتضیات حیات انسان جلوه گر شده  
است بطور کامل توجیه کرده باشیم بایستی اجتماع انسانی را

درست بشناسیم

بدو باید بدانیم که اجتماع بشری برخلاف عالم طبیعت که از ذات و عناصر بی شعور و مجبور ترکیب شده است از واحدهائی تشکیل یافته است که دارای عقل و درایت و اراده و انزادی می باشند بنابراین وظیفه قانونگذار اجتماعی براتب سنگین تر و دقیق تر از وظایف یک کاشف طبیعی است بدین علت او برای هدایت اجتماع نبوغ قوی تر و قدرت علمی بیشتری لازم دارد چه که عالم طبیعی با خواص و اثار و عناصر طبیعت مجبور و همچنین با ذرات بی اراده و بی شعور مادی سروکار دارد در صورتیکه یک قانونگذار آسمانی یک رهبر و قائد اجتماعی با واحدهائی انسانی که عقل و شعور دارند و در ذوق و سلیقه و نحوه تفکر با هم مختلف میباشند مواجه میگردد و باید این افراد متضاد را با هم التیام داده و در ظل یک قانون جمع نماید و از ترکیب و تالیف آنان تمدنی متشکل و واحد بوجود آورد بالنتیجه افراد بشری که مورد توجه خاص قانونگذار اجتماعی قرار میگیرند ممکن است در برابر مقررات قانونگذاران طغیان نهوده و بر ضرب و قتل مصلحین و مر بیان خود فتوی دهند چنانچه بسیاری از مصلحین اجتماعی مانند سقراط و لوتو و همچنین بسیاری از رجال آسمانی مانند بودا موسی و مسیح و پیغمبر اسلام مورد آزار و اذیت توده مردم قرار گرفته و هم بشهادت رسیده اند -

در صورتیکه در صحنه طبیعت این کیفیت وجود نداشته یعنی ذرات اتمی هرگز بر علیه فیزیسین و شیمیست که در لابلا توار مشغول تجزیه و تحلیل عناصر میباشند قیام نمیکنند زیرا آنها توانائی و یارای چنین طغیان و عکس العمل را در مقابل اراده کاشف طبیعی ندارند.

و انگهی از آنجائیکه طبیعت برخلاف اجتماع انسانی جزو متحد الشکلی را طی میکند و قوانین ثابت و لایتنجیری دارد لذا ایگ عالم کاشف طبیعی بسهولت میتواند از تجزیه و تحلیل عناصر فردی نتایج کلی بدست آورد و با این قوانین

ثابت و لایتنجیر پدیده های طبیعی را مورد مطالعه قرار دهد در صورتیکه قوانین اجتماعی انقدر کلی نیست که تا مورد اکتفاء و استناد قانونگذاران اجتماعی گشته و عالم اجتماعی بتواند از آنها استفاده نماید.

بهمین علت هر قانونگذار اجتماعی ولو اینکه بسیار مطلع و ماهر در کار خود باشد با آن عواقب و تاثیرات حسن و یا سوء قانونی که بجامعه عرضه کرده است جاهل و از نتایج آینده آن غافل و بی خبر خواهد بود بعبارت ساده تر از نظر یک عالم طبیعی نتیجه عمل قبل از تجزیه معلوم بوده مثلا شخص شیمیست قبل از آنکه آب را در مجاورت حرارت قرار دهد میدانند که در چند درجه تبخیر خواهد شد همچنین فیزیسین میدانند که کلیه اجسام در حرارت انبساط یافته و همچنین عناصر در خلأ بطور

ساوی سقوط میکنند بهمین علت علمای علوم طبیعی می توانند  
استقراء نموده یعنی از جزء پی بکل ببرند.

در صورتیکه یک چنین کیفیت برای کاشف و قانونگذار  
اجتماعی وجود نداشته و او از نتیجه ثانوی که وضع میکند یا  
از نتیجه تئوری اقتصادی و سیاسی که بجامعه عرضه میدارد  
جاهل بوده و نمیداند قانون عرضه شده بجامعه نتیجه اش  
تکامل یا رکود بوده تسلیم یا انقلاب خواهد بود یا تا چه  
زمانی ضمانت اجرائی خواهد داشت باین توضیحی که داده شد  
بخوبی معلوم میگردد که وظیفه قانونگذاران اجتماعی همراست  
دقیق تر و مهمتر از کاشفین طبیعی بوده و مریبان اجتماعی  
شروع و لیاقت بیشتری لازم دارند پس از توجه بدین مسئله  
اکنون باید بدانیم که در میان قانونگذاران اجتماعی نیز آنانیکه  
شروع عالیتری و از خود نشان داده و نفوذ و تاثیرات عمیقتری  
داشته و تمدن های وسیعتری را در ادوار تاریخ بشری بوجود  
آورده اند مظاهر مقدسه و انبیای الهی بوده اند اگرچه انبیای  
داردیف ثواب اجتماعی قلمداد میشوند ولیکن در حقیقت  
انسان از حیث منزلت و مقام در مرتبه بالاتری قرار دارند و  
بعلت اینکه ملهم بالهامات غیبی میباشند افکار وسیعتر  
و درک عمیقتری را دارا میباشند.

چه غالباً مشاهده میشود که قانونگذاران و فلاسفه ظاهری در  
وضع قانون فقط میتوانند احتیاجات فعلی یک جامعه را در نظر

داشته باشند در صورتیکه پیامبران اسمانی در تدوین و انشاء  
قوانین خود بد و اصل یعنی احتیاجات فعلی و تکامل آینده  
توجه نموده اند بعبارت ساده تر انسان تکامل فکر و ایده  
انسانی و توسعه دایره احتیاجات بشر را که در آینده بوجود میآید  
در نظر گرفته و قانون را بر این اساس وضع نموده اند و شاید بهمین علت تعالیم  
و قوانینی که انسان بوجود آورده اند برای مدت بیشتری قابل  
روام بقاء بوده و برای از منته تقریباً بیشتری توانسته است  
جامعه انسانی را از اسرها نماید در حقیقت خود این مطلب یعنی در  
نظر گرفتن اصل تکامل انسان دلیل بر قدرت اسمانی و حقانیت  
انسان بشمار میرود چه یک فکر عادی و لو اینکه دقیق و عمیق باشد  
نمیتواند از بعد زمان گذرد و حواجج تاریخی مجهول آیند بشر را  
مودد برهمنی قرار دهد تنها افرادی که میتوانند در انشاء قانون  
تکامل آیند را در نظر بگیرند مظاهر الهیه اند یکی از علمای  
غربی بنام لکننت دو نوئی در کتاب سر نوشت بشر گفته است -

چگونه میتوان پیامبر دروغی را از راستی تشخیص داد پیامبر  
دروغی مبلغ دینی است که مخالف تکامل است یا اینکه تکامل را  
در نظر نمیگیرد -

## کمالاً و فضائل مظاهر

اگرچه در بیان اسمانی و مظاهر مقدسه الهی در اعلی درجه کمالات و فضائل انسانی قرار داشته و از لحاظ قدرت فکر و وسعت نظر و عمق ادراک و در ایت بی نظیر و مثیل میباشند و هرگز نمیتوان انسان را در ردیف نوابغ و فلاسفه قرار داد و یا اینکه با آنان مقایسه نمود و لکن چون - برخی از ارباب فضیلت هیاکل اسمانی را جزء نوابغ میدانند و آنان را در ردیف دانشمندان محسوب میدارند لذا بی مناسبت نیست که مطالبی چند در این زمینه نگاشته شود تا بر سالکین سبیل علم و معرفت یقین گردد که انبیای الهی در افقی بس بالاتر از سطح فکری قرار گرفته و از منبع عالی تر از روح انسانی مستفیض میباشند لذا هیچکس را ولو اینکه در مدارج عالی علم اقرار گرفته باشد یا رای ارتقاء بدان مقام رفیع شامخ روحانی نیست طبقه دانشمندان نیز اگرچه حائز استعداد و نبوغ سرشار بود و از لحاظ قدرت فکر مراحل عالی عقل را می پیمایند معهودات و تشبه حدودات بشریه واقف بوده و از جهت دیگر انسان در دامن تعالیم الهیه پرورش یابد و از خرمین دانش مظاهر مقدسه

نوشته چنین حقایق بوده اکنون برای اینکه مطلب را بیشتر روشن کرده باشیم وجه امتیاز انبیای الهی را با فلاسفه ظاهر در چند قسمت اختصاراً خاطر نشان میسازیم -

اول = اگر در زمان و مکان ظهور انبیاء درست دقت کنیم می بینیم نخستین فرق پیامبران با طبقه فلاسفه و دانشمندان این است که ظهور آنان معمولاً در میان اقوام و ملل جاهل و در محیط متحط و فاسد اجتماعی انجام گرفته و قیامشان غالباً در زمانی بوده است که اجتماعات انسانی در مراحل تدنی فرهنگ و تمدن در سر اشیبی انحطاط قرار داشته اند در صورتیکه فلاسفه و نوابغ برخلاف ظهور انبیاء همیشه در محیط مترقی و متمدن بوجود آمده اند و محیط اجتماعی با تمام عوامل و شرایط خود در ایجاد نوابغ دخالت مستقیم داشته و در پرورش دادن طبقه متفکرین عامل موثری بوده است . بنابراین در تاریخ علوم دیده ایم که ظهور نوابغ علمی و هنری در اجتماعاتی بوقوع پیوسته است که آن محیط و آن اجتماع از لحاظ تمدن و فرهنگ قدرت و توانائی پرورش نوابغ را داشته است لذا نتیجه میگیریم که نوابغ زاده و مولود محیط خویشند در صورتیکه در پیدایش انبیاء نه تنها محیط اجتماعی بهیچ عنوان دخالتی ندارد بلکه بالعکس انبیاء در محیط خود تاثیر نهوده و با ظهور خویش محیط اجتماعی نوینی بوجود میاورند محیطی که از نظر فرهنگ و تمدن بارزاع قبل از ایشان بکلی فرق داشته است .

دوم - یک عالم اجتماعی و یابک دانشمند طبیعی معمولاً پس از آنکه معارف محیط اجتماعی خود را فرا گرفت و بعلوم که از گذشته باورث باقی مانده است مطلع گردید و بر مراحل عالیّه دانش عصر خود صعود کرده آنوقت میتواند با تمسک بمعارف که اموخته است نظریه ای بجامعه عرضه نماید بقول جان استوارت میل: " علم مانند کاخ رفیع بنیانی است که هر سنگی که برای تکمیل ساختن نظریات بشری بکار رود بایستی بر فراز این عمارت مرتفع قرار گیرد و برای افزودن به ارتفاع این قصر رفیع باید مدارج مشکلی را پیچود و پس از تحمل رنج فراوان صعود و حل بار سنگین که بردوش پوینده نهاده شده است بر بام آسمان آسای آن رسید تا بتوان خشتی بر این کاخ کهن اضافه نمود." تاریخ علوم حاکی است که کلیه دانشمندان پس از طی کردن این مدارج کمالی و صعود بر بام علوم اشاری بوجود آورده اند و تنها مردمی که از این قاعده مستثنی میباشند مظاهر الهیه اند انسان. بدون اینکه معارف بشر زمان خود را فرا گرفته باشند توانسته اند افکار نو قانون نو علم و حکمت نو حتی ادبیات و فرهنگ نو بجامع انسانی عرضه نمایند.

سوم - فرق دیگر فیلسوف با پیامبر این است که شخص دانشمند در مطالعات و تحقیقات علمی نقطه بقوای فکری و عقلی خود تکیه داشته و تنها وسیله ای که در اختیار دارد عقل و احساس است و مادر بحثهای گذشته ثابت کردیم که احساس و عقل میزان

تام و کاملی برای شناخت حقایق نیست - در صورتیکه پیامبر در ادراک دقایق علوم و کشف حقایق معلوم بوحی الهی که قدرت اکتشافاتش بسی وسیعتر از عقل است مستظهر بوده و بروح قدس که میزان تام و کاملی برای شناخت حقایق محسوب میگردد. متکی میباشد بدین جهت پیامبر در قضاوت صحیحتر و در ادراک حقایق عمیق تر و در وسعت نظر بسی وسیعتر از فیلسوف ظاهری است.

چهارم - با آنکه فیلسوف و شارع هر دو در طریق جستجوی حقایق اشیاء گام برمیدارند و هر دو بسوی کشف ماهیات میشتابند با وجود این پس از آنکه بمحقیقت رسیدند وظیفه آنان با هم فرق مییابد بدین طریق که چون فیلسوف و دانشمند وظیفه تربیت و هدایت مردم را بر عهده ندارند لذا او میتواند افکار و عقاید خود را از ادانه بهره زبانی و بهره کس که بخواهد اظهار کند و یا اینکه بکلی از بیان حقایق خود داری نماید در صورتیکه یک شارع آسمانی پس از وصول بحقایق مسئولیت بزرگی بر عهده دارد و آن تفهیم و تفاهم است او باید آنچه فهمیده بفهماند و آنچه از فیض روح قدسی استفاضه کرده است باید اضافه کند واضح است که در تفهیم نمودن و افاضه کردن شارع ناچار است که از اوج حقایق نزول کرده و افکار خود را در ردیف افکار انسان عادی قرار دهد و باید حقایق بلند روحانی را در سطح افکار بشری بیان نهوده و دقایق عمیق زندگی را در لباس ساده بیان



نماید و این خود کار بسیار دشواری است که فقط انبیاء قادر  
باجرامان بوده اند.

پنجم - افکار و عقاید دانشمندان و فلاسفه معمولاً روی  
اسلوب کلاسیک بنا میشود بدین طریق که آنان برای بیان مطالب  
حقایق ابتدا بیک سلسله مسائل مقدماتی که مبنی بر استدلالات الهی  
نظری (قیاس و استقراء) و همچنین استدلالات الهی علمی (تجربه  
و آزمایش) میباشد متشک شده و با این طریق نتایج علمی را  
بدست میآورند و بوسیله برهان منطقی و عقلی یا تجربه و  
آزمایش عملی صحت مسائل را به ثبوت رسانیده در معرض  
قضایات عموم قرار میدهند در صورتیکه انبیاء اصولاً وارد  
استدلال نشده و بدون اینکه بتجربه و آزمایش و یا صغری و  
کبری منطقی متوسل شوند نتایج را مستقیماً بدون واسطه  
برهان بیان مینمایند و بطور خلاصه علما و فلاسفه اول برهان  
و بعد حکم را بیان مینمایند و لکن انبیاء در ابتداء حکم و نتیجه  
را در اختیار مردم قرار میدهند بدون آنکه افکار بشری را گرفتار  
قیل و قال برهان و استدلال فلسفی نمایند.

ششم - یکی دیگر از خصوصیات روحی انبیاء استحکام  
عبارات و درجه یقین و اعتماد آنان بتعالیم و گفته های  
خویش میباشد بطوریکه در زندگی و آثار آنان بهیچوجه شک و  
تردید راه ندارد در صورتیکه طبقه فلاسفه اکثر گرفتار شک  
بوده و حتی عده ای مانند غزالی و شیخ عطار و دکارت فرانسوی

معتقد بودند که برای حصول یقین ابتداء باید در قضایای علمی شک  
نمورد. غزالی گفته است -

من لم یثک لم یبصر بها شیخ عطار گوید -

شک کن اندر حقیقت همه چیز

تایقین را بجای آن بینی

و همچنین بطوریکه در تاریخ فلسفه مذکور است فلسفه

دکارت فرانسوی اصولاً بر روی شک بنا شده است در صورتیکه

در اشار و کتب انبیاء شک وجود نداشته آنان آنچه را میگویند

یقین دارند که صحیح و درست و مطابق با واقع است

هفتم - هیاکل اسمانی علاوه بر قدرت تفکر و عمق درایت

از نظر اخلاقی مثل اعلاهی انسانیت بوده و معنای حقیقی و واقعی

انسان کامل را در حیات خود مجسم ساخته اند مرا تبت گذشت

فداکاری و ایثار و تشاد آنان بحدی آموزنده است که میتوان

حیات آنان را سرمشق زندگی قرار داده و در آداب و رفتار

و اخلاق بدانان اقتداء و تاسی کرد. تاریخ ادیان حاکی است که

سلسله انبیاء با آنکه بخاطر تربیت و هدایت بشر با انواع مصائب

و بلیات دچار بوده اند مع هذا در نهایت محبت و صمیمیت

بخدمت خلق قیام نموده و حتی گاهی جان شیرین خود را فدای

این مقصد جلیل و عظیم یعنی تربیت نفوس نموده اند و شهادت

رزنندگان و تبعید و لعن و طعن دشمنان را بکمال اشتیاق بر

دیدند قبول نهاده و با عشقی سرشار از محبت الهی محبت خلق

(۱) یعنی کسیکه شک نکند بصیرت پیدا نکند

او بتربیت ملل عالم پرداختند.

البته این گذشت و فداکاری و نثار مال و جان در زندگانی علما و فلاسفه وجود نداشته است و با آنکه آنان از لحاظ علم‌های افکار بشر میباشند معیناً از لحاظ اخلاقی آنقدر کامل نبوده‌اند که ما بتوانیم آنان را سرمشق اخلاقی خویش قرار دهیم و یا اینکه بر آنان اقتداء کنیم و لکن میتوانیم بر آداب و اطوار و اخلاق مظاهر آسمانی تاسی جست و بر اثر اقدام آنان مشی نمائیم چه که انبیای الهی عالیترین نمونه اخلاق بوده و قبل از هر چیز برای تهذیب آداب و رفتار انسانی تجلی برجهان خاکی فرموده‌اند و نه تنها با گفتار و نصایح بلکه با کردار و عمل خالصانه نشان داده‌اند که باید چگونه باشیم و چطور باید زندگی کنیم.

هشتم - آنانکه در عقاید فلاسفه و دانشمندان تعمق نموده باشند بخوبی میدانند که متفکرین عالم برای حصول بحقایق اشیاء روش‌های مختلفی داشته و هر کدام در طریق وصول بحقایق علوم و در نتایج حاصله از تحقیقات و تتبعات کاملاً با دیگری فرق داشته‌اند بطوریکه در تاریخ علم و فلسفه کمتر میتوان بین دو فیلسوف طبیعی یا دو عالم اجتماعی اتحاد کلمه و یا وحدت عقیدت پیدا نمود بحدی که تمام اعظم اشارت فلاسفه حاوی عقاید دیگران و بحسب دربارۀ رد و قبول نظریه آنان است در صورتیکه این اختلاف عقیده

و تضاد نظریه در اشارت انبیاء وجود نداشته و با آنکه آنان در زمانهای مختلف و در مکانهای متفاوت و حتی با احکام مدنی جداگانه مبعوث شده‌اند معیناً اکل منادی یک حقیقت بوده و در اصول عرفانی و در اصول اخلاقی و در اصول اجتماعی جمیع بیک کلمه سخن گفته‌اند و هر یک آنان نیز مدعی بودند که مکمل و مویذ گذشتگان و منادی و مبشر بظهور آیندگان اند.

## موازن علم و ادراک

قبل از آنکه موازن ادراک را بشناسیم لازم است که معنای خود درک و فرقی را که گاهی با علم و معرفت حاصل میکند بدانیم

حکما گویند ادراک علم و معرفت سه لفظ مختلفی است که گاهی بر یک معنی مشترک اطلاق میگردد و گاهی هم هر یک معنای مفهومی خاص بر خود میگیرند.

علم و ادراک و معرفت در معنای مشترک بر صور اشیا است که در ذهن انسانی بوجود میآید اطلاق گشته و مجموعه ادراکات و معلومات و معارف بشری که در نتیجه ارتسام صور خارجی در ذهن پدید میآید علم یا درک یا معرفت خوانده میشود البته در این جا ذهن عبادت از مرکزی در روح انسانی است که کلیه صور اشیا در آن مرتسم و منعکس میگردد و ذهن مانند کاغذ سفیدی است که کلیه مفاهیم ما بر روی آن نقش می بندد.

و مراد از صورت عبارت از وجود حاصل شده در ذهن است این صور ذهنی با وجود عینی خود که در خارج از ذهن موجود میباشد شباهت کامل دارد یعنی صور ذهنی از نظر ماهیت با وجود خارجی متحد و متشابه بوده ولی خواص از آنند.

مثلا - صورت حاصله از آتش در ذهن نه حرارت دارد

و نه میسوزاند.

در مثل - میتوان گفت همچنانکه صورت شخص در آینه و

صور اشیا بر دیوار ظاهر میگردد صور اشیا نیز در ذهن بوجود

میآید پس از آنکه صور اشیا در ذهن مرتسم گردد بوسیله قوه

ای که در حکمت قوه خیال گفته میشود ضبط و حفظ شده و انسان

هر زمان که بخواهد میتواند صور اشیا غیب را در نظر مجسم

نموده و بوسیله قوه دیگری که قوه مشترک نامیده میشود احساس

کند پس نتیجه میگیریم که ادراک و علم و معرفت بمعنای مشترک

عبارت از حصول صور خارجی در ذهن است.

اما همانطور که گفتیم در بعضی از موارد هر یک از الفاظ

منز بود یعنی درک و علم و معرفت معنای مخصوص بر خود گرفته

هر کدام بردانستن و شناسائی حقایق مخصوصی اطلاق میگردد

بدین نحو که ادراک دو شناختن اشیا محسوس و علم بر شناسائی

اشیا غیر محسوس بکار میرود.

مثلا - شناسائی موجودات مادی را ادراک و شناسائی

ماهیات را علم گویند عبارت سادتر دانستن محسوسات و

جزئیات ادراک و دانستن معقولات و کلیات را علم خوانند.

و اما معرفت بمعنای انحصار با هر دو انسان فوق دارد.

بدین معنی که عرفان در معنای اختصاصی خود فقط بر شناسائی

حقیقت بسیطه یعنی ذات باری تعالی اطلاق میگردد.

چنانچه طبقه انبیاء و اولیای نیز در شناسائی خداوند

فقط کلمه معرفت را بکار بوده اند چنانچه پیغمبر اکرم  
در بیان ما عرفناك حق معرفتك کلمه معرفت و ایضا حضرت  
امیر علی علیه السلام در بیان من عرف نفسه فقط عرف ربه  
کلمه معرفت را در شناسائی خداوند بکار برده اند -

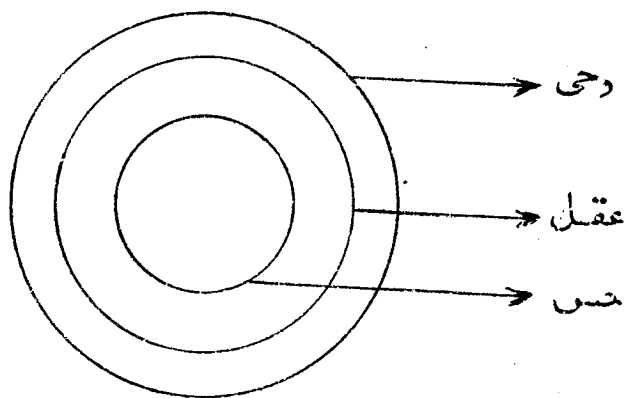
اکنون که معنای اعم و اخص ادراک و علم و معرفت  
را دانستیم لازم است متذکر شویم که موازین ادراک یا علم  
و معرفت محصور در سه میزان حس، عقل و وحی میباشد.

اگرچه نقل نیز از موازین ادراک محسوب میشود و لکن  
نقل میزان مستقل نبوده بلکه از توابع و متفرعات عقل بشمار  
میآید بنابراین موازین اصلی ادراک محصور در سه میزان  
حس و عقل و وحی است -

البته واضح است که از موازین فوق الذکر آنچه که در اختیار  
انسان قرار دارد حس و عقل بوده و معارف بشری و علوم انسانی  
فقط باین دو وسیله بدست میآید و از حقایق وسیع و نامحدود  
عالم هستی فقط آنچه که بوسیله این دو قوه ادراک شود جزء  
معلومات بشری قرار خواهد گرفت و لکن مظاهرا تهیه علاوه  
بر احساس و عقل حس قویتر و وسیعتر در اختیار دارند که  
ان الهامات غیبیه و نفثات قدسه بوده و حدود ادراک این  
قوه اسمانی بسی عالیتر و عمیق تر از حدود عقل و احساس انسانی  
است بطوریکه میتوان گفت -

آخرین سرحد جولان و طیران نفس ناطقه انسانی این است که

رابطه و حقایق اشیاء و خواص و اشار موجودات را ادراک نموده  
و بر طبیعت حکومت نماید اما ارواح قدسی و هیاکل اسمانی نه  
تنها محیط بر حقایق مادی میباشد بلکه بر حقایق معنوی نیز تسلط  
داشته و می توانند ببد روح قدسی بدون تجربه و مشاهده  
و بدون تجسس تحقیق حقایق مادی و معنوی را ادراک نمایند -



## حس میزان نام نیست

حواس ظاهری که میزان شناخت اشیاء و موجودات متعین و محسوس عالم می باشد قوائی است که انسان را با دنیای خارج مربوط نموده و او را از اشیاء و قضایای مجاور خود مطلع میگرداند این قوا که شامل باصره، سامعه، شامه، ذائقه، لامسه و قوای دیگر می باشد در یچه های ادراک انسانی بوده و انسان بمدد این وسائل و اسباب با جهان خارج ارتباط یافته و میتواند طبیعت را با تمام ظواهر موجودات آن ادراک کند احساس یگ حالت نفسانی است که در نتیجه تقابل افعال اعصاب و حواس حاصل میشود بدین نحو که قسمت شبکیه چشم انسان در مقابل ارتعاشات نورانی اثر قرار گرفته و از تاثیر ارتعاش نورانی بعبص باصره احساس بصری یعنی رویت بوجود میاید قسمت داخلی گوش در مقابل ارتعاشات صوتی قرار گرفته و از تضاد امواج صوتی با پرده صماخی گوش استماع حاصل میشود. و طبقه مخاطی داخل بینی در مقابل مواد معطر متعفن و مواد دیگر قرار گرفته است تمام حاصل میشود و زبان و سطح خارجی دهان در مقابل عمل شیمیائی بعضی مواد و اهره حساسیت یافته ذائقه پیدا میشود و پوست بدن انسان در مقابل تاثیرات خارجی مثل فشار و ضربه متاثر گشته و حرارت یا برودت زبری

یا نرمی احساس میگردد و خلاصه از برخورد عوامل خارجی با حواس ظاهری انسان انواع احساسات و ادراکات مانند رویت استماع و درک حاصل گشته و بدین وسیله انسان با دنیای خارج از خود ارتباط و اطلاع حاصل میکند اما آنچه که در مورد حواس باید دانست این است که در تمام انواع تاثیرات دوحده معین موجود بوده و اگر اثر خارجی از آن دوحده معین تجاوز نکند حواس انسان متاثر نمیشود و در نتیجه ادراکی حاصل نمیگردد و بهمین علت حواس ظاهری در مورد شناسائی حقایق مادی ناقص و محدود بوده و اشیاء عالم را تا حدود معینی ظاهر و مکشوف میسازد. با توجه بشواهد

فوق نتیجه میگیریم که اگر چه گروهی از دانشمندان مانند بیکن (۱) کانت هیوم استورات میل احساس و تجربه را میزان شناخت حقایق جهان و منبع جمیع معارف انسان میدانند و اگر چه این میزان تنها وسیله ضروری و لازمه برای ادراک موجودات

از قدیم الایام علماء حواس ظاهری را به پنج قسم باصره، لامسه، ذائقه، شامه، سامعه تقسیم کرده اند ولی علوم جدیداً حواس دیگری را بران اضافه کرده است بدین ترتیب که حس لامسه را با تمام مختلفی مانند حس فشار، حس حرارت و حس گر سنگی و تشنگی و درده

مادی و محسوس می باشد و لکن وسیله کافی نبوده و نمیتواند هم حقایق عالم را کشف و کلیه واقعیت های طبیعی را برای انسان ترجمه و تفسیر نماید.

چهره همانطور که قبلاً بیان شد حواس ظاهری فقط میتوانند جزء کوچکی از حقایق عالم را ادراک نماید و مقدار کمی از واقعیت های عالم بزرگ را بر ما نشان دهد بدین جهت تا زمانی که میزان حس محدود باشد مسلماً جائز الخطا بوده و نتایج حاصله ازان نیز نسبی و تقریبی خواهد بود و از آنجا که حدود درک و شناخت انسان از موجودات و اشیاء جهان بستگی به بعد زندگی و مربوط به حدود قدرت حواس ظاهری می باشد لذا انسان از جهت اینکه مطیع و منقاد احساس خود میباشد لذا ادراک او از اشیاء مادی تا جایی است که قوای حساسه قادر بر ترجمان و کشف او باشد و اگر چه آنچه قوای حساسه قدرت کشف شی را نداشته باشد انسان از درک آن عاجز و ناتوان خواهد بود بهمین علت ما از درک بسیاری از اقوالی معنوی عاجز و ناتوانیم بنا بر این تا زمانی که حواس انسان خطا کار و محسوسات آن بی اعتبار باشد نتایج حاصله ازان نیز نسبی و تقریبی بوده با نتیجه نهی توان حس را که متناهی و محدود است میزان تا درک ما را برای شناخت جهان نامحدود و لایتنهای تصور نشود بلکه باید یقین نمود که حواس ظاهری فقط جزء کوچکی از حقایق بزرگ جهان هستی را برای ما کشف و معلوم میکند.

نه همه جهان را و همانطور که پاسکال گفته است جهان کرمی ای است که مرکزش همه جا هست و محیط اش هیچ جا نیست همانطور که از لحاظ بزرگی بزرگی است از لحاظ خردی نیز بزرگی است بشری و درک بزرگی توانا نیست مگر آنکه بین خردی و بزرگی باشد.

(۱) فرانسویس بیکن در اثبات حقایق این روش حکمت را بنام نوع حکمت نظری حکمت تجربی و حکمت موهوماتی تقسیم کرده و میگوید طرفداران حکمت نظری شبیه عنکبوتند که دائماً از مایه درونی خود تاری می کنند و پرده حس و بی اساس میبازند. اما نکته دیگر آنکه کنندگان بر تجربه مانتند مورچه اند که همواره در اثر فرار هم می کنند و تفرقی در آن نمی غایند و حال آنکه حکیم باید مانند زنبو غسل باشد که شیره گل را گرفته و انگبین میسازد پس حکیم واقعی باید مایه علمی را از تجربه و مشاهده گرفته بقوه عقل ازان حکمت را بوجود می آورد و کانت نیز در تحقیقات نقادری خود به پیروی از روش بیکن میگوید علم انسان وارد و درکن است فهم و حس فهم تنها بوسیله حس بدست میاید ذهن بر تاثیر اشیکه از راه حس میرسد میافزاید چه اگر ذهن محسوسات را شیرو براند معرفتی حاصل نمیشود.

### دلائل تجربی در تحکک احساسات انسانی

برای اینکه مطلب را بیشتر توضیح دادیم و محدود بودن احساسات انسانی را روشن کردیم با ششم مثالهای و اختصار خاطر نشان میسازیم  
 مثال - علوم طبیعی معلوم داشته است که صوت عبارت از امواج و ارتعاشاتی است که با پرده اصباح گوش اصابت نموده و مانند چکشی که با سندان برخورد میکند ارتعاشات صوتی نیز عصب سامعه را متاثر ساخته و دستگاله مغز این ضربات موجی را به بزرگی تبدیل میکند.

دستگاله گوش انسانی طوری است که فقط با ارتعاشاتی از ذرات هوا احساسیت دارد که حرکت آن ارتعاشات کمتر از شانزده هزار نوسان در ثانیه و بیشتر از سی و شش نوسان در ثانیه نباشد و در صورتیکه بیشتر یا کمتر از این حد معین باشد ادراک و احساس نخواهد شد.

مثال دیگر - با کشف خاصیت موجی نور معلوم گردید که است که الوان و رنگهای مختلف در اثر ارتعاشات مختلف از امواج فضائی که او را اثر نامند ایجاد میشود بدین نظر که ارتعاشات نورانی عصب باصره را متاثر ساخته و طبق قانون (روییت) عصب باصره نور را به هفت رنگ تجزیر مینماید و بدین لحاظ ما عالم را از بیابان رنگارنگی بینیم در صورتیکه

این تلون و زیبایی در خارج از ما وجود نداشته و صرفا ساخته و پرداخته احساسات ما میباشد بنا بر این نتیجه میگیریم که جلوه جهان و رنگ و رونق گلستان جمله انعکاسات یا صورت ترجمه شده احساسات ما است اگر چشم ما نبود شیوه رنگس و عشوه لاله ناز شقایق جلوه ژاله و زیباییهای دیگر طبیعت وجود نداشت.

پس دستگاله ساختمانی چشم انسان طوری است که فقط ارتعاشاتی از ملاء فضائی را میتواند تشخیص دهد که طول موج آن بین دو حد و دو معین قرمز و بنفش باشد و اشعه مادون قرمز و فوق بنفش که بوسیله اثر عکاسی خود را ظاهر میسازد محسوس نبوده و مستقیما رویت نمیشوند و همچنین اشعه الکترومانیتک که در رادیو مورد استعمال دارند و همچنین اشعه کسمیک که از هر طرف ما را احاطه کرده و از اجسام و از بدن ما عبور میکنند قابل احساس نمیشوند.

مثال دیگر - کشف منشاء میکانیکی حرارت معلوم نمود اختلاف حرارت دو گاز یا دو جسم ناشی از اختلاف سرعت حرکات موضعی در آن دو جسم و مبادله و موازنه حرارت بین آنها عبارت از مبادله و موازنه سرعت ذرات میباشد و معلوم گردید که وقتی جسمی در تماس با بدن ما سرد یا گرم بنظر میآید که سرعت حرکت موضعی ذرات آن جسم کمتر یا بیشتر از حرکت موضعی ذرات سلولهای حساس سطح بدن ما باشد جسم گرم یا سرد بنظر میرسد و همچنین سوختن بدن وقتی صورت میگیرد

که سرعت حرکت ذرات خارجی بقدری شدید باشد ذرات بخار آب هیدروژن و کربن سلول بدن را بخارج پرتاب نموده و با اکسیژن هوا ترکیب نماید شاید گرمی و سردی و همچنین سختی و نرمی و طعام و بو و غیره که در کار انسان و خواص ثانویه اشیا مینامد در خارج از ما وجود نداشته بلکه این خواص نتیجه تأثرات وضعی بین سلسله اعصاب ما و اشیا طبیعی میباشد و همانطور که لکنت دونوئی در کتاب سر نوشت بشر نوشته است در کیهان امواجی بانواع و اندازهاى مختلف وجود دارند و فقط عده کمی از آنها بوسیله حواس ما بصورت نور و حرارت و صوت و غیره در میآیند اتوم و ملکولهای ماده در عالم موجود است که وقتی به جا و رت منتهای الیه اعصاب ما میرسند در مغز ما تولید تاثیراتی می نمایند که ما آنرا خاصیت مینامیم.

مثال دیگر . . . . . و همچنین معلوم شده است که احساسات محدود انسان حرکت تند را مانند حرکت الکترونی و همچنین حرکت کند را مانند شگفتن گل و التیام یافتن جراحت بدن احساس نمی نماید.

و شاید اگر چنانچه بعد زندگی ما و قدرت حس ما قوی تر بود مثلاً چشم ما میتواندست امواج فوق بنفش و درون قرمز را ببیند و پوست بدن ما میتواندست از کلیه امواج نورانی متاثر گردد دنیای خارج برای ما جلوه دیگری پیدا مینمود و با تغییر

سائل و اسباب میزان و کیفیت مشاهده ما نیز فرق میکند. نتیجه این بحث آنست که احساسات ما فقط قسمت و نوز کوچکى از ممکنات و واقعیات دنیای خارج را برای ما مشهود میسازد نه کلیه واقعیات را و در حقیقت احساس ما از حقایق جهان مثل آنست که فضاء خیلی وسیعی از سوراخ سوزنی دروئیت شود.

واضح است که این روئیت نسبت به وسعت و عظمت کیهان بسی ناچیز بوده و این وسیله از درک و تشخیص بسیاری از حقایق محروم بوده و یا اینکه از فهم بسیارى از واقعیتهای خارجی دچار حبط و اشتباه خواهد شد چنانچه تجربیات قرون اخیر معلوم داشت اجسام مادی که از نظر انسان پیوسته بنظر میسرند در حقیقت پیوسته نبوده و در میان ذرات الکترونی و پروتونی آنها قواصلی به نسبت ناصله زمین تا خورشید وجود دارد ولی سلسله اعصاب ما این قواصل را احساس نمیکند.

چنانکه شارل اوژنگی گفته است ( مقیاس ایجاد کننده نبود است) شارل اوژنگی سوییسی که برای اولین بار این فرضیه را بیان نموده و انظار جهان دانش را بخود معطوف ساخت محدود بودن ادراکات انسانی و همچنین ناقص بودن حس و عقل را برای درک و اقییت جهان با ثبات رسانید و گفت مقیاس ایجاد کننده نبود بوده و هر وقت مقیاس را عوض کنیم



صورت ظاهری نبود نیز تغییر خواهد یافت.

مثلا - اگر مقیاس مشاهده ما چشم باشد لبه یک تیغ را خط مستقیم پیوسته می بینیم ولی اگر مقیاس مشاهده میکرد سکوی باشد لبه تیغ منکسر و ناپیوسته بنظر خواهد آمد و همچنین اتوم بمعنای شیمیائی کربن و آهن میباشد ولی بمقیاس زیراتوم عبارت از الکترونهای است که در حرکت بوده و سرعت سیر آنها چندین هزار کیلومتر در ثانیه است.

پس بعضی از اشتباهات فکری ما از اینجا ناشی است که مایک نمود را در موقع مشاهده در دایره وجود خود قرار میدهیم و پدیده های طبیعی را از دریچه احساسات خود می بینیم.

مثلا حرکت بخط مستقیم که ما تصور میکنیم نسبت بزین حقیقت دارد ولی نسبت بکجهان مستقیم نمیشد.

فرض کنید دو نوع گرد داریم یکی ابر سفید و دیگری خاک ذغال سیاه و دوده اگر این دو گرد را بهم مخلوط کنیم گرد خاکستری خواهد بود ولی اگر تصور کنیم که حشره ای باندازه ذرات ابر و گرد وجود داشته باشد برای این حشره شی خاکستری وجود نخواهد داشت بلکه تخته سنگهای سیاه و سفید خواهد بود انسان هم نسبت بر موجودات عالم ادراک محدود داشته و دید انسان باندازه بعد زندگی اوست و بقول متولینگ بشر جز ماده چیز دیگری را نمیبیند و ماده هم جز بسیار کوچکی

از اجزائی پایان جهان بینهایت بزرگ است.

و شاید بعلت این محدودیت عقل و احساس است که انسان از درک بسیاری از حقایق عاجز و ناتوان میباشد فیالمثل انسان با این حواس ظاهری هرگز نمی تواند علت حیات و منشاء هستی خود را تشخیص دهد او فقط میتواند اشار حیات را که بقول کلود برنارد تغذیه و تهویه و تنمیه و توالد و تناسل و تکثیر است ببیند ولی از درک ماهیت وجود و حقیقت هستی و از فهم قوای حیاتی که در گیاه قوه نامیه و در حیوان قوه حساسه و در انسان قوه عاقله و با اصطلاح دیگر روح جمادی و روح نباتی و حیوانی و روح انسانی گفته میشود عاجز و ناتوان است.

پس انسانی که قادر نیست تنفس برگ و رختی را حس کند و قوه نامیه نهالی را بفهمد و یا اینکه حرکت جوهری ذرات الکترونی را حس کند و یا این که صدای حرکت بیارتند ذرات این عالم را بفهمد انسانی که از حقیقت روح

و هستی خود غافل است چگونه میتواند اللهم روحی اسمانی را که حقیقتی کاملاً روحانی است درک نماید همچنانکه برای کور سادوزاد تشریح الوان و رنگهای مختلفه غیر ممکن میباشد برای بشر نیز که عقل و احساس محدود دارد و در بعد ماده محصور میباشد ادراک وحی

غیر ممکن بوده البته و تنازمانیکه عقول انسانی نتوانند از بعد جسم اشیاء مادی تجاوز کنند حقیقتی روحی برای او غیر قابل ادراک خواهد بود

## عقل میزان تا نیست

از بد و تولد فلسفه در یونان گروهی از دانشمندان که بحکمای مشائی و اشراقی موسوم میباشند عقل را میزان معرفت و وسیله ادراک حقایق اشیاء مادی و معنوی دانسته و معتقد بودند که انسان بمقدور عقل و علم میتواند عقده از هر مشکلی بگشاید و حقیقت هر شیء از اشیاء عالم را در یابد پیشرو این نظریه در یونان قدیم ارسطو پوئی میگفت که تعقل تنها وسیله معرفت انسان است در قرن وسطی نیز دکارت فرانسوی تابع این نظریه گردید و در رساله (روش بکار بردن عقل) مدعی شد که عقل میزان تام و کاملی برای درک حقایق اشیاء میباشد پس از درکات نیز فلاسفه دیگری مانند مالبرانش و اسپینوزا و لایب نیتز روش ارسطو را دنبال نمودند این مکتب را باعتبار اینکه کلیه مسائل را با استدلالات عقلی و ارسطویی میکند و جمیع معارف بشری حتی شناسائی حقایق محسوس را ناشی از قوه عاقله میدانند مکتب اصالت عقل را باعتبار اینکه معلومات عقلی را مطابق با حقیقت میدانند مکتب جزم گویند اگر چه تعقل یکی از طرق تحقیق انسانی بوده و کلید کشف حقایق بشمار میرود و انسان حقایق معقول عالم را فقط بوسیله عقل معلوم و مکشوف میسازد و لکن این وسیله نیز مانند حس قلمرو

محدود داشته و نمیتواند همه حقایق و ماهیات عالم کون را انطور که هست ادراک نموده و پرده از کلیه اسرار جهان بردارد بنا بر این معلوم است که انسان با عقل محدودی که در اختیار دارد از درک بسیاری از حقایق عاجز و ناتوان بوده و هرگز نخواهد توانست حقیقت روح و ماده و حقیقت الهام و وحی و حقیقت بسیاری از حقایق دیگر را بشناسد و اگر هم حقیقتی از حقایق معنوی و معقول -

بوسیله عقل و فکر انسانی تفسیر و توجیه شود این تفسیر گاه و حقه نبوده بلکه مناسب با افق فکر و حدود عقل و در ایت انسانی تبیین گردیده است چنانچه تحولات فکر انسانی در سیر تاریخ حاکی است که پدیده های طبیعی و حوادث عالم هستی در هر زمانی از حیات بشر بطریق خاصی تفسیر گردیده است و پس از این که بشر از لحاظ عقل و فکر تکامل یافته و یا قدمی بالا تر گذاشته است خود بطلان فرضیات را که سابقا وضع کرده بود نسخ نموده و فرضیات دیگری را برای توجیه جهان بوجود آورده است چنانچه در عصر حاضر بسیاری از فرضیه های علمی قدیم نسخ گردیده است بطوریکه دیگر نمیتوان باهند سه اقلیدس و هیئت بطلیموس حتی با فرضه های نوری نیوتون همه قضایای طبیعی و هندسی را تفسیر و توجیه نمود و یا اینکه با طب بقراط و جالینوس حکیم بدنبال مداوای امراض رفت یا عالم را از چهار عنصری که قدما اسطقتاً اربعه گفته و

شامل اب و خاک و باد و آتش میدانند دانست (۱)  
فضیلات علمی منسوخ گذشته را فقط میتوان بمنزله پله های نرد  
بانی دانست که بشر بوسیله آنان بقله شامخ علم صعود کرده و  
بکمال رسیده است .

اکنون برای اینکه از مسائل فوق الذکر نتیجه گرفته و نقص و  
عجز میزان عقل را در شناخت جهان اثبات کنیم کلیه دلائل  
را در سه جزء زیر اختصاراً خاطر نشان میسازیم

دلیل اول - همانطور که بیان گردید سیر تحول فکر  
انسانی در گذشته تاریخ خود دلیل واضحی است که افکار انسان  
دائماً در تغییر بوده و از نقص نسبی کمال رفته است بنابر  
این واضح است بر میزان متغیر و ناقص نمیتوان تکیه نمود  
بر مقیاس که پیوسته با زمان تغییر یافته است اعتماد نمیتوان  
کرد .

دلیل دوم - دلیل دیگری که بر نقص و تحدید دائره عقل و فکر  
انسانی میتوان اقامه نمود اختلاف ادراء و تضاد افکاری است که  
در میان دانشمندان بوجود آمده است بطوریکه هر کدام از آنان  
قضایای علمی و اجتماعی را طوری تفسیر نموده اند که با عقاید دیگران  
بکلی فرق دارند -

بنابر این اختلاف ادراء و عقاید علما در باره قضایای عالم خود  
دلیل بر تناقص میزان عقل است چه اگر جمیع ادراکات عقلی  
صحیح و میزان عقل تمام و کامل بود هرگز افکار و عقاید باهم

تضاد حاصل نمی نمود .

دلیل سوم - برهان دیگری که نقص میزان عقل را اثبات میسازد آنست که بوسیله دانشمندان  
عمل آمده است بدین معنی که تجربیات فراوانی که از کیفیت تضاد و  
انسان بعمل آمده است معلوم میکنند که ادراک استنباط انسان  
در باره قضایای علمی همیشه صحیح نبوده بلکه گاهی هم بخطا و  
اشتباه رفته است .

مثلاً - عقل سلیم بهامیگوید که زمین مسطح و در شاغول باهم  
موازی هستند در صورتیکه عکس قضیه صادق میباشد .

ایضا عقل بها حکم میکند که لبه یک تیغ مستقیم است در صورتیکه  
اگر در زیر میکروسکوپ قرار بگیرد موجی و منحنی بنظر میرسد  
همچنین عقل میگوید قطعه فولادی توپراست در صورتیکه علم  
عکس آنرا ثابت کرده .

و حکم میکند که بین ذرات آن فواصل موجود میباشد .

سنائی      بعقل نازی حکیم تازی      بفکرت این راه نمیشود طی  
بکنه ذاتش خرد برود پی      اگر رسد خس بقعر دریا

مولانا گوید -

اسانها وزمین یگ سبب دان      کن درخت قدرت حق شد عیان  
تو چو گری در میان سبب در      از درخت و باغبانی بی خبر

# روح القدس میزان نام است

اگرچه عقل و احساس تنها وسیله ادراک انسانی بوده و کلیه حقایق و واقعتهای زندگی بوسیله این توانمکشوف میشود ولی از آنجا که عقل و احساس در تفسیر و ترجمان حقایق گرفتار خطا و اشتباه میگردد و از ادراک بسیاری از مطالب عاجز و ناتوان میباشد لذا نمی توان انسان را میزان تام و مقیاس کاملی تصور نمود و لهذا بایستی اذعان نمود که عقل و احساس جزء کوچکی از حقایق جهان عظیم را درک و تفسیر مینماید.

در حقیقت تنهامیزان اتم و اکمل نفثات روح قدسی است که از عالم حق بعالم خلق تنزل مییابد.

چه که نفثات روح القدس عبارت از عقل کلی و علم کلی الهی است و معلوم است که علم الهی برخلاف معلومات بشری که ناقص و محدود است کامل و نامحدود میباشد چه که

اولاً ... علم الهی حضور و تحقیقی است یعنی محیط بر حقایق و ماهیات عوارض و جواهر از جزئی و کلی بوده و مطلع بر غیب و

شهود میباشد

ثانیاً ... علم الهی دارای عصمت ذاتی بوده و خطا و اشتباه

در او راه ندارد.

ثالثاً ... علم الهی بر حوادث گذشته و آینده مطلع بوده

و در استانه او گذشته و حال و آینده وجود ندارد.

یکی از حکماء الهی گفته است علم ذاتی حق محیط بر اشیاء قبیل

وجود اشیاء و بعد وجود اشیاء یگسانست (۱)

پس باین توضیح معلوم است که نفثات روح قدسی تجلی عقل

کلی الهی بوده و میزان کامل و قسطاس اعظم و فصل الخطاب

است (۲) در قرآن کریم میفرماید

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان (۳)

مقصود از این مبارکه این است که کتاب و تعالیم انبیای الهی

میزان کامل است و جمیع استنباطات بشری در امور روحانی

بایستی با این مقیاس توزین گردد و معتقدات روحانی هر انسانی

باید مطابق با این میزان الهی باشد.

چه که اگر معتقدات مذهبی برخلاف کتب سماوی باشد شرک

و وهم صرف بوده و فاقد ارزش معنوی خواهد بود مثلاً اگر

فکر انسانی در شناخت خداوند و یا معرفت مقام مظاهر امر

از اصول و مبانی روحانی که در کتب مقدسه ذکر گردیده است

کوچکترین انحرافی حاصل نماید آنوقت چنین متدینی با وجود

تدین و توحید گرفتار (شرک ذهنی) خواهد گردید چنانچه

(۱) نقل از مفادضات

(۲) در باب چهارم نام کولسیان مذکور است که مسیح با شاگردان خود فرمود

با خبر باشید کسی شمارا نرباید بفلسف یا فکر باطل بر حسب تقلید مردم

در حسب اصول دنیوی - (۳) یعنی البیتة ما فرستادیم رسولان را به بینات

را نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان

ملاحظه میکنیم که بسیاری از پیروان ادیان گذشته در اشبات  
 مقام اسمانی پیامبران بدنبال دلائلی میروند که این دلائل  
 و موازین ساخته و پرداخته فکر کوتاه بشری بوده و با اینکه  
 بشکل اخبار و احادیث غیر صحیحه از اسلاف باخلاف رسیده است  
 و حال آنکه گفتیم که نفثات روح قدسی که بوسیله مظاهر الهی  
 بشکل تعالیم و احکام و حقایق روحانی بوجود میاید میزان اتم  
 و اکمل بوده و کلیه استنتاجات بشری در اعتقادات روحانی  
 مثلا معرفت خداوند و مظاهر امر او باید مطابق با این میزان  
 یعنی کتب و اثار مقدسه باشد. مولا نامثنوی میگوید

این نجوم و طب وحی انبیاء است	عقل و حسن و اسوی بی سوره کجا است
قابل تعلیم و فهم است این خرد	لیک صاحب وحی تعلیمش دهد
جمله هفت هایقین از وحی بود	اول اولیک عقل او را فرود
هیچ حرفت را مبین کاین عقل ما	تاند او آموخت بی هیچ اوستا
دانش پیشه از این عقل از بدی	پیشه بی اوستا حاصل شده

## وحی تجلی صفاتی حق تعالی است

تقاه حکمای الهی و عرفائی ربانی تجلیات حق را که از مبدأ  
 فیاض عالم صادر و بعرضه امکان که محل اقتباس انوار است  
 تنزل مییابد و از عالم حق بعالم خلق تفیض میگردد بدو نوع  
 تجلی افاقیه و تجلی انفسیه تقسیم نموده گویند -

تجلیات افاقیه حق عبارت از ظهور کثرات و بروز اعمیای  
 در صور مختلفه عالم هستی است چه تکوین و ایجاد عالم کون خو  
 تجلی فعلی حق میباشد و ظواهر متکثره عالم هستی که مانند  
 ماء ساریه و انهار جاریه از بحور بیکران الوهیت سرچشمه میگیرد  
 نوعی از تجلیات افاقیه حق بشمار میرود -

تجلی و فیض حق در این مقام مانند تشعشعاتی که  
 پیوسته از آفتاب صادر مییابد فیض تجلی شمس حقیقت نیز  
 صادر در سبحان و فیضان بوده و بدون اینکه انقطاع و تعطیلی  
 حاصل نیاید موجودات عالم را غرق رحمت و اسعه و مشمول  
 فیوضات دائمه التجلی خود قرار میدهد -

همچنانکه عالم کبیر مظهر تجلیات صفات و افعال  
 حضرت الوهیت میباشد انسان نیز که عالم صغیر است میتواند  
 محل و معرض تجلی صفات الهی قرار گرفته و کمالات حق را  
 در خود جلوه گر سازد پس تجلیات افاقیه حق تجلی بجهان

بحراول را که ذات است ان به ترتیب وجود  
نیست جز یک موج وان یک حضر است

دوم . . . . . تجلی صفاتی حق

تجلی صفاتی عبارت از فیضان کمالات و اشارتی در  
عالم آفاق و انفس است و این تجلی بقول حکما و عرفا

گاهی تجلی جنالی یعنی ظهور رافت و رحمت و عطوفت

و کرامت ذیبائی حق در اعیان و صور کائنات بود و گگاهی هم

تجلی صفات جلالی حق یعنی ظهور عظمت و قدرت و کبریائی

و جبروت حق است که در مرایا و مجالی موجودات تجلی و تعین

میابد

یکی از عرفا گوید

جهان چون زلف و خط و خال و ابر و است

که هر چیز بی جای خویش نیکوست

تجلی گه جمال و گه جلال است

سرخ و زلف و معانی را مثال است

عراقی گوید

با تجلی جلالش محو گردد و کائنات

با نهیب باد صرصر تا بکی دارد نصیر

تاب نوا و آواز ندارد چشم و عقل دور بین

طاقت خورشید ندارد چشم خفاش ضریب

اب و گل و تجلی انفسیه حق تجلی بر ساحت جان و دل است و  
با اعتبار همین عقیده است که بسیاری از عرفای عالم خود  
و امظهر تجلیات ذات الهی است و ندای انی انا الهی ساز نموده اند و گویند  
با توجه تجلیات آفاقیه انفسیه حق تعالی لازم است که هر یک از تجلیات ثلاثه  
فوق را اختصاراً بطور جداگانه مورد مطالعه قرار دهیم تا معلوم  
شود که تجلی نفثات روحی قدسی در وجود انبیای الهی چه نوع  
تجلی می باشد

اول . . . . . تجلی ذاتی حق

برخی از عرفای ربانی و حکمای متالهین وجود اشیا

عالم را تجلی ذاتی حق دانسته و گویند خداوند که بیست الحقیقه

است بصرف او ادلا و مشیت ذات خود را حلول در عناصر عالم داده

و از وحدت صوفیه بکثرت تبدیل و خویشتن را بصور و اعیان

مختلفه عالم ظاهر نموده است پس تجلی ذاتی حق که مورد قبول برخی

از عرفا و طرفداران وحدت وجود می باشد عبارت از تنزل حلول

ذات حق در عالم خلق است

مثلاً صغی علیشا یکی از صوفیان بزرگ گوید

وحدت ذاتش تجلی کرد و شد کثرت پدید

باز پدید ازین کثیران واحد یکتاستی

عارفان گویند کان ذات قدیم لا بشرط

که نه جزء است و نه کل اندر مثل ریاستی

بجز لا احدی برون از کم و کیف آمد و جبر

فی فنون گشتی بشی و فی زشتی کاستی

حسن خویش از روی خوبان اشکار کرده  
 پس بچشم عاشقان انرا تماشا کرده  
 ز آب و گل عکس جمال خویشان بنموده  
 شمع گل رخساره و ماه سرو بالا کرده  
 جرعه ای از جام خود بخاک افشانده  
 زوفنون عقل را مجنون و شیدا کرده  
 گرچه معشوق لباس عاشقی پوشیده  
 آنکه از خود جلوه بروی تمنا کرده  
 بر رخ از زلف سیه مشکین سلاسل بسته  
 عالمی را بسته و نهی سودا کرده  
 کوکب حسنت ننگجد در زمین و آسمان  
 در حریم سینه حیرانم که چون جا کرده  
 شمس تبریزی گوید -

خواست تا ببیند جمال خویشان  
 بست نقشی بر قبال خویشان  
 بر مثالش خویشان را جلوه کرد  
 با جمال و با جلال خویشان  
 هیچکس آگه نبود از حال او  
 لیک میدانست حال خویشان  
 خط و خالی بر کشید از کائنات  
 شد مرید خط و خال خویشان

کرد آدم را تجلی گاه خود

آیت روی چون مجال خویشان

سوم . . . . . تجلی فعلی -

تجلی فعلی عبارت از آنست که از وجود حق تعالی صنع یا  
 فعلی در عالم خلق ظاهر گردد همچنانکه نقش از نقاش کتابت  
 از کاتب بوجود میاید .

عزما بیک معنی جهان را تجلی فعلی حق دانند چه که عالم  
 امکان بمشیت الهی فعلیت یافته و بصرف اراده او متصور متعین  
 گردیده است بنا بر این خداوند بار داده بالغه کامله خود که تجلی  
 فعلی است عالم بی منتهای خلق و همچنین عالم بیکران امر را  
 موجود گردانیده است و بدین جهت عالم امر و خلق مظاہر تجلی فعلی  
 حق میباشند تجلی فعلی حق را در اصطلاح حکمت گاهی وجوه منبسط  
 و گاهی قلم اعلیٰ و زمانی رحمت و اسعه و هنگامی هم ( امر الی الواحد )  
 نامند چه تجلی ایجادری و فعلی حق باعتبار اینکه بر همه اشیاء عالم  
 انبساط دارد وجود منبسط گویند و باعتبار اینکه همه اشیاء از امر و  
 خلق (۱) از ماده و روح

(۱) مصنوعات و موجودات صادره از مبداء کل دو قسم میباشند -

مصنوعات آنکه متعلق بماده و مدت میباشند آنها را خلق نامند و مصنوعاتی که مجرد از  
 ماده و مدت میباشند و آنان را روح یا امر خوانند پس عالم امر بمعنای عالم  
 مجرد است و عالم ارواح بود و در اصطلاح ادیان

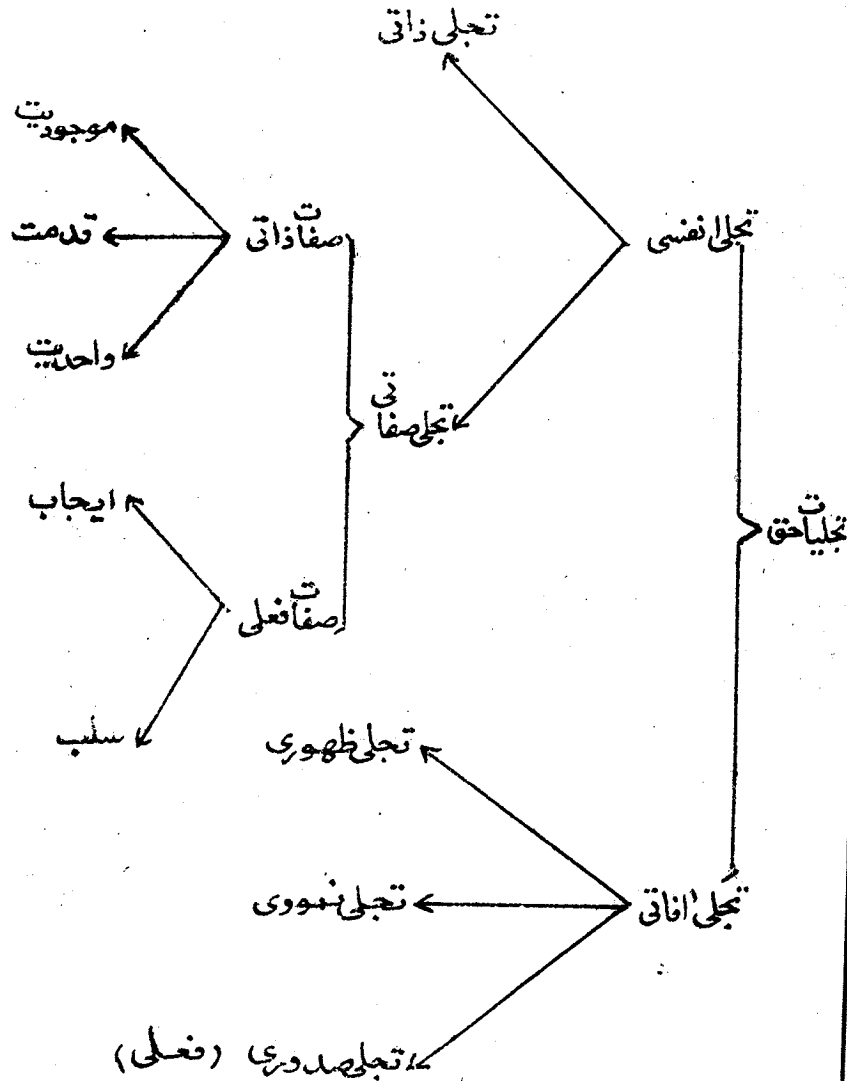
سلکوت نیز نامیده میشود و این عالم سه بنامهای دیگر است یعنی مانند  
 عالم ابداع و عالم بقا و عالم تجرد و عالم بیروت عالم غیب و عالم حقیقت نامیده  
 میشود -

بواسطه این تجلی در لوح امکان و عالم ابداع بظهور میرسد  
قلم اعلی خوانند.

و همچنین باعتبار اینکه هیچ ممکن الوجودی از فیض اله  
التجلی ان محروم نمیباشد انرا رحمت و اسعه نامند (۲)  
چنانچه در قرآن کریم میفرماید - وسعت رحمتی کل شی و  
باعتبار اینکه تجلی حق واحد میباشد (۴)  
لذا انرا المرآة الواحد گویند چنانچه در قرآن مذکور است  
وما امرنا الا واحد

(۲) تجلی ایجادی اصطلاح دیگری در حکمت دارد که بعضی از آنها بقمار  
زیاست - عالم لاهوت - مرآة بیضاء - کن وجودی - تجلی اول - رحمت  
رحمانی - ظل المدد - فیض اقدس - مقام واحدیت - تعیین اول  
روح اول - نفس رحمانی - وجه المرء الواحد -  
(۳) یکی از اصول فلسفه قدیم وجدید تا عده -  
الواحد لا یصدر عنه الا واحد است  
و خلاصه این قاعده آنست که از علت واحد همیشه معلول واحد بوجود  
میآید.

### تجلیات مختلفه حق تعالی



نتیجه . . . پس از آنکه دانستیم تجلیات انفاقیه و انفسیه الهی  
ممکن است تجلی ذاتی یا تجلی صفاتی و یا اینکه تجلی فعلی باشد  
این سؤال پیش میاید که تجلیات روح قدسی و وحی آسمانی



که برهیکل مظاهر مقدسه نزول سیاید جزء کد امیک از تجلیات الهی میتواند محسوب شود ملازم بتوضیح نیست چو ذات الهی مقدس از نزول و حلول بوده و مبرا از تجلی و استجلاء ذاتی میباشد بنا بر این وحی و الهام تجلی ذاتی حق نبوده

بلکه تجلی صفات و کمالات او میباشد همچنانکه علم و قدرت و اراده از صفات کمالی حق است روح القدس نیز از صفات کمالی او بوده خداوند این کمالات را در وجود انبیاء تجلی میدهد بدون آنکه ذات الوهیت از مقام منبع خود نزول بر عالم تحدید و تقید نموده و محدود و محصور متجسد در هیکل مادی بشری گردد.

پس نتیجه میگیریم وحی اسمانی باعتبار اینکه در نفس انسانی تجلی مییابد جزء تجلیات انفسیه محسوب بود لا در اعتبار اینکه تجلی صفات و کمالات حق میباشد از تجلیات صفاتی حق پشمار میبرد.

## انسان محتاج نشاء روح القدس است

هر قدر که انسان مدارج عالی علم و دانش را پیماید بانیری عقل و درایت و سر پنجه اقتدار و قدرت عقده از امور معضله بگشاید و هر آنکه از آنکه در مدارج مدنیت مادی ارتقاء بیابد باز ناقص و محدود بوده و بر تبه انسان کامل نرسیده است مگر وقتیکه این ترقیات مادی با تکامل توای معنوی همراه و این علم و دانش با عواطف عالیه روحانی قرین و توأم گردد چه انسان کامل کسی است که علاوه بر رشد توای فکری واجد تربیت روحانی یعنی عواطف و احساسات عالیه انسانی باشد البته واضح است که تکامل روحانی زمانی تحقیق مییابد که انسان از فیض نشئات روح قدسی که بشکل تعالیم روحانی بجامعه بشری عرضه میگردد برخوردار گردد والا اگر چنانچه فیوضات روح القدس از ساحت دل و جان منقطع گردد عالم انسانی با وجود ترقیات مادی خود بظلمتکده حیوانی تبدیل یافته و از سبحانی عالیه اخلاقی محروم خواهد گردید.

پس فیوضات روح قدسی در مثل ما نند اشعه ساطعه از مرکز خورشید است که اگر از زمین قطع شود و تشعشعات آن از این عالم منقطع گردد جمیع کائنات راه نیستی در پیش گرفته و کل معدوم خواهند بود همچنین اگر نشئات روح قدسی از عالم قطع شود حیات روحانی بشر معدوم خواهد گردید.

## تأثیر نفثات روح قدسی در حیا انسانی

برخی از حکمای مادی داعقیدت بر این است که انسان بدون اینکه توجه بتعالیم روحانی نماید و خود را در ظل ادیان و مذاهب مقید سازد و بدون اینکه بدامن ایمان و اعتقاد مذهبی پناه ببرد میتواند از مقررات اخلاقی که منبعث از وجدان ادرمی است اطاعت ننموده سجایای عالی انسانی را که محبت و تقوی و عدالت و فضیلت است در حیات خود ظاهر نماید چه که انسان عاقل در انتخاب فضائل و رد ذائل اذارد در انجام حسنات و سیئات مختار بوده و نمیتواند به نیروی اراده افسار سرکش نفس را در چنگال خود گرفته و قوه عقل را چراغ راه زندگی قرار داده و در سرپرتو تعقل و تفکر از ارتکاب اعمال غیر انسانی اجتناب نماید پس با این وصف برای جلوگیری از ارتکاب اعمال خلاف اخلاقی لازم نیست که خود را در قید و بند قوانین مذهبی مقید در چهار دیوای ایمان و اعتقاد روحانی معذب نماید -

اگرچه این عقیده برخی از نو جوانان بوالهوس راخشنود و پیران آزادی طلب را راضی میسازد و لکن اگر با موازین عقل و دانش صحت و سقم این نظریه مورد تجزیه قرار بگیرد ملاحظه خواهد شد که نه تنها چنین اعتقادی سعادت واقعی جامعه انسانی را فراهم

نمی سازد بلکه اساساً برخلاف مبانی و اصولی است که امروز بشر بدان رسیده است اکنون برای روشن شدن مطلب اصول فوق الذکر را با ذکر دلائل مختصر مورد مطالعه قرار میدهیم.

اگرچه انسان بالفطره موجودی اخلاقی بوده و بقول کانت نیلسوف الهانی در درون ماقانون اخلاقی حکمفہائی دارد و هر چند که احساس اخلاقی در نهاد انسانی مانند عقل ذاتی و جبلی میباشد ولی باید دانست که هر حس فطری محتاج بتربیت بوده و برای اینکه بر شد و کمال خود برسد باید تحت آموزش پرورش دانشی قرار بگیرد همچنانکه تحصیل و تحقیق دانش و معارف شرط لازم و ضروری برای تکامل عقل و شعور بشمار رفته و توای عقلانی بدون تعلیم و تعلم از تکامل باز میماند حس اخلاقی نیز با آنکه ذاتی است و لکن احتیاج شدید بتربیت روحانی دارد اگر محیط مساعد برای رشد و ارتقاء نداشته باشد عقیم و بلا اثر میماند و اصولاً باید دانست که کلیه صفات فطری بشر اعم از عقل و حافظه و ذوق و اخلاق چنین حالت مشابه داشته یعنی زمانی بر شد و کمال خود میرسد که وسایل کافی و محیط مناسب برای تکامل این قوای فطری و طبیعی فراهم آید چه بحکم قانون طبیعت هیچ حرکت و جنبشی بخودی خود یعنی بدون عوامل خارجی یعنی (مربی) و بدون محیط مساعد بوجود نمی آید مثلاً برای پرورش دانش قوای خارجی مانند آفتاب و آب و همچنین محیط مساعد طبیعی شرط لازم و ضروری بوده و بدون

این عوامل و وسائل تکامل دانه گیاهی غیر ممکن الحصول میباشد  
 همچنین تکامل اخلاقی نیز مستلزم شرائط و عوامل خاص یعنی  
 تربیت صحیح و محیط مناسب بود و باید در این وسائل ضروری  
 تکامل اخلاقی محال و مستحیل است چه بسا اتفاق می افتد انسانی  
 که فطرتاً اخلاقی بوجود آمده و سجایای عالی انسانی بالفطره در  
 نهاد او بود بیه گذشته شده است مع هذا بعلت فقدان محیط  
 مناسب تربیتی و وسائل کافی برای آموزش و پرورش بکلی از  
 صراط مستقیم اخلاقی منحرف گشته و جانیاتی بوجود  
 آورده است که شاید پستترین و وحشتناکترین حیوانات مرتکب  
 چنین اعمالی نشده است پس با این توضیح معلوم است آنانیکه  
 با توسل بفطری بودن اخلاق معتقدات مذهبی و دینی را غیر  
 ضروری میدانند و با استناد اینکه حس اخلاقی فطری است دین  
 را که عامل اصلی تقویت قوای روحانی است حذف میکنند باید  
 اذعان نمایند که قوای اخلاقی بشر باید بوسیله محرکی تربیت  
 و تکامل یابد یعنی باید در ظل تعالیم روحانی قرار گرفته و تکامل  
 حاصل نماید چه تنها روح قدسی و تعالیم آسمانی است که  
 وسائل کافی و محیط مناسب برای رشد قوای اخلاقی بشر  
 فراهم و موجبات تکامل روحانی را بوجود آورده و این حس  
 فطری را تکامل می بخشد چنانچه اگر بتاریخ گذشته اجتمعات  
 انسانی مراجعه کنیم خواهیم دید که مر بیان آسمانی در تقویت قوای  
 معنوی و اصلاح اخلاقی بشر نقش مهمی بر عهده داشته در

حقیقت با بوجود آوردن محیط مساعد تربیتی بشر را بسوی کمالات  
 معنوی سوق داده اند .

### دلیل دوم

علوم روانی و تربیتی بشبوت رسانیده است که مجموعه  
 اعمال انسانی نتیجه یک میل قلبی و کشش درونی بوده و محرک  
 اصلی اعمال بشری محسوب میشود در حقیقت این میل  
 باطنی است که انسان را بسوی حسنات سوق داده و او را وادار  
 پیروی از سجایای اخلاقی میگرداند و تا زمانی که این احساس  
 در روح بوجود نیاید یعنی میل بحسنات از درون قلوب سر  
 چشمه نگیرد جمیع اعمال انسانی بشکل یک عادت و یا یک تصنع  
 جلوه نموده و عمق اخلاقی و ارزش معنوی نخواهد داشت با  
 توجه بدین مسئله معلوم است که هدف تربیت روحانی در حله  
 اول ایجاد این میل درونی و ایثار این کشش باطنی است یعنی  
 تعالیم آسمانی سعی دارند که افراد بشری را طوری تربیت نماید  
 که انسان تمایل شدیدی برای انجام اعمال اخلاقی مثلاً محبت  
 و خدمت را در درون وجود خود احساس نمایند و همانطور که  
 فطرتاً بسوی زیباییهای عالم کشیده شده و اشتیاق و علاقه  
 بزیبائی را در درون خود احساس میکنند همانطور نیز بسوی  
 کائنات گفته است و چیزی از انسان را منحیر میسازد یکی آسمان پر ستاره که  
 بالای سر ما است و دیگری قانون اخلاقی که در درون ما است

فضائل اخلاقی کشیده شد لا میل بر ترحم و تعاون و تعاضد محبت  
و خدمت را در درون قلب خود احساس نمایند  
چه که واضح است که علم و دانائی یعنی تنها دانستن فضائل اخلاقی  
برای ظهور اعمال حسنه کافی نیست مثلاً با دانستن این که  
برادری و محبت مقبول است صلح عمومی در عالم انسانی بوجود  
نخواهد آمد و تنها با دانستن اینکه افراد انسانی در برابر قانون  
مساویند مساوات بین بشر بوجود نخواهد پیوست و تنها با  
دانستن اینکه تقوی و فضیلت از اخلاق پسندیده است عالم  
بشری بریور تقوای الهی مزین نخواهد گردید -

پس بقول فلیسین شاله . . . . . تنها علم برای سعادت  
بشر کافی نیست بلکه انسان نیازمند یک کمال مطلوب اخلاقی  
نیز هست تا برای او طریقه استفاده از وسائلی را که علم برای  
عمل برمی انگیزد تبیین کند. پس با توجه بدین مسئله  
انها شیکه میگویند انسان تنها با علم و دانائی طریق صواب  
و مصلحت را تشخیص داده و محتاج بتربیت روحانی و  
ایمان و اعتقاد مذهبی نمیشود این را باید بدانند که  
علم و دانائی نمی تواند محرک قوای اخلاقی و یا اینکه  
علت ظهور سجایای انسانی باشد موجد اصلی اعمال انسانی  
در حقیقت یک میل قلبی یا یک احساس درونی است که  
تنها در نتیجه ایمان مذهبی و تربیت روحانی بوجود  
میاید

## فیض روح القدس غیر قابل انقطاع است

ثقاء حکمای الهی و همچنین عرفای ربانی را عقیدت  
بر این است که ذات باری تعالی منبع عشق و شوق بوده و عالم  
کون را بصرف فضل و رحمت از عدم بوجود آورده است  
بعقیده آنان پس از آنکه عالم خلقت کسوت هستی پوشید  
و بریور وجود مزین گردید بحکم آیه (وسعت رحمتی کل  
شیء) رحمت واسع و لطف کامل الهی اعیان و صور عالم را  
احاطه نمود و هستی را غرق در بیای محبت خود گردانید  
. . . . . البته یقین است که رحمت واسع الهی که عالم را  
هستی بخشیده است انقطاع و پایانی نداشته و فیوضات  
مادی و معنوی او که هستی را در بر گرفته است ابدی  
ازلی و علی الدوام شامل آن خواهد بود بطوریکه هرگز  
نمیتوان تعطیل و یا انقطاعی در فیض مستمر الهی تصور نمود  
چه که اگر فیض مادی الهی انقطاع گردد عالم هستی معدوم  
صرف خواهد بود و اگر در فیض روحانی الهی که نفثات  
روح قدسی است انقطاعی بوجود آید عالم انسانی برای  
همیشه محروم از حیات روحانی خواهد گردید پس با توجه بدین

(۱) حدیث اسلامی آمده است . . . . . کنت کزاً مخفياً فاحببت عن اعرف  
فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی بودم گمنام مخفی دوست داشتم شناخته شوم پس خلق کردم  
خلق را تا مرا بشناسند -

مسئله انانیکه در ساحت تصورات و تخیلات خود فیض روحانی الهی را محدود بزمان و مکان میسازند و با اعتقاد به (ختم رسالت و نبوت) دست باسط الهی را مغلول (۲) و فیض واسع او را منقطع تصور میکنند بایستی بدانند که چنین اعتقادی یکنوع (شُرک ذهنی) است که شدیداً باید از آن اعتراض نمود چه که

اولاً . . . . . اگر تصور بشود که خداوند رحمان در گذشته ایام پیامبرانی بجهت تربیت نوع انسان فرستاد و سپس در رحمت و اسعه و فیض باسط خود تخفیف و یا اینکه تعطیلی قائل گردید است این طرز تفکر علاوه بر اینکه یکنوع انحراف فکری و شرک ذهنی بشمار میرود محبت واسع و فیض روح قدسی را که باید مستمر و دائمی و کامل و نامحدود باشد محدود و ناقص میسازد در صورتیکه گفتیم فیض نامحدود و الهی را هرگز محدود بزمان و مکان نتوان کرد و برای نفحات روح قدسی که محرک قوای روحانی بشر میباشد تعطیل و انقطاعی تصور نتوان نمود .

ثانیاً . . . . . بنا بر تعالیم ادیان مقصد و غایت حیات انسان در امکان ترقی و تعالی در مقامات عرفان است و این ترقی و تعالی در مراتب روحانیت و معرفت زمانی تحقق مییابد که انسان از فیض روح قدسی و تعالیم روحانی بهره‌مند گردد بنا بر این با توجه باین اصل اگر چنانچه در فیض الهی روحی اسمانی تعطیل

و انقطاعی بوجود آید تکامل روحانی انسان غیر ممکن الحصول خواهد بود بعبارت ساده‌تر اگر چنانچه هدف زندگی انسان تکامل روحانی میباشد و اگر تکامل روحانی انسان منوط و مرطوب بفیضان روح قدسی و احکام نازل از ملکوت الهی است پس چگونه میتوان فیوضات وحی و تجلیات الهام اسمانی را محدود و محصور بزمان دانست و برای چنین قوای محدود معنوی یعنی ظهور ادیان تعطیل و همچنین برای تکامل معنوی انسان که عقلاً لاحد است محدودیتی تصور نمود با این توضیح یقین است که در فیض روح القدس هرگز انقطاع و تعطیلی وجود نداشته و برای اینکه بشر بسرحد کمال معنوی برسد لازم است که فیضان این روح اسمانی مانند ابر بهاری همیشه بیاید و چون شمس تابان پیوسته بر اراضی قلوب بتابد تا ارواح بشری را سیراب باد و عرفان و معرفت الهی گردانند

## نتیجه

با توجه بدلائل فوق الذکر نتیجه میگیریم که چون خداوند رحمان مقصد غائی حیات انسان را کسب کمالات معنوی و ارتقاء بعوالم روحانی قرار داده است لذا حق این است که آن ذات ازلی سائل این سیر معنوی و تکامل روحانی را نیز فراهم سازد تا انسان ناقص و ناتوان بتواند با تمسک بدین وسائل بکمال روحانی که هدف زندگی اوست رسیده و بمرحله روحانی ارتقاء یابد و الا اگر چنانچه وسائل ضروری و محیط مناسب برای تحول اخلاقی فراهم نگردد نوع انسانی از سیر معنوی محروم گشته و برخلاف اراده الهی که مایل بر ترقیات معنوی بشر میباشد بر اشیبی تنزل و انحطاط سقوط خواهد کرد البته لازم بتوضیح نیست که اسباب و وسیله تکامل روحانی انسان فیوضات روح قدسی و تعالیم اسمانی است پس اگر چنانچه این فیض روحانی از عالم قطع شود و تعالیم روحانی انبیاء ساحت قلب و روح انسان را روشن سازد حیات روحانی بشر معدوم گشته و بر اسفل درجات حیوانی تنزل خواهد کرد پس مسلم است که استمرار فیض الهی و تسلسل و توالی ظهور ادیان در گذشته زمان بدین علت بوده است که نوع انسان با کسب فیض از ساحت الهی بر مراتب روحانیت و عرفان ارتقاء یافته و قابل دخول در ملکوت الهی گردد و شاید بدین علت

ارسال رسول و تجدید شریعت در هر عهد و زمان از سنت های غیر قابل تغییر الهی بوده و هیچوقت سکت و وقفه ای در این سنت ابدی الهی حاصل نگردد است چنانچه قرآن کریم نیز در بسیاری از آیات خود فیض الهی را غیر قابل انقطاع و ظهور پیامبران را متتلسلا و متناوباً لازم دانسته و میفرماید: *سنة من قد ارسلنا قبلك من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلاً*

ایضاً در سوره اسراء میفرماید:

*قل لو كان في الارض ملائكة يمشون مطمئنين*

*لنزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا-*

یعنی اگر باشد در زمین ملائکه و راه بروند در کمال

اطمینان هر آینه میفرستیم از آسمان بر ایشان پیغمبر ملائکه

باید توجه داشت که در این بیان منظور از ملائکه (انسان عالی) و

انسان تکامل یافته است چنانچه در سوره زخرف میفرماید

*(لو نشاء لجعلنا منكم ملائكة) مقصود از این دو آیه مبارکه این*

است که اگر روزی بشر بمقام فرشته رسیده و انسان کامل گردد

با وجود این در آن روز هم تسلسل ظهور مظاهیر مقدسه قطع نخواهد

گردد-

ایضاً در سوره الکهف میفرماید: *لو كان البحر مداً*

*لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي* یعنی اگر

در پاهای مرکب باشد برای کلمات خداوند مرکب در هانتها

یعنی..... اگر بخواهیم ما هر آینه قادریم هم از شما فرشتگان

خواهد شد قبل از آنکه کلمات الهی تمام گردد و البته مراد از کلمه در آیات قرآن کریم فیض و وحی الهی و نفثات روح قدسی است.

## وحد روح القدس

در مباحث گذشته متذکر شدیم که روح قدسی فیض صادره از ملکوت الهی است که بر هیکل مظاهر مقدسه تجلی مییابد و در مراتب قلوب و اینه وجود انسان مرتسم گشته سپس بر عالم انسانی منعکس میگردد . . . . . اگرچه این حقیقت اسمانی از مشارق مختلف و از بروج متعدد تجلی مییابد و لکن بحقیقت مانند یک افتابی است که در فصول مختلف از افق مختلف طلوع نموده است و یقین است که چون روح قدسی حقیقتی مجرد و معقول دارد لذا تعدد و تکثر نمی پذیرد و با آنکه در هیاکل متعددی طلوع و غروب می نماید و در هر عصر و زمانی از افق طالع میگردد ولی بحقیقت یک قوه مجرد و متحد میباشد علمای الهی گویند انقسام و کثرت تعدد و تکثر از خواص اشیاء متجزیه و محسوس بوده و حقائق مجردة مانند روح و علم و محبت و وحی که از کیفیات نفسانی بشمار میروند غیر قابل انقسام میباشد.

چه یک حقیقت مجرد و معقول مقدار و کمیتی ندارد که تا تعدد پذیرد و مرکب از ذرات و عناصر مادی نیست که تا تحلیل یافته

یا اینکه با مقیاسهای ریاضی تقدیر و توزین گردد بلکه یک حقیقت معنوی است و مفهوم و تعریف حقیقت معنوی این است که شئون مادی مثلاً بعد زمان مکان مقدار کمیت در او راه ندارد.

مولانا خوب گفته است

در معانی قسمت اعداد نیست در معانی تجزیه و افراد نیست  
از بحث فوق نتیجه میگیریم که چون تجلی وحی یک جوهر متحد میباشد و چون انبیای الهی برض تجلی این روح واحد قرار گرفته و از یک منبع کمال سیراب و از یک حقیقت کلی مستفیض میگردد لذا حقیقت وجودشان یکی است با این توضیح معلوم است که منظور از وحدت انبیاء وحدت در جسم بشری و یا اتحاد در روح انسانی و کمالات ظاهری و همچنین وحدت در تعالیم اجتماعی انسان نبوده بلکه فقط اتحاد در روح قدسی و فیض اسمانی میباشد چه که پیامبران هر یک در زمان مختلف و با احکام و تعالیم متفاوت مبعوث گشته و هر کدام تربیت ملت محدودی را بر عهده داشته اند بنابراین وقتی که میگوئیم حقیقت انبیای الهی یکی است مقصود وحدت در تجلیات اسمانی و فیوضات روح قدسی است با این توضیح اگرچه آنچه در حقیقت مظاهر مقدسه جدائی و افتراقی تصور شود و یا اینکه در تجلیات روح قدسی امکان تعدد و تکثری در ذهن پدید آید باطل بوده در حقیقت

چنین اعتقادی با موازین عقل و منطق مغایرت داشته و همچنین برخلاف نصوصی است که در آیات الهیه ذکر و بیان گردیده است.

### نتیجه

از مباحثی که فوقاً بیان گردید نتایج زیر بدست میاید

اول ... ادیان مختلفه عالم از یک منشا واحدی سر چشمه گرفته و در مبانی و اصول روحانی کل متحد و متفق میباشند در حقیقت سلسله ادیان متعدد را مانند حلقات زنجیر بهم مربوط و متصل بوده و هر کدام موید و مکمل ادیان گذشته و شکل تکامل یافته انسان بشمار میروند فی المثل اگرچه نوع انسان در سیر تکامل نوعی از دوسران جنین تا تولد و از تولد تا بمرگ مراحل مختلفی را طی میکنند و در هر مرحله از مراحل تکاملی شکل خاصی بخود میگیرد ولی در کلیه این مراحل مختلفه یک نوع است که تغییر و تکامل یافته و اشکال مختلفی بر خود گرفته است ادیان نیز اگرچه اشکال مولانا گفتند شاخ گل هر جا که میزد گل است خمی هر جا که میجوشد ممل است

تلف دارند و لکن در حقیقت ادیان مختلفه یک جوهر اسمانی میباشند که بالوان مختلفی از افق این عالم تجلی نموده است کن از علما گفته است که این ادیان منزله من عند الله حکوم بزوال نبوده بلکه تولد ثانوی مییابند مگر نه این است که چون طفل وارد مرحله جوانی میگردد و جوان بدوره کمال انتقال می یابد طفلی و جوانی هیچیک فانی نمیگردند پس همین طور ادیان نیز بطور مطلق از بین نمیروند بلکه تکامل یافته و در مسیر این مراحل تکاملی اشکال مختلفی از تمدنهای بشری را بوجود میآورند بقول یکی از نویسندگان شریعت در مثل مانند جامعه ای که خداوند مهر بان در هر عهد و زمان بدست مکرمت خود بر قامت جهان و جهانیان رفته ریوشاینده است تا ظاهر او را جمال و باطن او را کمال بخشند دوم ... جمیع ادیان مصنوع یک روح کامله و معلول یک اراده و مشیت باسطه بوده و کل از یک اصل قدیم منشعب گردیده اند بطوریکه باغبان حقیقی جمیع انسان را از یک دانه و جوهر مجرد یعنی روح القدس بوجود آورده است. اکنون برای اینکه مطلب را بیشتر توضیح دادیم با شما مثالهای خاطر نشان میسازیم. مثال ... در مثل خداوند مانند باغبانی است که وقتی مشاهده میکنند درخت کهنسالی پیر و فرسوده شده است از قلمه



و دانه همان نهال گرفته و آنرا در زمین میکارد و با مراقبت و پرورش از آن دانه و قلمه کوچک در باره دخت جوانی مانند درخت اولی بوجود میآورد بهمین قیاس باغبان حقیقی ادیان مختلفه را از پیوند یکدیگر بوجود آوردند است

مثال دیگر.... همچنانکه در زمستانهای نقاط سردسیر بالای کوههای بلند بهمنی بوجود آمده و در فصل بهار بشکل جویبارهای متعدد از اطراف مختلف کوهستان سر از این میگردد و کشت زارها را سبز و خرم میسازد همین طو ادیان مختلفه مانند جویبارهای متعددی هستند که از یک قله جبل بازخ رقیعی که ذات باری تعالی است سرچشمه گرفته اند.

مثال دیگر.... ادیان مختلفه مانند رودخانه هائی هستند که کل بیک دریا عظیمی که ذات باری تعالی است منتهی میگرددند.

مثال دیگر.... مظاهر مقدسه انبیاء مانند یک خورشید حقیقت اند که از افق مختلف طلوع و غروب مینماید.

مثال دیگر.... جمیع مظاهر الهی چراغهای هدایتند که برای روشن کردن قلوب و افکار انسانی در افق عالم درخشیدند و از یک منبع کلی استفاضه نور و حرارت می نمایند.

## مقام تجرد و مقام تعیین انبیاء

در مند درجات کتب مقدسه برای انبیاء الهی دو مقام و دو رتبه مقرر گردیده است که یکی را مقام غیب یا توحید و تجرد نامند و دیگری را مقام شهود یا مقام تعیین خوانند مقام تجرد و توحید عبارت از فیوضات اسمانی و نفثات روح قدسی است که بر قلوب انبیاء متجلی گشته و هیاکل آنان را از فیض روحانی خود مستفیض میگرداند

در این مقام چون سلسله هیاکل مقدسه معرض تجلی یک حقیقت واحد یعنی روح قدسی قرار میگیرند لذا کل حکم نفس احد یافته و در این مورد کلمه توحید و تجرد بر آنان اطلاق میگردد چه که در این مقام انبیاء الهی موایای مختلفه و مجالی متعدد از یک شمس احد میباشند و کل از یک اقطاب حقیقت اکتساب فیوضات روحانی مینمایند چنانچه میفرماید ما امرنا الا واحد کالمح البصر<sup>(۱)</sup> برخی از حکمای الهی در توجیه مقام توحید و تجرد انبیاء گفته اند چون بنا بر قاعده (الواحد لا یصدر عنه الا واحد)<sup>(۲)</sup> از علت واحد همیشه معلول واحد صدور مییابد لذا ذات باری تعالی که بسیط الحقیقیه و علت العلل عالم وجود است صفات واحد تجلی و فیض احد دارد. با این توضیح همچنانکه از علت واحد معلول واحد

(۱) قرآن کریم (۲) از واحد صادر نمیشود مگر شی واحد

بوجود مییابد و از شمس واحد انعکاس واحد موجود میشود  
و از دریای واحد موج واحد احداث میگردد لذا فیض روح  
قدسی نیز که از آستانه الوهیت برمیخیزد واحد بوده و  
نتیجتاً حقیقت وجود انبیاء متحد میباشد.

در آیات شریفه قرآن نیز ایاتی است که دلالت بر  
وحدت روح و اتحاد حقیقت انبیاء الهی دارد چنانچه میفرماید  
قل انا بالله وما انزل علينا وما انزل علی ابراهیم و اسماعیل  
اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی عبسی و النبیون  
من ربهم و لا نفرق بین احد منهم<sup>(۱)</sup>

ایضاً میفرماید سنته الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنةنا  
تحویلاً. (۲)

ایضاً در سوره نساء میفرماید . . . . ان الذین یکفرون بالله  
ویرسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسوله و یقولون لو  
نبهضن فکر بعضیویدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلاً اولئک

(۱) در سوره بقره آیه ۱۳۰ یعنی ای محمد بگو ما ایمان داریم بخداوند و آنچه  
نازل کرد بر ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط اسرائیل و آنچه آمد بموسی  
و عبسی و همه پیغمبران از پروردگارشان و فرقی نگذاشتیم ما بین هیچک از ایشان  
(۲) در سوره اسراء میفرماید روش خداوند که گذشت از قبل نمی یابید  
این سنت و روش ما تغییر نمی -

همه الکافرون حقا و اعتدنا للکافرون عذاباً مهیناً (۱)  
و انبیاء الهی در مقام تعیین و تفرید که عبارت از مقام جهانی  
انهاست با هم فرق داشته و هر یک در زمان و مکانی مختلف حتی  
باشربیت احکامی متفاوت مبعوث میگردد و هر کدام را روش و  
مسکلی بدیع و لسان و اصطلاحی مخصوص و موطن و مقامی دیگر  
است همچنین ظهور ایشان بر حسب اقتضای زمان متفاوت و تابش  
انوار افاضاتشان بر حسب قابلیت و استعداد ادوات نفوس انسانی  
مختلف است در این مقام است که میفرماید تلك الرسل فضلنا  
بعضهم علی بعض یعنی این انبیاء را بر تری دادیم بعضی را بر  
بعض دیگر -

(۱) بدستیکه کسانی که کافر میشوند بخداوند و رسول او و میخواهند که جدائی بگذارند  
بین خداوند و رسولانش و میگویند ما ایمان داریم ببعضی کافر هستیم بعضی دیگر  
میخواهند بگیرند جدائی بین خداوند و انبیاء ایشان بحقیقت از کافر نیستند و  
مهیا کرده ایم برای کافران عذاب خواوگشندای را -

لا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البينات واولئك لهم عذاب عظيم (قرآن)

### تباين و تعاض ادیان

چون نظری بعالم افکار و عقاید روحانی و اجتماعی ملل و اقوام عالم مینمائیم می بینیم که ادیان و مذاهب متنوعه موجوده در عالم کم و بیش گرفتار معارضه با یکدیگر گشته و با وجود آنکه آیات مصرحه در کتب مقدسه حاکی از وحدت حقیقت انبیاء الهی و مدلولات شرایع اسمانی میباشد مع هذا اختلافی در بین انسان بوجود آمده است و با اینکه مظاهر مقدسه هر یک بجهت تائیس وحدت عالم انسانی مبعوث گشته و جمیعاً منادی صلح و برادری و مبشر اتحاد و یگانگی بوده اند مع هذا پیروان انسان حقیقت دین را در بوته فراموش نهاده و گرفتار اختلافات کثیره شده و گاهی هم این اختلافات قولی بجنگهای خونینی منتهی گردیده است. لکن مرقب توضیح نیست که قتل عام پیروستانها که بدست کاتولیکها متعصب اتفاق افتاد و در تاریخ مسیحیت بقتل عام سنت بارتلمی معروف گردید و همچنین جنگهای صلیبی که بکشتار عده زیادی از مردمی گناه منتهی شد منافی با تعالیم انجیل میباشد و همچنین اختلافات کثیره بین تشیع و سنی سایر مذاهب و فرق اسلامی معیار تعالیم قرآن است تاریخ گذشته ادیان حاکی است که اهل

ادیان از تعالیم روحانی و اخلاقی کتب مقدسه منحرف شده و برخلاف مندرجات نصوص اسمانی بکشتار یکدیگر تیا م نمودند حدوث این جنگها و کشتارهای خونین که در تاریخ گذشته بنام دین انجام گرفت متفکرین و دانشمندان را وادار نمود که تا هر یک از آنان قبح این مطلب را بزبانی گوشزد نمایند و مردم را بوحدهت دین دعوت کنند در حقیقت ظهور اختلافات گوناگون در بین ادیان و تجزیه مسیحیت و اسلام بفرق و مذاهب مختلفه فکر وحدت ادیان را ایجاد کرده و بسیاری از مصلحین اجتماعی چه در بین جامعه اسلامی و چه در جامعه مسیحی و هند که متوجه وحدت ادیان گشته و تحقیق انرا توصیه نمودند این قضیه بیش از همه جادرتصوف اسلامی مورد نظر توجه صوفیان قرار گرفته و بشکل عقیده وحدت وجود بیان گردید زیرا اعتقاد (بوحدهت وجود) که اساس عقاید صوفیان اسلام را تشکیل میداد خود بخود مسئله وحدت ادیان را با اثبات میرسانید چه وقتی که اهل تصوف مدعی شدند هستی وجود یکی است نتیجتاً انبیاء را نیز حقیقت واحد و متحدی میدانستند که از یک منبع واحد تجلی یافته است. صوفیان اسلام هر کدام این حقیقت را بزبانی تعلیم می نمودند چنانچه محمّد بن عربی یکی از مشایخ صوفیه میگوید -

لقد كنت قبل اليوم انكوصحبي  
اذالم يكن ديني الذي بينه واني  
فاصبح قلبي قابلا كل صورته  
فمعي لغز لان وديرا رهبان  
ومعبد اوثان وكعبطائف  
والواح توراة ومصحف قران

ادین بدین الحب اتی توجہت  
رکائبہ فالحب دینی وایمانی (۱)  
شہرستانی گوید -

لقد طفت فی تلك المعابد كلها  
وہر دت طرفی بین تلك المعالم  
فلم ارا الا واضعاً كفا حائراً  
علی ذقنی اوقاراً سنّ نادماً  
خیام گوید

می خور کہ غم کثرت و قلت بیود  
اندیشہ ہفتاد و دو ملت ببود  
ایضا حافظ گوید  
جنگ ہفتاد و دو ملت ہمد را عذر بنہ  
چون بندید بند حقیقت را افسانہ نرند  
جامی گوید

ز ہفتاد و دو مذہب کرد جامی رو بعشق تو  
بلی عاشق نہاں مذہبی جز ترک مذہب ہا

۱۰، محی الدین عربی گوید قبل از انہر زمن کسی بود کہ دوست خود را نکاد میکرہ  
زمانیکہ نبود دین من بادیں او نزدیک پس قلب من قابل ہر صوتی گزید و قلب من چرا گاہ  
بیرای اہوان و کلیسا بزیری دہیانہا است و قلب من معبد بت ہا و کعبہ طوا کنندگان  
است و الواح تورات و مصحف قرآن است - من متدین ہستم بدین محبت بانجا توجہ  
میکنم تا فائدہ محبت ہر جا باشد دین من انجا است -

شیخ بہائی گوید

ہر در کہ نزد صاحب ان خانہ توئی تو  
ہر جا کہ روم پر تو کا شانہ توئی تو  
در میکہ و دیر کہ جانانہ توئی تو  
مقصود من از کعبہ و بت خانہ توئی تو  
مقصود توئی کعبہ و بت خانہ بہا

ابوالعلا المعری شاعر معروف عرب اختلاف و تباین مذاہب  
موجودہ را در موطن خود لا ذقیہ لبنان شرح دادہ و در مذہب  
نزاع مسلمانان و مسیحیون چنین گفته است

فی الاذقیہ ضجتہ ما بین احمد و المسیح  
ہذا بنا قوس یدق و ذاک بہا ذنتہ یصیح  
کل یعظم دینہ یالیت ادری ما الصیح (۱)

مولانا مثنوی در تفسیر وحدت حقیقت انبیاء و وحدت ادیان در  
رسالہ فیہ ما فیہ مینویسد اگر راہ ہا مختلف است اما قصد  
یکی است نہی بینی کہ راہ ہا بکعبہ بسیار است بعضی از دریا بعضی  
از خشکی اگر بر اہا نظر میکنی اختلافی عظیم پیدا است اما چون

ابوالعلا معری گوید

(۱) در شری لا ذقیہ نالہ بلند است - بین مسلمانان و مسیحیون  
این ناقوس می نوازد - وان با اذان صیحہ میزند  
ہر یک بزرگ میدانند دین خود را - ای کاش میدانستم کدام صیح است

بمقصد نظر میکنی همه یگانه اند همه درونها را بکعبه عشق و محبتی  
عظیم است که انجا خلاف نمیگنجد و این تعلق بند بکفر دارد  
و نه باسلام چون بمنزل رسیدند مباحثه و اختلاف که در راهها  
میکردند و این او را میگفت که این راه نیست و تو بر خلاتی سعی  
تو باطل است و کافری و آن دیگری او را همچنین چون بکعبه  
رسیدند معلوم شد که آن جنگها که در راه بود مقصودشان  
یکی بود.

میل حق و اجله عالم تا ابد      گردانی و رندانی سوی اوست  
هر بنی و هر دلی و امسکی است      لیلی یا حق می برد جمله یکی است  
ایضاً مولانا گوید

- ۱ - دل چرخ از حضراتی در مکان      هر یکی باشد بصورت غیر از آن
- ۲ - فرق نتوان کرد نور هریک      چون بنورش روی اری بی شکی
- ۳ - گر تو صد سیب صد بی شماری      صد نماند یک شو چون بفتاری
- ۴ - در معانی قسمت اعداد نیست      در معانی تجزیه و افراد نیست
- ۵ - اطلب المعنی من القرآن و قل      لا نفرق بین احاد الرسل

ایضاً در رساله فیہ مافیہ صفحه ۱۰۲ چنین مینویسد -

انبیاء یک نفس اند از طریق صورت مختلف بشمار می آیند -

لکن در معنی یک ذات و یک نورند ( لا نفرق بین

احد منهم)

نقد بین این معنی را بترکی گفتم یا بپارس گفتم یا بعربی یا بکردی  
الی غیر ذلک اگر بصورت نگوی از راه زبان متعددند زیرا زبان

تاری است لکن در فعل هیچ تعدد نیست مفهوم از همه  
زبانها ان یک حاجت معین است

پس انبیاء و اولیاء همچون ان زبانها و ان بصورت  
متعدد و مختلف و بمعنی متحد و مو تلفند همه یگانه همچون  
الف است که الف را بهر قلم و هر رنگی و لوحی که نویسی همان  
الف باشد. الف تجلی حق است و تخت و کاغذ صور اولیا است -  
صورتها اگر چه مبدل شوند و متعدد گردند معنی علی کل

حال یکی است بی تغییر و تبدیل      شاعر گوید

ان سرخ قبائی که چو پاره بر آمد      امسال در این خرقه زنگار بر آمد  
وان ترک که ان سال بیغماش بدید      این است که امسال عرب وار بر آمد  
ان یار همان است اگر جامه گذرد      ان جامه بدید کرد و دیگر بار بر آمد

بیا

## اتحاد و وحدت اساس ادیان

اگر چنانچه ادیان و مذاهب مختلفه را تحت مطالعه دقیق قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد که سلسله ادیان آسمانی نه تنها از نظر تجلی مبداء و سرچشمه واحدی دارند بلکه از لحاظ اصول و مبانی نیز متحد و متفق بوده و جمیع برای یک هدف کلی و نهائی که میتوانیم آنرا در دو اصل (تربیت) و (سعادت) بشر خلاصه کنیم تاسیس گشته اند هماهنگی و توافق ادیان در این دو اصل ضروری و لازم مبرم جدی است که هرگز نمیتوان کوچکترین اختلافی در این اهداف و مبانی تصور نمود هیچین اگر چنانچه اهداف و اصول کلی و مشترک ادیان را در چهار اصل عرفانی و اجتماعی و اخلاقی و فلسفی تقسیم نمائیم و هر یک از این مبانی و اصول را از نظر ادیان مختلفه مورد مطالعه قرار دهیم بیقین خواهیم دید که کلیه ادیان در اصول چهارگانه متحد بوده و کل مومنان و مروج آنها بشمار میروند

توضیح آنکه

هدف عرفانی ادیان را میتوانیم در مسئله (توحید) خلاصه نموده و بگوئیم که جمیع انسان پایه های توحید و وحدانیت الهیه را در زمین تاسیس نموده ذات باری تعالی را که محرک و موجد عالم هستی است بنوع انسان معرفی نمودند تا عقول

قاصر و کوتاه بشری بتواند بمقدار تعالیم ادیان بعرفان حضرت منان و اصل گشته و بحریم الهی وارد شود و او را با معرفت کامل و با تمامی قلب و روح پرستش نماید پس میتوانیم بگوئیم که اساس عرفانی ادیان مختلفه یکی است و آن عبارت از اقرار بوحدانیت الهی و اعتراف بتوحد ذات و صفات اوست هدف اجتماعی ادیان عبارت از تنظیم روابط عادی لازم مردم بایکدی بگرم و ایجاد عدالت و محبت در زندگی انفرادی تاسیس نظم و وحدت در حیات اجتماعی انسان است پس در اینجایی میتوانیم بگوئیم که اساس یا هدف اجتماعی ادیان الهی یکی است و آن عبارت از ایجاد نظم و عدالت و آزادی و اتحاد و وحدت در جوامع انسانی است (۱)

اما در هدف اخلاقی نیز لازم است بدانیم که چون هدف نهائی جمیع ادیان و مذاهب مختلفه تقویت قوای روحانی بشر و ایجاد (انسان کامل) بوده است. لذا کلیه کتب مقدسه حامل پیام اخلاقی برای افراد انسانی بوده و جمیع در بوجود آوردن انسان عالی تر و ایجاد جامعه بهتر هدف مشترکی داشته اند در اینجانبین میتوان گفت که اساس اخلاقی جمیع ادیان آسمانی یکی است و آن عبارت از تقویت قوای اخلاقی و تکامل

(۱) در قرآن کریم میفرماید: فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ وَمُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ أَيْضًا مِيفْرَاهِد . . . . لكل أمة رسول فإذا جاء رسولهم قضى بينهم بالقسط -

بخشیدن افراد انسانی بحیات روحانی است.

هدف فلسفی ادیان بطور کلی عبارت از توجیه حقیقت عالم هستی و بیان شخصیت انسان و مبداء و معاد زندگی اوست بطوریکه جمیع ادیان تعلیم داده اند که انسان را در درون این هیکل مادی شخصیت روحانی نهفته است این شخصیت روحانی در روح بعد از فنای جسد باقی میماند تا در مراحل و عوالم بی منتهای الهی سیر و تکامل یابد و قابل دخول در ملکوت الهی گردد پس مسئله روح و بقای روح و مجازات و مکافات اخروی از مبانی ثابت فلسفه ادیان الهی بوده و در کلیه مذاهب اعتقاد بعوالم روح و حیات روحانی وجود داشته است پس در اینجا نیز میتوانیم بگوئیم که اساس فلسفی ادیان الهی یکی است مثلاً اعتقاد ببقای روح انسانی و ارتقاء او بسوی حیات ابدی یکی از آن مبانی فلسفی بشمار میروند.

## خداوند با انبیای خو چگونه تکلم میکند

قبل از اینکه کیفیت کلام و چگونه تکلم الهی را با برگزیدگان خود توضیح دهیم بدو لازم است که بدانیم حکمای الهی و فلاسفه متالهیین تکلم را بر دو نوع تکلم لفظی و تکلم غیر لفظی تقسیم نموده و گفته اند تکلم لفظی تکلمی است که با الفاظ و عبارات انجام میگیرد ولی تکلم غیر لفظی احتیاجی با عبارات و الفاظ نداشته و میتواند بوسیله ابداع و اختراع و تکوین شی و یا صنعی تظاهر یابد عبارت ساده تر چون مقصود اصلی از تکلم بظهور رسانیدن معانی و بیان کردن مقاصد درونی است لذا ممکن است این معنی و مقصد بوسیله الفاظ بیان و در قالب عبارات تظاهر یابد مثل اینکه شخصی میگوید « من نقاش هستم » و یا اینکه ممکن است این مقصد بدون الفاظ نیز بیان شود بدین طریق که نقاش نقش بسیار زیبایی کشیده و با ایجاد و ابداع این مصنوع مقصود خود را بیان نماید بهمین قسم خداوند نیز ممکن است کمالات و فیوضات و مقاصد خود را بدون الفاظ و عبارات بیان نموده و بوسیله ابداع و اختراع و تکوین صور عالم کمالات ذاتی خود را ظاهر نماید چنانچه اعیان و صور مختلفه عالم هستی نیز بنوبه خود کلام الهی بوده و ایت علم و قدرت و مبین کمالات او میباشد

چنانچه میفرماید (و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا  
تصرون) (۱) شاید بدین علت است که در کتب مقدسه اجزاء  
عالم بکلمه الهی تعبیر و مجموعۀ جهان هستی بکتاب مبین  
موسوم گشته است چنانچه در سوره کهف میفرماید .

قل لو کان البحر مدا و الکلمات ربی لنفذ البحر قبل ان تنفد  
کلمات ربی .

یعنی بگو اگر دریاها مرکب کلمات پروردگار من باشد پیش از آنکه  
کلمات پروردگار من تمام شود دریاها تمام می پذیرد  
یکی از شعرا در تفسیر این آیه کریمه گوید .

بیزدانکه جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است  
عرض اعراب و جوه چون حرف است مراتب جمله آیات و قوف است  
اذا و هر عالمی یک سوره خاص یکی زان فاتحه و ان دیگر اخلاص  
اکنون با توجه داشتن بمفهوم تکلم لفظی و تکلم غیر لفظی باید  
معلوم نمود که خداوند با فرستادگان خود چگونه تکلم مینماید .  
یعنی آیا تکلم او مانند کلام بشر در قالب الفاظ و عبارات انجام  
میگیرد یا اینکه تکلم او غیر لفظی میباشد در صحت یا سقم تکلم  
لفظی و غیر لفظی بین مذاهب اسلام و همچنین میان دستۀ حکما  
اختلاف نظر موجود میباشد متکلمین معتزلی و اشعری گویند

(۱) یعنی در زمین نشانه های است از برای موقنین و همچنین در نفسهای شما  
نشانه های از قدرت الهی است درک نمیکنید .

که کلام خداوند نیز نوعی از بیه و زیر اصوات و حروف و کلمات  
است اوله انها این است که بعضی از آیات قرآن کریم دلالت بر تکلم  
لفظی خداوند دارد چنانچه در قرآن کریم مذکور است که خداوند  
در جبل فاران و کوه مقدس طور از آتش و بقول دیگر از درخت  
تجلی نموده و با حضرت موسی بتکلم پرداخت چنانچه مذکور  
است و کلام اله موسی تکلیماً .

ولکن در مقابل متکلمین حکمای مشائی مانند ابن سینا و قاریابی  
تکلم خداوند را با انبیای خود تکلم معنوی که مقدس از الفاظ  
و عبادات است دانسته و گویند که معنای تکلم الهی در حقیقت  
نزول روح القدس و تجلی صفات اوست چنانچه خداوند نه تنها  
با انبیاء بلکه با همه موجودات با هر یک بنوعی تکلم میکند چنانچه  
خداوند رحمن با خلق کردن و ابداع نمودن جهان و تکوین  
عالم امکان مقام و منزلت خود را تبیین و انسان را از جلال و قد  
وسیت خود آگاه میسازد بقول شاعر .

همه عالم صدای نغمه اوست که نشنید این چنین صدای دراز  
شیخ الرئیس حکیم ابوعلی سینا در رساله فیض الهی در بیان تکلم

(۱) یکی از القاب عیسی مسیح در انجیل کلمته اله است چنانچه در باب اول انجیل  
یوحنا مینویسد در ابتدا کلمه بود کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود  
ایضا در سوره ال عمران قرآن کریم نیز مسیح را کلمته اله نامیده و میفرماید یا مریم ان  
اله بپشرك بكلمته منه اسمها المسيح  
چنانچه در سوره النحل میفرماید ان بودک من فی الشاد



معنوی حق چنین مینویسد .

مقصود از متکلم بودن حق ترید عبارات و احادیث یعنی افکار متخیله نیست که عبارات و الفاظ دلیل بر آنها باشد مقصود فیضان علوم است از ناحیه مقدس او بر لوح قلب پیغمبر بتوسط عقل فعال و ملک مقربش پس کلام حق عبارت است از علوم حاصله برای نبی است) بعقیده حکمای الهی نه تنها خداوند با خلق خود تکلم دارد بلکه موجودات نیز از جماد و نباتات و حیوان و انسان هر یک بزبانی بامبداء و خالق خود در تکلم بوده و هر کدام بلسانی بستایش و نیایش ان ذات مقدس مشغولند چنانچه در قرآن کریم میفرماید ان من شی الایسیح بحمده ولکن لایفقهون تسبیحهم یعنی نیست مگر آنکه تسبیح میکنند خداوند را و لکن نمی فهمند تسبیح آنها را) شعرا و عرفا اسلام نیز هر یک در تفسیر این آیه مبارکه بسط مقال دادند از جمله فاریابی در کتاب فصوص و قسمت تسبیح موجودات مینویسد

اسمانها بدوران خود در گرد مرکز فرمانبرداری پروردگانه و گردش آنها از روی شوق و اراده است و زمین نیز بجنبش خود منقاد صانع خویش میباشد .

(۱) سوره بنی اسرائیل میفرماید تو شیما باید است تسبیح انسانی ارادی بوده و لکن تسبیح موجودات دیگر اجباری میباشد .

در طاعت یزدانست این چرخ بگشتن

اباد بدین است چنین گنبد دوار (۱)

اب و باران بیرونی و ریزش تسبیح گوی و ستایشگر و دیگر موجودات بزبان حال ثنا گستر و سپاسگذار رب خویشند . . . . . و بین ابر خداوند جهان را وین ابر . . . . . بنده است مطیع است بپایریدن گاهی موجودات بذکر معبود خود مشغولند ولی خود بی خیرند پس تذکر و توجه زیبنده ترین کارها و برتر و بالاترین مرتبه بندگی است خاصه که شکر بخشایش او و امی بزرگ است که بجد و جهد باید گذارد .

وامی است بزرگ شکر او بر تو  
همچنین سعدی گوید .

کوچه و صحرا و درختها همه تسبیحند  
افزینش همه تنبیه خداوند دلست  
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود  
هر که امر و زنبیند اثر قدرت او  
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار  
دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار  
هر که نکوت کند نقش بود بر دیوار  
ظاهر آنست که فدایش نبیند دیدار

(۱) دکارت فرانسوی نیز تمام اشیاء را دارای شعور دانسته و مینویسد چوتمام این موجودات از دست شاعر صادر شده پس هر چه هست شعوردار است .

(۲) از دیوان ناصر خسرو .

(۳) صلوات السماء بدورانها و الارض بر حجانها و الماء بسلانه و المطر بهطلا نه وقد تعلق له ولا تشعروا ذکر الله اکبر

مولانا گوید .

باشما گویند روزان و شبان  
جمله ذرات عالم بی زبان  
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم  
باشمانا محرمان ما خاموشیم  
نطق اب و نطق خاک و نطق گل  
هست محسوس حواس اهل دل

✽

## شهود و اشراق حکما

طبق حکما از جهت اینکه در کشف حقایق روش‌های مختلف  
انخاذ کرده اند بدو دسته بزرگ تقسیم میشوند دسته ای که  
بحکمایی مشائی معروف و پیر و مشرب ارسطو میباشند از طریق  
عقل بکشف حقایق پرداخته و باروش استدلال که عبارت از  
انتقال ذهن از حکمی بحکم دیگر میباشد بدنبال واقعیات رفت  
و بعقلیون معروف شده اند این روش خود بردو نوع تقسیم میگردد  
یعنی اگر این انتقال ذهنی از حکم کلی بحکم جزئی باشد اثر ارسطو  
قیاس و اگر بالعکس یعنی از جزء بکل باشد اثر استدلال استقرایی  
نامند و هر دو نوع این استدلال شخصی محقق را بوسیله عقل  
از اثر بموثر میکشاند و از فرضیه به نتیجه میرسانند  
برخی دیگر از علما که در تاریخ فلسفه بحکمای اشراقی معروف و  
متماثل به حکمت اشراق افلاطون میباشند گویند هر چند که  
طریقه عقل و استدلال راه و روش صحیحی برای کشف حقایق  
بشمار میرود ولی تنها دانستن کافی نیست بلکه باید قدم فزاینده  
از علم الیقین بمقام عین الیقین که مقام کشف و شهود است  
و اصل گردید و حقیقت را با چشم دل مشاهده نمود بنا بر این  
عقل و استدلال با آنکه طریق درک حقایق بشمار میرود ولی  
کشف و شهود قلب را مقامی بس بلندتر از علم ادراک و دل

در مفاوضات . . . . . جمیع اشیاء در جمیع اوقات ناطق و لکن

اذان از اصغوار آن محروم .

داد ایره فهم بسی وسیعتر از عقل و استدلال است چه از دانستن  
 تادیدن و از علم الیقین تابعین الیقین فرق بسیار است (گویند  
 وقتیکه شیخ شهاب الدین سهروردی و بوعلی سینا را اتفاق ملاقات  
 افتاد چند روزی با هم به مفاوضه نشستند و در بیگانگی بروی خود  
 بستند پس از آن بوعلی را پرسیدند شیخ شهاب را چگونه  
 یافتی گفت هر چه من میدانم او میدیند و از سهروردی پرسیدند  
 در باره بوعلی چه میگوئی گفت هر چه من بینم او میدانم  
 با این توضیح معلوم است که چون حکمای اشراق را مقصد وصول  
 بحقیقت بود و از آنجائیکه وصول بحقیقت هم با روش ظاهر یعنی  
 عقل و استدلال و قیاس و استقراء میسر نبود لذا آنان با روشی  
 باطن یعنی اشراق قلب بدنبال حقایق مشتافتند و از طریق  
 کشف و شهود بتحری حقایق پرداختند  
 پس از اینکه لزوم و جامعیت طریق کشف و شهود را در جستجوی  
 حقایق دانستیم اکنون باید متذکر شویم کشف و شهود انواع  
 مختلفی داشته گاهی این کشف و شهود از نوع احساس بویژه چنانچه  
 انسان شکفتن گل و رنگ آسمان و حرکت ستارگان را مشاهده  
 میکند و گاهی این کشف عقلانی است یعنی انسان صور هندسی  
 را ادراک میکند و زمانی این کشف روحانی است یعنی انسان

(۱) ابن فارض گوید

اسافر عن علم الیقین بعینه . الی حقه حیث الحقیقه رحلقی -

بقایق مجهول روحانی را استنباط مینماید از قبیل مکاشفات یوحنا  
 رویای دانیال این نوع کشف و شهود گاهی مکاشفه و رویاد  
 الهی الهام خوانده میشود -  
 بنا بر این کشف و شهود عقلانی و روحانی گاهی مشاهده و رویائی  
 است که صورت و حوادث آینده را عرضه میکند مانند مکاشفات  
 رویاهای دانیال که حوادث آینده یهود و روم را روشن ساخت  
 گاهی این کشف سر و ش غیبی است که در بیداری بگوش دل میرسد  
 انسان را از حقیقتی مطلع میسازد مانند اشراق و کشف علمی  
 در نصیب دانشمندان میگردد -

طبقه نوابغ گاهی با کمک این نیرو حقایق را درک میکنند یا اینکه  
 برخی از افراد روشن دل بتأیید این اشراق درونی ظهورات جدید  
 را ادراک مینمودند -

از حکمائی که طریق ذوق عرفانی و اشراق درونی را در کشف حقایق  
 اتخاذ نموده اند میتوان پلوطین را که در قرن اول و دوم میلادی  
 زیارتی است نام برد وی در یونان بوجود آمده بعد از  
 فلاطون روش اشراق را دنبال نموده و مکتب افلاطونیون جدیدی  
 را بنانهاد وی میگفت که برای وصول بحقیقت باید از حس و عقل

(۱) فلوطین پنجاه و چهار ساله دارد که یکی از میریانش بنام فرمودیوس حکیران  
 آن رسالات را در شش جلد منتشر ساخته است که رویهم معروفند به (اشاد) یعنی  
 رسالت نه نگاه

(۲) از تالیفات سهروردی حکمه الاشراق تلویحات و مطا. سات هیاکل  
 النور دبستان القلوب است -

تجاوز نمود و بسیر معنوی و کشف و شهود متصل گردید بعقیده او هر چند فکر و عقل نزد بان عروج بسوی حق میباشند<sup>شد</sup> و لکن برای رسیدن و وصول با و کوتاه است بنا بر این باید با ذوق عرفانی و اشراق قلبی بحریم الهی وارد گردید - (۱)

از حکمای معاصرین نیز بر کسوف این روش را اتخاذ نمود و وی که در نیمه های دوم قرن نوزدهم ظهور کرد میگفت برای درک حقایق حس کافی نیست زیرا حس همه چیز را دارای مقدار و مکان می پندارد کمیت عقل نیز در این راه لنگ است چه عقل آدمی جا نشین غرائزی است که در حیوانات وجود دارد بنا بر این شخص ذوقی میتواند چیزی را دریابد که نسبت بان یکنوع اشراق حاصل کند از گفته های مشهور است که میگوید معرفت عقلی گرد اشیاء می گردد اما معرفت شهودی بدرون آنها راه مییابد ان یک با آنچه نسبی است پابند میشود و این یک جز با آنچه مطلق است خرسند نمیگردد

(۴) در بین حکمای اسلام نیز گروهی روش عقلی و استدلال را کافی برای کشف حقیقت ندانسته و بکشف و شهود متصل گشته اند - از جمله مولانا گویند -

پای استدلالیون چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بو سنانی گویند -

بقیاسات عقل یونانی نرسد کس بذوق ایمانی  
عقل خود کیست بمنطق و رای را برد تا جناب پاک خدای

## فرق وحی الهام

وحی بمعنای اعم عبارت از فیض اسمانی و اشعه ساطعه از ملکوت الهی است که بر سلسله انبیاء و پیامبران تفویض گشته قلب منیرانان را محل و معرض تجلیات خود قرار میدهد این فیض اسمانی یعنی روح القدس هر چند جوهر و حقیقت واحدی است و لکن از نظر کیفیت و شدت و ضعف خود مراتب و درائیجی دارد و در هر درجه و درجه کمالات خاصی بخشیده و باعتبار ظهور این کمالات در هر مقام باسی خاص تسمیه مییابد - مثلاً در مقام عالی تر بنا موحی در مقام ضعیف تر آنها خوانده میشود وحی که قوی ترین و کاملترین درجه این فیض اسمانی است شامل ان کمالاتی است که فقط در وجود پیامبران اولی العظم که صاحب کتاب و شریعت مستقل بوده اند ظاهر گشته و فقط آنان را معرض تاثیرات و تجلیات خویش قرار میدهد این دسته از انبیاء که مهبط و مطلع چنین روح عظیمی قرار میگیرند هم قدرت رسالت و هم قدرت نبوت مییابند بدین معنی که هم برای ایجاد شریعت و مدنیت تا نراهی مأمور میگرددند و هم میتوانند از حوادث و قایع آینده بشر را مطلع ساخته و مسیر آینده بشر تعیین و جهت انرا ترسیم نمایند -

در صورتیکه نیروی الهام بمراتب ضعیف تر از وحی میباش  
بطوریکه الهام قدرت رسالت و تشریح شریعت نداشته بلکه تنها  
میتواند بر شخص ملهم قدرت تبیین آیات بخشید یا اینکه  
او را قادر بر پیشگویی و نبوات حوادث آینده گرداند.

چنانچه فیوضات الهام در دوره یهود مشمول انبیاء اسرائیل و  
در دوره مسیحیت مشمول حواریون و در دوره اسلام مشمول آل  
امروا نمه گردید پس الهام اگرچه خود فیض اسمانی است و لکن  
از نظر قدرت و شدت با وحی و روح القدس که مخصوص انبیاء  
مستقل است فرق کلی دارد توضیح آنکه

(۱) الهام در لغت بمعنای اعلام و در اصطلاح شرح عبارت از  
القائاتی است که بطریق فیض بدون اکتساب و فکر بر قلب بنی  
غیر مستقل یا ولی امر وارد میگردد.

این القاء گاهی بطور وحی مقرون بسمع و گاهی بواسطه دریا  
حاصل میشود بعضی از علماء در وجه افتراق بین وحی و الهام گفته  
اند این فرق باعتبار شخص است یعنی اگر اعلام غیبی نسبت بر پیغمبر  
واقع شود انرا وحی و اگر نسبت بولی صورت گیرد انرا الهام گویند  
و بعضی از علماء گفته اند که القائی که بر قلب میشود اگر بر انسان معلوم  
شد که از چه ناحیه و بچه سبب بود انرا وحی و الا الهام نامند و  
تقریباً شبیه بامور وجدانی میشود مثل - درک گرسنگی تشنگی

در دوره اسلام ائمه اطهار می توانستند بقدرت الهام  
اشاره نازل از سماء مشیت الهی را که از زبان پیامبر او الی العظم  
جاری گشته است تبیین و تفسیر کنند و آیات مستعار و متشابه  
قرآن کریم را توجیه نمایند

و بعضی از اهل تحقیق گفته اند من افاضته العقل الکلی یتولد  
الوحی ومن اشراق النفس الکلیه یتولد الالهام.

باباطاهر در شرح کلمات گوید الهام عبارت از القاء خیر و شر و  
باطن و خفی امور است در قلب بند و کسی که نور الهام در قلب  
او تابش کند امور غیبی را با فراست خود در یابد تبصری گوید  
میان الهام و وحی فرق است و گوید بدانکه الهام حاصل میشود  
از حق بدون واسطه ملک بواسطه وجه خاص که او را است و  
هر موجودی از موجودات عالم و وحی حاصل میشود بواسطه و از  
این جهت است که احادیث قدس را وحی ننامید و اند.

ایضا گوید. الهام کشف معنوی است و از خواص ولایت است  
و وحی اعم از الهام است زیرا وحی از راه شهود ملک و شنیدن  
سخن او حاصل میشود که از باب کشف شهودی است که متضمن  
کشف معنوی است و الهام از راه کشف معنوی بدون  
شهود فرشته و ساطت ملک حاصل گردد و از خواص نبوت است

(کتاب دستور العلماء)

همچنین در دوره یهود انبیای بنی اسرائیل مانند حزقیال و اشعیا و دانیال بقدرت این روح مکاشفات نمودند و حوادث آیند را قومی اسرائیل را مانند خرابی بیت المقدس و حمله یهو که نصر و طیطوس و همچنین ظهور کورش کبیر و آزادی یهود را پیشگویی نمودند همچنین حواریون مسیح در روز پنتیکاستی یعنی در ست پنجاه روز بعد از شهادت مسیح که دور هم جمع بودند معرض تجلی الهام الهی قرار گرفته فیوضات الهام را درک و احساس نموده و چنان قدرت معنوی یافتند که توانستند از جمیع شئون دنیوی گذشته و بخد مت و تبلیغ امر مسیح قیام نمایند چنانچه در باب دوم کتاب اعمال رسولان مذکور است که در روز پنتیکاستی که حواریون یکجا جمع بودند روح القدس بانان اضافه فیض نموده و همگی صاحب الهام گردیدند -

ایضا - در باب دوازدهم رساله مزبور مذکور است « هر کس را روح القدس بجهت عطا میشود زیرا یکی را بوساطه روح القدس

کلام حکمت اده میشود و دیگری را کلام علم بجهت همان روح یکی از ایمان بهمان روح و دیگری را نعمت های شفاء اذن و یکی را قوت معجزات و دیگری را نبوت و یکی را تمیز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و

دیگری را ترجمه زبانها لکن در جمیع اینها همان یگروح فاعل است که هر کس را فرداً بحسب اراده خود تقسیم میکند .» طبق این بیان که در اعمال رسولان ذکر گردیده است پولس حواری بعلت تجلی این الهام بمقام ایمان رسید و از خاد مین مسیح گردید چه پولس ابتدا از دشمنان مسیح بود و در راه انطاکیه که برای ازار مسیحیان مامور شده بود مورد این الهام و مکاشفه قرار گرفته و از مؤمنین بمسیح گردید -

چنانچه در باب نهم کتاب اعمال رسولان مذکور است ... چون پولس نزدیک دمشق رسید ناگهان نووی از آسمان دور او درخشید و بنهین افتاد او از وی شنید که بد و گفت ای شاول ای شاول بل چه بر من جفا میکنی جفا میکنی گفت خداوند اتو کیتی خداوند گفت من عیسی مسیح هستم که تو بد و جفا میکنی لیکن برخاسته بشهر بر که انجا بتو گفته میشود چه باید کرد پولس سر تا پا مرتعش شد و ایمان آورد -

(۲) آیات مصر حد در قرآن کریم نیز بعلت فرق وحی بالهام بین مقام رسالت نبوت گذاشته چنانچه در قرآن کریم سورۃ حج میفرماید ما ارسلنا من رسول ولا نبی بسیاری از مفسرین و محدثین اسلامی تیر در تفسیر این آیه گفته اند که رسالت بانبوت فرق دارد البته هر رسول نبی نیز تواند بود و لکن هر نبی رسالت نداشته و صاحب شریعت مستقل نمیباشد عبد القادر جرجانی در اصول الدین می نویسد و کل رسول الله عز وجل نبی ولیس کل نبی رسولاً شیخ احمد احسانی در شرح الزیارات گویند النبوة قبول النفس القدسیة حقایق المعقولات المعلوماً من جوهر العقل الاول والرساله تسلیح تلك المعلوماً والمعقولات الى المستعدين

همچنین پطرس بقدرت این روح یعنی الهام امراض بیماران روحانی  
را شفای بخشید چنانچه در باب سوم اعمال رسولان مذکور  
است. آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که میخواستند بهیكل  
داخل شوند صدقه خواست اما پطرس و یوحنا بر وی نیک نگریته  
گفت بمان بگر پس برایشان نظر افکند منتظر بود که از ایشان چیزی  
بگیرد انگاه پطرس گفت مرا طلا و نقره نیست اما آنچه دارم بتو  
میدهم بنا مرعیسی مسیحی ناصری برخیز و بخرام و دست راستش  
را گرفته او را برخیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوت گرفت  
و بر جسته با ستاد و خرامید.

تجلی او در هر مراقی بلون او ظاهر مثلاً  
در مرایای قلوب حکما و تجلی فهم و حکمت  
ظاهر شد و همچنین در مرایای افشاگران  
تجلی نمود بدایع عرفان و حقایق تبیان  
ظاهر شد.

## الهام و اشراق نوابغ

(از مرایای دانش)

اگرچه تجلیات وحی و فیوضات روح القدس تنها و فقط  
مشعول پیامبران اسمانی و مظاهر الهی میگردد و لکن علما و  
فلاسف جهان نیز در بوجود آوردن شاهکارهای علمی و هنری از  
فیض الهامات اسمانی بی بهره نبوده اند بطوریکه گاهگاهی تجلی  
کوچکی ازان تشعشع روحانی ساحت عقل و وجدان نوابغ جهان  
دامت اثر و روح آنان را در کشف حقایق علمی هدایت نموده است  
و باین جرعه کوچک نبوغ خلاق در وجود آنان بوجود آورده  
است.

این جرعه معقول و معنوی که گفتیر علت کیفیت ظهور  
آن هنوز برای بشر مجهول مانده است در حقیقت بوجود آورنده  
نبوغ و افریننده و مادر نوابغ بشمار میرود بطوریکه قاطب نوابغ  
بفیض این الهام علمی و هنری توانسته اند خلاق اشعار نغز ادبی  
و واضع قواعد ریاضی و کاشف قوانین اجتماعی طبیعی باشند  
پس معلوم است که منظور از این الهام علمی یا هنری همان وحی  
اسمائی که مخصوص مظاهر مقدسه میباشد نیست بلکه مقصود  
الهام علمی است که بر قلوب علما و عرفای بزرگ القاءات علمی می  
نماید و همان اشراق فلسفی است که گاهی بدون هیچ نوع وسیله

مادی مغز متفکرین را متاثر میسازد و روح انسان را در کشف حقایق علمی و بوجود آوردن شاهکارهای هنری و ادبی توفیق میبخشد و بقول بایرون این اشراق «مانند یک قطره کوچک شبی است که بر روی فکر در میریزد و سبب میشود که هزاران مغز در باره آن بتفکر پردازند» البته باید توجه داشت انهاییکه مشمول چنین اشراق علمی و الهام درونی میشوند و چنین اشراق عبیق روحی را حاصل میکنند بسیار قلیل بوده و اکثریت علماء کسانی هستند که تراوشات فکر اقلیت خلاق را تفسیر میکنند و مانند صرافان در راهی گرانبهای علمی و ادبی را که بوسیله عده قلیلی از عوامان دانش از اعماق اقیانوس بیکر طبیعت استخراج شده است تجزیه و تحلیل ننوده و از آبشار دانش عرضه داشته اند یعنی آنان عقاید نو را گرفته و آنرا با تغییر و تبدیل بعالم علم عرضه میدارند چنانچه هم میگویند کسانیکه نسبت بحقایق جدید بگونه پیش یابی دارند بسیار نادیده و در تمام علوم اکثریت با کسانی است که افکار بیک اقلیت کوچک را شرح و بسط میدهند و تعقیب میکنند و کاشفان همان مبتکران و برانگیزندگان افکار نو و عمیق هستند.

در وجه تمایز این دو دسته میتوان گفت علمای دسته اول که مفسرین عقاید دیگرانند مانند عنکبوتی است که از مایه درونی خود تار می‌تند و پشه سست و بی اساس می‌بافت و حال آنکه نوابغ واقعی مانند زنبوری که از شیر گل عسل میسازد

انسان نیز مایه علمی و از طبیعت گرفته و از آن حکمت نو و فلسفه نو و قانون نو بوجود میآورند (هر چند که علت ظهور و بروز این استحاله دوحی یعنی ظهور اشراق فلسفی و تجلی نبوغ خلاقه علمی را نمیتوانیم بفهمیم و قادر نیستیم که با وجود آوردن شرایط مساعد و محیط مناسب از دواج و تربیت تا بغه بسازیم.

ولکن میدانیم که این اشراق و این نبوغ خلاق علاوه بر فطرت ذاتی بیشتر از تفکر درباره مظاهر طبیعت و اجتماع بوجود میاید و در حقیقت تمرکز شدید قوای دماغی و همچنین دارستگی از تعلقات مادی و قبول رنج و محرومیت که جلادهند و صفا بخشند روح انسانی است شرط اصلی و اساس برای ظهور اشراق و الهام علمی و هنری بشمار میرود و این دو وسیله در ظهور و بروز اشراق و تظاهر نبوغ خلاق نقش مهمی بر عهده دارند.

مثلاً گوته المانی در خصوص رنج و درد که سرچشمه الهام و اشراق بشمار میرود چنین گفته است.

انکس که هیچگاه نان با ندهد و لا نخورد و نیمه شب را چشم برآه فردا بزاری سپری نساخت هیچگاه شما را ی نبرد های آسمانی نخواهد شناخت»

اینکه گفتیم این اشراق از تفکر درباره مظاهر طبیعت حاصل میشود مقصود این است که حوادث و جریانات عالم طبیعت بنویس خود الهام بخش بوده و بگونه تداعی معانی ایجاد



کرد و افکار نابغه را از یک معلومی بحقیقت مجهولی هدایت میکند و ما این حالت یعنی جهش فکری را که بطور بختی ناگهانی در مغز متفکری بوجود میاید اشراق یا الهام علمی یا کشف شهود مینامیم و در مثل گوئیم همچنانکه بگ زن بعلت نزدیکی با مرد بارد او میگردد و نوزاد بوجود میآورد مرد نابغه نیز از حوادث خارجی باردار حقایق میشود چنانچه نیوتون مخترع و کاشف بزرگ فرانسوی با مشاهده یک حادثه کوچک یعنی سقوط سیب از درخت قانون بزرگ جاذبه عمومی را کشف کرد و ارشمیدس در حمام بکشف یکی از قوانین فیزیک توفیق یافت و وقتیکه در خزینه رفت برقی از یک حقیقت علمی بخاطر شرط ظهور نمود و فهمید که اگر جسمی در مایعی غوطه در باشد مانند آهن و زین مایع هم جهش از وزنش کسر میشود.

و همچنین سقراط که اولین پایه گذار حکمت الهی در یونان است بقدرت همین اشراق و الهام فلسفی بود که بر بسیاری از حقایق عالم مطلع گشته و مبانی علوم عقلی را در یونان قدم بنا گذاشت.

توضیح آنکه در قرن ششم قبل از میلاد افکار سقراط مانند نوری عظیم در یونان درخشیده و سایر نواحی عالم را تحت الشعاع خویش قرار داد و با این درخشش یونان را کعبه علوم و سر مشق معرفت گردانید این نور یک نوع اشراق فلسفی یا الهام علمی بود که در قلب سقراط پرتو افکند و افلاطون و ارسطو محل

انعکاسات این اشراق و الهام قرار گرفته و بعد ها حکمای اسلام نیز مانند فارابی و بوعلی سینا و ابن رشد از نور ساطع از افق یونان مستفیض گشتند و هنوز هم عالم بشریت با وجود ترقیات عالی در علوم تجربی در مسائل عقلی و الهی خود را از اشراقات و الهامات علمی حکمای یونان بی نیاز نمی بیند چنانچه بالدین رئیس الوزرای سابق انگلستان میگوید بعضی علوم مادی و صنعتی از زمان حکمای یونان تا حال خیلی ترقی فوق العاده کرده ولی شک دارم که فهم عقل مبنی بر تفکر انسانی قدیمی بالا تر از عهد ارسطو رفته باشد با این امثله و شواهدی که اختصارا بیان گردید معلوم میشود که الهامات علمی مانند الهامات مذهبی گاه گاهی تجلی نمودار و ارواح و مغزهای لایق و شایسته را معرض تاثیرات خود قرار داده است بنابراین اگر چنانچه می بینیم که این اشراقات علمی نادر الوجود میباشند علت این است هر مغزی لایق و مستعد برای جذب و جلب اشراقات هنری و علمی نیست بلکه شرایط بسیار زیادی لازم است که تا شخص مستعد چنین الهام علمی هنری و یا اینکه لایق اشراق فلسفی باشد البته واضح است که این شرایط بوسیله صفات و کمالات اکتسابی بدست نمی آید بلکه روح انسانی بالذات و یا بالفطره باید دارای چنین قابلیت باشد در مثل نوابغ مانند راد یوم بالذات تلکلا و درخشندگی دارند و حال آنکه علمای عادی چون بلو هستند

که برای روشن ساختن افاضه کردن تشعشعات نورانی باید در مقابل  
 شعله های آتش قرار بگیرند پس فرق بین عالم و نابغه مانند  
 بگور و گوه شب چراغ است بهترین دلیل بر صدق ادعای ما  
 تاریخ حیات نوانغ و مشاهیر بزرگی است که در سن شباب لیاقت  
 ذاتی و قوای فطری خود را بظهور رسانید لا اند چنانچه «گیتس»  
 شاعر معروف انگلیسی در چهارده سالگی بمرتبه شاعری نائل گردید  
 فرانکلین در سیزده سالگی از شعری معروف شهر بوستون بشما  
 میرفت هربرت اسپنسر در هفده سالگی مهندس معروفی گردید  
 پاسکال سیزده سالگی سی و دو قضیه اقلیدس را حل کرد و در هفده  
 سالگی کتبی راجع بعلم ریاضی منتشر ساخت و در نوزده سالگی  
 ماشین حساب را اختراع کرد گالیله در هفده سالگی تحصیلات و ریاضی  
 طب را بپایان رسانید موزارت در چهار سالگی سونات های  
 مشهور خود را ساخت و در بیازده سالگی از عهد لا ترکیب دو  
 اوپرای کوچک برآمد پاگانی فی دهنه سالگی کنسرت میداد و  
 ویکتور هوگو در سیزده سالگی جایزه اکادمی فرانسه را بد هر موذن  
 در سن پانزده سالگی با امر امپراطور معرفت مارک ادول درس  
 منطق و ادبیات را تدریس مینمود ادیسون مخترع مشهور امر  
 یکائی در سن کوچکی اغلب کتب کتابخانه شهر دریت رویت را  
 که یکی از کتابخانه های بزرگ عالم است خوانده بود

## روح القدس چگونه از عالم حق به المخلوق تنزل میابد

در موضوع اینکه فیض روح قدسی چگونه از عالم حق به عالم  
 خلق تنزل میابد و روحی اسمانی بچه کیفیت مشمول حال انبیاء  
 الهی میگردد اراء مختلفی از ناحیه حکما و علمای مذهبی بیان گردیده  
 است بعضی را اعتقاد بر این است که روح القدس و وحی چیزی است  
 که مانند هوا در جوف وجود انبیاء حلول می نماید و برخی دیگر  
 معتقدند که روح القدس بیک تشعشع روحانی است که مانند  
 انعکاس آفتاب در آینه در قلوب هیاکل اسمانی تجلی میابد  
 بدون آنکه از مقام شامخ خود تنزل و یا اینکه از موجودیت خود  
 فانی گردد البته واضح است که حلول (۱) با تجلی از نظر حقیقت  
 و معنی فرق کلی دارند.

(۱) حلول بر حسب تصور سه نوع است اول حلول عرضی و معروض مانند حلول سیاهی  
 یا سفیدی در جسم در این نوع حلول (حال) یعنی حلول کننده محتاج بمحل بوده  
 تا محلی نباشد حلولی انجام نمیگیرد نوع دوم حلول صورت در ماده میباشد در اینجا  
 اگر چه صورت جوهر مستقلی است لکن مانند عرضی در وجود خارجی نیازمند  
 بماده (هیولی) در محل میباشد و بدون ماده وجودش غیر ممکن است فقط  
 فراقی که با عرض دارند این است که محل عرض بی نیاز از حال و عارض است ولی محل

حلول عبارت از این است که یک شئی از مکان اولیه خود بمکان دیگر انتقال یافته و از موجودیت خود فانی و در شئی دیگر باقی شود چنانچه دانه های شکر در آب حل میگردد همچنین تخم گیاه و تخم گل صورت اولیه خود را از دست داده و حل در شاخ و برگ گل و میوه میشود در اینجا دانه را (حال) و درخت را (محل) و این عمل را (حلول) نامند در این عمل یعنی حلول شئی در شئی دیگر آنچه که شرط اولیه محسوب میشود مکان است و تا مکانی نباشد حلولی انجام نمیگیرد در صورتیکه در تجلی تغییر مکان شرط لازم نبوده و شئی متجلی در مرتبه خود قائم بود و بدون اینکه

صورت در تحقیق نیز نیازمند بصورت است و این نوع از حلول نیز مستلزم فقر و مکان است.

نوع سوم... حلول نفس در بدن است و از لوازم این نوع حلول نیز احتیاج (حال) است به محل چنانچه نفس ناطقه انسان در تکامل از جهت علم عمل نیازمند بتن بوده و بدون بدن قادر به انجام کاری نمیباشد و واضح است که نسبت دادن حلول سه گانه فوق به روح قدسی و حی غیر معقول میباشند چه خداوند در ذات خود محتاج نمیباشد و در تجلی صفاتی نیز از حلول و نزول منزله بخواهد هرگز از مقام شامخ تنزل نمی یابد و متجسد به جسد مادی نمیگردد.

از مکان اولیه خود تغییر نماید یا اینکه موجودیت اولیه خود را از دست بدهد اثار و صفات خود را در (متجلی علیه) ظاهر میسازد و بدون اینکه از علوم مقام خود سقوط و نزول نماید در شئی دیگری ظاهر میگردد اکنون با توجه بمعنای حلول و تجلی که اختصارا بیان گردید بایستی این مطلب را خاطر نشان ساخت که در مذاهب سامی و آریای کیفیت نزول روح القدس بطریق حلول توجیه گردیده است یعنی از نظر آنها روح القدس چیزی است که در هیكل انبیاء نزول و حلول مییابد چنانچه در انجیل متی مذکور است که وقتی عیسی مسیح در کنار رودخانه اردن از یحیی تعمید دهند و غسل تعمید یانت هنگامیکه از آب بیرون میامد مردم روح خدا دادیدند که چون کیوتی آمد و در جسد مسیح حلول کرد (۱)

همچنین در قرآن کریم میفرماید  
نزل به الروح الامین علی قلبک

## نتیجه

اگرچه کیفیت نزول روح القدس در ادیان سامی یعنی یهود و مسیحیت اسلام بطریق حلول توجیه گردیده است .  
 ولکن باید توجه داشت که این نحوه توجیه از نزول روح القدس فقط بعلت آنست که مردم زمان گذشته قادر بدرک حقایق روحانی نبوده اند و انبیاء گذشته ناچار احقایق معنوی را در کسوت مادی و مسائل معقول را در لباس تشبیه و استعاره بیان نموده اند و گاهی هم بعلت آنکه دایره محدود الفاظ قادر بر بیان معانی نامحدود نیست مجبور بوده اند که بدامن تشبیهات و استعارات متوصل گشته معقولات را لباس محسوس بپوشانند تا برای نوع بشری قابل ادراک شود و افکار آنان را بر حقایق بلند روحانی هدایت کند و الا این بسی واضح است که تصور حلول برای روح القدس که حقیقتی معنوی است همان قدر دوسراز واقعیت است که برای روح القدس محمل و واسطه مادی تصور شود چه برای حقایق مجرد و معقول دخول و حلول و فنزول و صعودی نیست چه دخول و حلول از عوارض متحیزات بوده و در مورد روح القدس که از مجردات بشمار می رود صادق نمیباشد و فیض ساطعه از ملکوت الهی

نمی تواند تابع شئون مادی گشته جوهر مجرد وحی که کمال مطلق است در رتبه مادی که نقص صرف است تنزل نماید بنا بر این ان حقیقت معنوی یعنی روح القدس همیشه در علو تقدیس و سمو تنزیه بوده و فقط میتواند انعکاس صفاتی حاصل نماید یعنی همچنانکه افتاب در مرات صافیه ظهور میابد روح قدسی نیز صفات کمالی خود را که علم و قدرت و اراده و وسیع و نامحدود است در قلوب منیره پیامبران ظاهر و عیان میسازد بدون اینکه ذات خود را از عالم کمال سقوط داده و در عالم تنقید و نقص محدود و محصور نماید

بنا بر این نتیجه میگیریم که

اولا روح القدس برای نزول بعالم کون احتیاجی بحمل مادی ندارد و ثانیا چون مقدس از حلول و صعود دخول و خروج میباشند لذا فقط تجلی مییابد -

برای جذب وحی الهام قابلیت ذاتی لازم است  
 در بحث وحی و الهام غالباً سؤال میشود که چرا از میان  
 مردم کثیر جهان و همچنین از طبقه علماء و دانشمندان افرادی  
 که در طول تاریخ بشری بوجود آمده اند فقط سلسله معدودی  
 قلیل انبیاء حامل وحی الهی و معرض تجلی الهامات غیبی گردیدند  
 و بچرا علت فلاسفه و نوابع و وسیع النظر از جذب چنین قوای  
 روحانی عاجز و ناتوان بوده اند؟ البته معلوم است که جلب و  
 جذب قوای روحانی و ادراک مسائل و حقایق معنوی مستلزم  
 شعور و قابلیت ذاتی بوده و با فقدان قابلیت و استعدادات  
 جذب و ادراک حقایق بلند روحانی غیر ممکن الحصول میباشد.  
 همچنانکه اکتساب نبوغ علمی و یاهنری برای هر شخصی میسر  
 نمی باشد همانطور برای هر شخص عادی امکان ترقی و تعالی  
 بمقام مظهریت و شادعیت نیست مگر کسانی که بالفطره دارای  
 چنین عطیه روحانی بوده و بر فطرت الهی خلق شده باشند.  
 فی المثل انسان بالفطره عالیترو کاملتر از حیوان خلق  
 شده و بالذات جاذب قوای عقلانی و روح انسانی میباشد و بمد  
 این روح میتواند صاحب عقل و حافظه و درایت گشته و حقایق

بیشتری را ادراک نماید و حقایقی را که برای حیوان مجهول میباشد  
 کشف و استنباط کنند باین توضیح معلوم است که امتیاز انسان  
 بر حیوان امتیاز ذاتی میباشد بهمین مقیاس سلسله انبیاء ذاتاً  
 از انسان عالیترو کاملتر بوده و ساختمان روحی انسان طوری  
 است که فطرته میتواند امواج روحانی و الهامات غیبی را که از  
 مصدر الوهیت صادر میشود جذب و کمالات الهی او را اینبه  
 وجود خود جلوه گر سازند همچنانکه وجود انسانی از بدو ایجاد  
 در رحم مادر و اجداد روح انسانی میباشد انبیای الهی نیز از بدو  
 تولد دارای روح قدسی بوده و از بدو ایجاد فضائل و کمالات  
 اسمانی در نهاد انسان بود بعد گذاشته شده است پس این تفاوت  
 ذاتی سبب میشود که اکثریت مردم عالم از جذب الهامات غیبی  
 محروم مانده و فقط عدده معدودی مشمول این عطیه الهی باشند  
 فی المثل و قتیکه سنگ در آسیاب خرد و در کوره گذاخته گردید  
 و بمقام بلور رسید و زیب و بیرونی آن کشیده شده و بصورت  
 ایند صاف و مصفی در آمد انوقت قابل جذب تشعشعات آفتاب  
 میباشد و لکن خاک سیاه بعلت فقدان استعداد و قابلیت  
 توانائی این جذب و انعکاس را ندارد حکیم ابوعلی سینا  
 یکی از ائمه خود نوشته است ..... در اطاق چراغ  
 روشن است ولی زبان و گوش انسان از نور چراغ استفاده  
 نمیکند ولی چشم انسانی بجهت بینائی از آن نور مستفید و  
 مستفیض میگردد زیرا کیفیت و ساختمان اعضاء و عضلات

چشم طوری است که قابل درک نور و جالب و جاذب آن است هم  
چنین ساختمان گوش طوری است که جاذب و جالب اصوات است  
و ساختمان و ترکیب عصب دماغ طوری است که جالب جاذب  
بومی باشد همچنین ساختمان بدن انسان طوری است که جالب  
روح انسانی است) بهمین مقیاس ساختمان روحی انبیاء و  
پیامبران طوری است که لایق و مستعد جذب و انعکاس روح  
قدسی بوده و می توانند امواج روحانی را کسب و منعکس  
نمایند همچنانکه دستگاره رادیو بعلت ترکیب خاصی که دارد  
میتواند امواج صوتی را که از مرکز فرستنده منتشر میشود جذب  
نماید انبیای الهی نیز برای جذب قوای روحانی بالذات  
دارای این قابلیت ذاتی میباشند پس اگرچنانچه مردم عادی حتی  
طبقه فلاسفه و دانشمندان فاقد الهامات غیبی میباشند علت  
این است که آنان فاقد استعدادات روحانی بوده و قابلیت  
جذب قوای معنوی را ندارند  
سعدی خوب گفته است -

نطفه پاک بیاید که شود قابل فیض  
و نه هر سنگ گلی لوء لوء مرجان نشود

۱۱۱

## کیفیت جذب و انعکاس روح القدس

در کیفیت جذب و اکتساب الهامات غیبی و انتقال و  
انعکاس آن بعالم خلق آنچه که مهم بنظر میرسد این است که  
مظاهر مقدسه پس از کسب و جذب فیض روح قدسی از عالم  
حق چگونه آنرا بعالم خلق منعکس و منتقل میسازند و برخی از  
ارباب فضیلت را اعتقاد بر این است که سلسله انبیاء در تفسیر  
و ترجمان و انتقال روح القدس مشیت و اراده ای از خود  
نداشته بلکه آنان فقط و فقط مفسر و مبین و مترجم تجلیات  
وحی میباشند و بدون اینکه تغیر و تبدیلی در آن بوجو آورند  
حامل انتقال روح قدسی از عالم حق بعالم خلق بوده و لوح  
محفوظ الهی را بدون کم و کاست بگوش مردم میرسانند  
البته واضح است اگرچنانچه نزول وحی بدین کیفیت باشد  
باید قبول کنیم که انبیاء هیچنوع اراده و مشیته و وضع قانون  
و اداره و اصلاح بشر نداشته بلکه آنان فقط الت بی روحی در  
برابر مشیت الهی بوده و وسیله بی اراده ای برای انتقال تجلیات  
غیبی بشمار میروند در اینصورت میتوانیم آنها را مانند  
صفحه گرما فونی فرض کنیم که هر اهنگی را ضبط کند همان اصوات  
بم و زیر را بدون کم و کاست ظاهر ننوده و کلمات و اشعار  
را بدون هیچنوع دخل و تصرفی تحویل خواهد داد و یا اینکه

مانند طوطی بدانیم که هر چه شنیده و آموخته است بدوت  
 ادراک تکرار خواهد نمود و مصداق این پیام خواهد شد که گفته اند  
 در پس پرده طوطی صفت داشته اند؛ آنچه استند ازل گفت بگو میگویم  
 لازم توضیح نیست که چنین  
 توجیه کودکانه از کیفیت نزول و انتقال وحی و بیان ساده و  
 سطحی از ارتباط (ظاهر و مظهر) یعنی خداوند با پیامبران  
 نه تنها مقام شامخ مظاهر مقدسه را تنزل میدهد بلکه  
 اساساً برخلاف واقع بوده و عقل تکامل یافته بشری در عصر  
 کنونی نمی تواند چنین توجیه ساده و ابتدائی را بپذیرد.  
 لذا باید اذعان کنیم که کیفیت نزول وحی اگرچه در گذشته  
 بعلت بی دانشی مردم بشکل ابتدائی توجیه گردیده است و  
 لکن امروز این توجیه کافی نبوده و لازم است که تجدید نظری  
 در آن بوجود آید و لازم است که حقیقت و کیفیت نزول  
 الهام غیبی با حکمت و دانش کنونی بشر تفسیر و تبیین گردد تا  
 بدین وسیله بین علم و دین و الهام و عقل توافق و تطابق  
 متین و محکم بوجود آید اکنون برای اینکه مطلب مورد نظر  
 بیشتر توضیح داده شود باید بدو مسئله مهم توجه دقیق نمود.

اول... اگرچه ارتباط خداوند با مظاهر مقدسه ارتباطی  
 کامل و روحانی و معنوی میباشد ولی از آنجائیکه در ادوار گذشته افراد  
 انسانی بعلت ضیق افق افکار و قلت دانش و بینش قادر بر درک  
 حقایق بلند روحانی نبوده اند لذا بنا بر مقتضات عصر و زمان  
 این ارتباط معنوی بشکل مادی توجیه و مانند ارتباط صوتی  
 تبیین گردیده است فی المثل گفته شده است که خداوند با رسول  
 خود تکلم فرمود و یا اینکه پیامبر ندای الهی را از درخت یا آتش  
 اصغاء نمود معلوم است که گفتن و شنیدن یک ارتباط صوتی  
 بوده و ارتباط صوتی یک انگیزه مادی بشمار میرود چه که  
 بنا بر قوانین طبیعت امواج صوتی خود تومی از ارتعاشات  
 مادی بوده و در نتیجه برخورد امواج با پرده صماخی گوش  
 بوجود میاید همچنانکه از تضاد روشنی مادی مثلاً چکش و  
 سندان صوت حاصل میگردد از برخورد امواج با پرده صماخی  
 گوش نیز شنوائی بوجود میاید این کیفیت یعنی گفت و شنیدن که  
 از مشکل صادر و گوش مخاطب را متاثر میسازد یک عمل  
 مادی بوده و واضح است که در مسائل روحانی مثلاً ارتباط بین  
 خالق و پیامبران چنین کیفیتی صحیح بنظر نمی رسد چه حقایق  
 روحانی مقدس از شئون مادی میباشد پس اگر چنانکه در کتب  
 مقدسه مسائلی مانند تکلم حضرت موسی با خداوند می  
 بینیم... باید بدانیم که این تکلم یک کیفیت روحانی بوده  
 و با تکلم بشری که با وسائل مادی و در قالب الفاظ و عبارات

انجام میگیرد بکلی فرق دارد یعنی ارتباط مظاهر مقدسه با عالم حق و تکلم و تسمع و گفت و شنید انسان با ذات باری تعالی کیفیت روحانی بوده و همانطور که قبلاً اشاره رفت این ارتباط بشکل تجلی (صفاتی حق) انجام میگیرد یعنی صفات کمالات الهی در هیكل انبیاء متجلی گشته و مانند انعکاسات آفتاب در مراياي صاف منعکس میگردد روح قدسی نیز در قلوب و ارواح مظاهر مقدسه تظاهر میابد.

و بدین شکل ارتباط نزدیک معنوی بین ذات باری تعالی که مبدأ تجلی و سلسله پیامبران که محل اقتباس انوارند میآید و اتحاد و وحدتی روحانی بین مظهر (ظاهر کننده) و مظهر (محل ظهور) برقرار میگردد.

دوم ..... واضح است که انبیای الهی برای ارتقاء و وصول بمقام رسالت و شاریت محتاج بفیض الهی بوده و من حیث الاستفاضه مجبور صرف میباشند بطوریکه اگر فیض روح قدسی انی قطع گردد انسان نیز در رتبه حدودات بشریه واقف خواهند بود و بقول شاعر

فیض روح القدس از بازمدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکند

اگرچه سلسله انبیاء از لحاظ استفاضه مجبور میباشند و لکن از لحاظ افاضه کاملاً آزاد و مختار بوده و در این مقام بیفعل و مایشاء و یحکم مایرید ند بحدیکه فیض روح قدسی را بفرشگی که بخواهند و صلاح بدانند تفسیر و تبیین نموده و حقایق روحانی را در قالب هر نوع الفاظ و در لفاظیه هر قسم کلمات که بخواهند بیان مینمایند و این شراب روحانی را در هر ظرفی که بخواهند و صلاح بدانند میریزند بنا بر این معلوم است که مقصود از وحی فقط ان حقایق روحانی و معنوی است نه قالبهای که برای توجیه این حقایق بکار رفته است زیرا مجموعه الفاظ و کلماتی که قالب حقایق معانی میباشند و ادبیات بشر را بوجود میآورند ساخته و پیراخته ذهن انسانی بوده و خداوند ملزم نیست که در قالب ادبیات و اصطلاحات مامحصور باشد.



و با کلماتی که مات کلمه می کنیم خداوند نیز با همین کلمات  
 با فرستادگان خود ارتباط یابد بنا بر این نتیجه میگیریم الفاظ  
 و کلماتی که انبیای الهی در کتب مقدسه بکار میبرند از تراوشات  
 فکر و از مخلوقات روح خود آنان میباشند یعنی آنان فیوضات روح  
 قدسی را که مقدس از کلمات و اصطلاحات میباشند جذب نموده  
 و آنها در قالب الفاظی که خود بوجود میآورند قرار داده و با افراد  
 انسانی عرضه میدارند (بیان و عرضه این حقایق معنوی گاهی در  
 لفافه نظم و نثر مسجع ادبی و زمانی در قالب الفاظ ساده و  
 ابتدائی و هنگامی در لفافه تشبیهات و استعارات مادی و زمانی  
 بشکل قصه و حکایات های اخلاقی انجام گرفته است نکته  
 دقیق اینجاست که اگر گاهی معارف عالی و روحانی در قالب قصص  
 و حکایات ذکر گردیده است علت این است که افراد انسانی در زمان  
 ظهور ایشان قابلیت ادراک حقایق معنوی را نداشته اند لذا  
 مظاهر مقدسه برای تفهیم معارف الهی دست بدامن حکایات  
 و قصص یا تشبیهات و ادبی نرده اند و با حکمت سخن گفته اند چنانچه در قرآن  
 آمده است که خداوند بر نبتی خود فرمود ادع الی سبیل ربک بالحکمة

والموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن

مولانا خوب گفت است

گر نبودى خلق محبوب و کشیف      ورنی بودى عقلها تنگ و ضعیف  
 مردی بخت داد معنی داد می      غیر از این منطق لبی بگشادی  
 این که میگویم بقدر فهم تو است      مرد مراند و حسرت فهم درست

## وحی عام و وحی خاص

اگرچه کلمه وحی بطور اقص فقط بر حقایق منزله از ملکوت  
 الهی اطلاق میگردد ولی چون در برخی از آیات قرآن کریم بر روح  
 انسانی و حیوانی نیز همین کلمه استعمال گردیده است لذا برای  
 اینکه وحی اسمانی را که مخصوص انبیاء الهی است با وحی انسانی و  
 حیوانی اشتباه نشود علمای دین وحی بدو قسمت خاص عام تقسیم  
 نموده و گفته اند وحی خاص عبارت از القاء علوم عقلیه است  
 که از ناحیه خداوند بر انبیای مستقل تفویض گشته و روح  
 القدس نامیده میشود و اما وحی بمعنای عام عبارت از قوای  
 مکنونه در وجود گیاه حیوانی انسانی است که در ادیان بنام روح نباتی  
 و روح حیوانی و روح انسانی نیز تسمیه یافته است این قوای مکنونه  
 در وجود موجودات یا این ارواح نباتی و حیوانی و انسانی که مشمول  
 طبقه ای دون دیگر میباشد در اصطلاح حکماء متقدمین وحی عام

در آیات قرآن کریم گاهی موارد بهر آنها ماغیبی انبیای غیر مستقل و همچنین القاضات  
 شیطانی کلمه وحی اطلاق گردیده است از جمله میفرماید جعلنا لكل نبی عدوا شیاطین الانس  
 و الجن یوحی بعضهم الی بعض ایضا میفرماید قل ادع الی الله استمع نفر من الجن  
 ایضا میفرماید ان الشیاطین لیوحون ایضا میفرماید او حیت الی حواریین سور مائده

نامیده میشود  
 فی المثل وحی حیوانی که شامل غریز  
 حیوانی و وحی انسانی که شامل عقل و ادراک انسانی است با وحی آسمانی  
 که فقط مشمول حال برگزیدگان الهی میگردد بکلی متفاوت بود چه  
 این روح مافوق قوی حیوانی و انسانی میباشد پس بنا بر این اگر در برخی  
 از آیات قرآن شریف کلمه وحی بر حیوان یا انسان اطلاق گردیده  
 است مراد از این وحی قوای حساسه حیوان و قوای عاقله انسان  
 است چه حیوان بمدد این روح یا این غریزه میتواند احتیاجات  
 خود را درک نموده و بکمال این وحی یعنی شعور حیوانی قادر  
 بر تامین حوائج میگردد

مثلاً گوسفند با این حس فطری خطر را درک و اذان  
 فرار میکند و بپناهگاه پناه میبرد و برای سد جوع خود  
 غذا تهیه میکند موریانه بحکم همین غریزه یا وحی حیوانی در  
 زندگانی دسته جمعی برای خود تشکیلاتی بوجود میآورد.

وزنبور غسل بحکم همین غریزه یا احساس حیوانی  
 شیر را گل را گرفته و انگبین میسازد و برای خود خانه های مسدود  
 شکل بوجود میآورد. چنانچه در قرآن کریم نیز آمده است  
 او حی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا. یعنی وحی  
 فرستاد پروردگار تو بپسرنبوتان برای خود خانه تهیه کند  
 مولا نا هم در تفسیر این آیه گفته است

چونکه او حی رب الی النحل آمده. خانه وحی اش پر از حلو شده  
 همچنین انسان نیز دارای روحی کاملتر بوده و مشمول وحی

عالیتری که روح انسانی است میگردد و در پر تو این روح یا این وحی  
 ادراک وسیع تری یافته و میتواند حقایق اشیاء را کشف کرده  
 و بر بسیاری از رموز و اسرار عالم هستی اطلاع یابد و همچنین  
 میتواند بر موجودات پست تر از خود تفوق و برتری یافته  
 و آنان را تحت اطاعت و انقیاد خود در آورد پس انسان بنیز  
 در رتبه خود موید بوحی الهی میباشد اما وحی انسانی از نظر  
 کیفیت و قدرت با تجلیات آسمانی مظاهر الهی فرق کلی دارد  
 قرآن کریم در مورد وحی انسانی میفرماید.

(ما کان لبشر ان ینطق بحکم الا وحیاً) یعنی نمیشد برای  
 بشر اینکه تکلم میکند با او خداوند بوحی خود (مطلب دقیقی  
 که در اینجا باید بدان توجه نمود این است که در آیات شریفه  
 قرآن برای روح انسانی یا بعبارت دیگر وحی انسانی کلمه (نفس)  
 اطلاق گردیده و برای روح قدسی و وحی انبیاء بیشتر کلمه  
 (روح) آمده است و لذا مقصود از کلمه روح در قرآن کریم  
 وحی الهی و الهامات غیبی است که فقط و فقط مخصوص مظاهر امری  
 و مشارق وحی میباشد.

فی المثل میفرماید..... یلقى الروح من یشاء من امره (۱)  
 ایضاً میفرماید..... یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی  
 وما اوتیتکم من العلم الا قلیلاً (۲)

(۱) القاء میکند خداوند روح را هر کس که بخواهد از امر خودش  
 (۲) سؤال میکنند نازل روح یگور روح امر بی در گار من است و ندا و بیم شمار  
 ای محمد مگر علم کمی از خداوند

شماره	موضوع	صفحه
۱۷	نفوذ و خلافت کلام بهترین معجزه انبیاء است	۲۳
۱۸	دلائل نقلی درباره نفوذ انبیاء	۲۵
۱۹	قدرت رویت و استماع و ادراک از دور	۲۸
۲۰	پیشگوئی و پیش بینی حوادث آینده	۵۰
۲۱	فرق علوم طبیعی با علوم اجتماعی	۵۵
۲۲	پیشگوئیهای تاریخی قرآن	۶۰
۲۳	پیشگوئیهای تاریخی عهد عتیق و عهد جدید	۶۶
۲۴	بشارات تورات در مورد ظهور پیغمبر اسلام	۶۸
۲۵	قدرت جذب و کشش انبیاء	۷۰
۲۶	قدرت حرکت برخلاف مسیر جامعه	۷۴
۲۷	قدرت پایداری و استقامت روحی انبیاء	۷۷
۲۸	دوام و بقای اشارت و نبی تکوینی پیامبران	۸۲
۲۹	قدرت اجتماعی انبیاء	۸۷
۳۰	کمالات و فضائل مظاهر امر	۹۲
۳۱	موازین علم و ادراک	۱۰۰
۳۲	حس میزان تام نیست	۱۰۴
۳۳	دلائل تجربی در تحدید احساسات انسانی	۱۰۸
۳۴	عقل میزان تام نیست	۱۱۴
۳۵	روح القدس میزان تام است	۱۱۸
۳۶	وحی تجلی صفاتی حق تعالی است	۱۲۱

## فهرست

شماره	موضوع	صفحه
۱	وحی و روح القدس چیست	۲
۲	امکان وقوع وحی و الهام	۳
۳	دلائل تجربی در امکان وقوع وحی	۶
۴	کیفیت نزول وحی	۹
۵	وحی و الهام حقیقت معقوله است	۱۴
۶	حقیقت وحی غیر قابل ادراک است	۱۸
۷	ظهور اشارت و کمالات روح القدس	۲۰
۸	علم انبیاء لدنی است	۲۲
۹	کمالات انبیاء محتاج بتربیت نمیباشد	۲۳
۱۰	قدرت انبیاء چیست	۲۸
۱۱	قدرت و نفوذ انبیاء در عقول و ادواح	۳۱
۱۲	کیفیت نفوذ و تاثیر انبیاء	۳۵
۱۳	اول ..... تاثیر نامحدود	۳۹
۱۴	دوم ..... تاثیر عمیق	۳۸
۱۵	سوم ..... تاثیر مستقل و بلا واسطه	۴۰
۱۶	چهارم ..... تاثیر مستمر و دائمی	۴۰

# غلطنامه

غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر
ظاہراً	ظاہر	۱۶	۲	ظاہراً	ظاہر	۱۶	۲
توائی	قوای	۱۷	۵	توائی	قوای	۱۷	۵
محل	محل	۲۲	۲	محل	محل	۲۲	۲
اروجود	وجود	۲۴	۶	اروجود	وجود	۲۴	۶
بنخو	بنحو	۲۳	۸	بنخو	بنحو	۲۳	۸
ترتیب	ترتیب	۲۵	۱۳	ترتیب	ترتیب	۲۵	۱۳
میگردند	میگردند	۲۵	۱۳	میگردند	میگردند	۲۵	۱۳
توجیه	توجیه	۲۵	۲۰	توجیه	توجیه	۲۵	۲۰
تحقیقی	تحقیقی	۲۷	۲	تحقیقی	تحقیقی	۲۷	۲
میگردد	میگردد	۲۹	۳	میگردد	میگردد	۲۹	۳
رفت	رفت	۳۲	۶	رفت	رفت	۳۲	۶
میاید	میاید	۳۴	۷	میاید	میاید	۳۴	۷
نخواہیم	نخواہیم	۳۳	۱۲	نخواہیم	نخواہیم	۳۳	۱۲
عرسیدن	عربستان	۳۳	۱۵	عرسیدن	عربستان	۳۳	۱۵
ملك	ملوك	۳۳	۱۷	ملك	ملوك	۳۳	۱۷
انتضارات	انتضارات	۴۱	۱۷	انتضارات	انتضارات	۴۱	۱۷
نغوذ	نغوذ	۴۲	۱	نغوذ	نغوذ	۴۲	۱

شماره	موضوع	صفحہ
۳۷	انسان محتاج نفثات روح القدس است	۱۲۹
۳۸	تاثير نفثات روح قدسی در حیات انسانی	۱۳۰
۳۹	فیض روح القدس غیر قابل انقطاع است	۱۳۵
۴۰	وحدت روح القدس	۱۴۰
۴۱	مقام تجرد و مقام تعیین انبیاء	۱۴۵
۴۲	تباين و تعارض ادیان	۱۴۸
۴۳	اتحاد و وحدت اساس ادیان	۱۵۵
۴۴	خداوند با انبیای خود چگونه تکلم میکند	۱۵۸
۴۵	شهود و اشراق حکماء	۱۶۴
۴۶	فرق وحی و الهام	۱۶۸
۴۷	الهام و اشراق نوابغ	۱۷۴
۴۸	روح القدس چگونه از عالم حق بعالم خلق تنزل مییابد	۱۸۰
۴۹	برای جذب وحی الهام قابلیت ذاتی لازم است	۱۸۴
۵۰	کیفیت جذب و انعکاس روح القدس	۱۸۷
۵۱	وحی عام و وحی خاص	۱۹۴

غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر
ضلل	ضلال	۲۷	۸	آزار	آذاد	۱۳۰	۷
ادراکات	ادراکات	۵۱	۳	استعدادات	استعدادات	۱۳۷	۷
خود	خرد	۷۰	۲	صنعی	صنعی	۱۵۷	۶
البہ	الہ	۱۵	۹	گزارد	گزارد	۱۶۱	۹
این	ای	۸۶	۱۲	نادرند	نادرند	۱۷۲	۱۵
طبعیت	طبیعت	۸۸	۱	ماہ	مایہ	۱۷۲	۲۰
ذات	ذرات	۸۸	۱	اساس	اساسی	۱۷۵	۱۱
اقرار	قار	۹۲	۱۱	بیاز	نیاز	۱۷۷	۵
لبانی	البیانی	۹۲	۶	میگردد	میگردد	۱۸۹	۱۳
یتک	یشک	۹۷	۳	میاید	بوجو میاید	۱۹۰	۹
قدسہ	قدسیہ	۱۰۲	۱۸				
ہم	ہمہ	۱۰۴	۲				
ادراک	ادراک	۱۱۳	۳				
درکات	دکارت	۱۱۳	۱۰				
با	بہ	۱۱۳	۱۸				
زمانی	زمانی	۱۱۵	۱۲				
تاقوان	ناقوان	۱۱۸	۲				
پسر	پس	۱۱۹	۲				
عارخان	عارفان	۱۲۲	۱۹				
بجز	بحر	۱۲۲	۲۱				